



سیری در معارف اسلام

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد محمدی - جمادی الثانی - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند (سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: سعید صیامی
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: مطالبی پیرامون تلاش در دنیا و نصایح پیامبر ﷺ به ابوذر.....	۱۳
اشاره به مطالب گذشته.....	۱۵
دنیا تجارتخانه آفریده شده.....	۱۵
مذمت دنیا صحیح نیست.....	۱۵
تشویق اهل بیت ﷺ به تلاش و فعالیت در ارتباط با دنیا.....	۱۶
نصیحت‌های پیامبر ﷺ به ابوذر.....	۱۸
توضیح درباره کتاب عین الحیاة.....	۱۸
اهمیت نصیحت طلبی و موعظه‌پذیری.....	۱۸
عاقبت فرار از نصیحت.....	۱۹
ارزش زمان در دنیا.....	۲۰
آیت الله بروجردی و ضایع نکردن عمر.....	۲۰
ادامه بحث نصایح پیامبر ﷺ به ابوذر.....	۲۱
حکایت مرد یخ فروش.....	۲۲
حکایت کسی که از عمرش به خوبی استفاده کرده بود.....	۲۳
توصیه دوم.....	۲۴
حکایت کسانی که مالشان را در راه نشر علم هزینه می‌کردند.....	۲۴
خاطره مردی که خودش وصی خودش بود.....	۲۵
توصیه سوم.....	۲۶
روضه غربت و مظلومیت امیرالمومنین ﷺ بعد از شهادت حضرت زهرا ﷺ.....	۲۶



جلسه دوم: تجارت پر سود مؤمنان و تجارت بی سود گناه کاران در دنیا..... ۲۹

- ۳۱..... تجارت گناه کاران در نزد پروردگار سودی ندارد.....
- ۳۲..... مومنین در برابر خواسته‌ها نامشروع می‌ایستند.....
- ۳۲..... داستان حضرت یوسف علیه السلام، نمونه‌ای از ایستادگی در برابر خواسته‌های نامشروع.....
- ۳۳..... ثمره ایستادن در برابر خواسته‌های نامشروع.....
- ۳۳..... ثمره تن دادن به خواسته‌های نامشروع.....
- ۳۴..... برخی با ترک گناهان با خداوند تجارت می‌کنند.....
- ۳۴..... خداوند به مومنان کمک می‌کند.....
- ۳۴..... عامل مشکلات در زندگی مومنان خود آنها نیستند.....
- ۳۶..... روایتی از امیرالمومنین علیه السلام که شدت لذت او از عبادات را نشان می‌دهد.....
- ۳۶..... بنده خدا بودن موجب افتخار است.....
- ۳۷..... دست یاری خداوند با مومنین است.....
- ۳۷..... عنایت و امداد ویژه خداوند به جابر جعفری.....
- ۳۸..... حکایتی از اجابت و عنایت خداوند به مومنان.....
- ۳۹..... دین به طور خلاصه دو کلمه است.....
- ۳۹..... توجه ویژه پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهراء علیها السلام.....
- ۴۰..... عنایت خداوند به حضرت زهراء علیها السلام.....
- ۴۱..... ادامه حکایت باربر مومن.....
- ۴۲..... دعای پایانی.....

جلسه سوم: استفاده از قرآن و تلاش برای رسیدن به معنویت، محبت و حقیقت ۴۳

- ۴۵..... راه شناخت شخصیت ملکوتی حضرت زهراء علیها السلام.....
- ۴۵..... محبت امیرالمومنین علیه السلام را باید از خداوند درخواست کرد.....
- ۴۵..... شخص سیراب به دنبال آب نمی‌رود.....
- ۴۶..... دعا و اعلام نیاز عبادت است.....
- ۴۶..... حکایتی از دعا کردن برای فزونی یافتن محبت امیرالمومنین علیه السلام.....
- ۴۷..... کلمه «زیاد» در قرآن.....
- ۴۷..... فزونی در محبت و علم و ایمان و فضائل.....



فهرست مطالب

۴۸	ادامه حکایت.....
۴۸	غیرشيعه درخواست محبت اميرالمومنين <small>عليه السلام</small> را ندارند.....
۴۹	معنويت اجباری ثوابی ندارد.....
۴۹	نمونه‌ای از علم به فضائل علی <small>عليه السلام</small>
۵۰	محبت به اهل بیت <small>عليهم السلام</small> روزی‌ای از جانب خداوند است.....
۵۰	تلاش برای رسیدن به حقیقت.....
۵۰	عده‌ای در کنار منبع حقیقت بودند ولی آن را نمی‌دیدند.....
۵۱	ماجرای جعفر کذاب.....
۵۲	حکایت مرد غیرشيعه در محضر خواجه نصیر.....
۵۴	ماجرای طوفان نوح <small>عليه السلام</small>
۵۵	ادامه حکایت.....
۵۵	بازگشت به ابتدای بحث.....
۵۵	اجر رسالت پیامبران <small>عليهم السلام</small>
۵۶	اجر رسالت پیامبر اسلام <small>صلى الله عليه وآله</small>
۵۷	توضیح «مودت».....
۵۷	ثمره «مودت فی القربی».....
۵۸	شناخت عظمت حضرت زهراء <small>عليها السلام</small> با استفاده از قرآن.....
۵۸	دعای پایانی.....
۵۹	جلسه چهارم: توبه، تجارتي پرسود با پروردگار.....
۶۱	فقط دنیا تجارتخانه است نه عوالم دیگر مثل برزخ و قیامت.....
۶۱	تجارت با خداوند ماندگار است.....
۶۲	فرصت دنیا تکرار نشدنی است.....
۶۲	توبه فرصتی برای تجارت با پروردگار.....
۶۲	فرمایش اميرالمومنين <small>عليه السلام</small> درباره توبه.....
۶۳	توبه در صحیفه سجاده.....
۶۳	چگونگی توبه.....
۶۳	در ارتباط با مردم یمن.....



دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

- ۶۴ هر گناهی توبه مربوط به خود را دارد.....
- ۶۴ عذاب شخص غاصب زمین دیگری.....
- ۶۵ مطلبی علمی درباره فشرده‌سازی مواد.....
- ۶۵ توبه از گناه غصب زمین.....
- ۶۶ در ارتباط با ربا.....
- ۶۶ توبه نمازهای ترک شده.....
- ۶۷ حکایتی درباره توبه عامل دستگاه غاصب بنی امیه.....
- ۶۷ روایتی از اصول کافی.....
- ۶۸ ادامه حکایت.....
- ۶۸ خداوند توبه کنندگان را دوست دارد.....
- ۶۹ عنایت خداوند به توبه‌کنندگان.....
- ۶۹ روایتی درباره حق الناس.....
- ۷۰ برخی گناهان حقوقی هست.....
- ۷۱ حکایت مردی که حق مادرش را پایمال کرده بود.....
- ۷۱ بازگشت به ابتدای بحث.....
- ۷۲ روضه غم پیغمبر ﷺ نسبت به مصائب اهل بیت ﷺ.....
- جلسه پنجم: قواعد تجارت مادی و کسب روزی حلال و اثر آن.....**
- ۷۵ ۷۵.....
- ۷۷ تقسیم تجارت به مادی و معنوی.....
- ۷۷ تجارت مادی و دنیایی.....
- ۷۷ تجارت‌های دنیایی و ناصحیح منجر به پشیمانی می‌تواند بشود.....
- ۷۸ تحسین قرآن برای مومنان.....
- ۷۸ پیامبران ﷺ هم اهل تجارت دنیایی بودند.....
- ۷۸ شغل حضرت داوود ﷺ.....
- ۷۹ برخی از انبیاء ﷺ هنر سد سازی داشتند.....
- ۷۹ شغل حضرت شعیب ﷺ.....
- ۷۹ شغل پیغمبر ﷺ.....
- ۷۹ داد و ستد باید حلال باشد.....



فهرست مطالب

- درخواست حلال از خداوند..... ۸۰
- تجارت مادی عبادت است..... ۸۰
- داستانی از درآمد حرام برخی افراد..... ۸۱
- در قیامت فرصت توبه و جبران نیست..... ۸۲
- گستره روایات درباره کسب و کار..... ۸۳
- روایتی درباره دقت در پارچه فروشی..... ۸۳
- اثر لقمه حرام در بنی عباس..... ۸۴
- نمره داد و ستد صحیح..... ۸۵
- ویژگی فوق العاده لقمه حلال..... ۸۶
- روضه غربت امیرالمومنین علیه السلام بعد از شهادت حضرت زهراء علیها السلام..... ۸۷

جلسه ششم: مباحثی پیرامون کسب حلال و جمع کردن ثواب در معامله با خداوند

- ۹۱
- مومنین دائماً در حال تجارت با خداوند هستند..... ۹۳
- خواب مومن روزه دار عبادت است..... ۹۳
- خواب مومن غیر روزه دار..... ۹۳
- خواب عالم هم عبادت است..... ۹۴
- لفظ تجارت در قرآن..... ۹۴
- ویژگی مومنین در کلام امیرالمومنین علیه السلام..... ۹۴
- مومنین ویژگی‌های مثبت دارد حتی اگر به آنها توجه نداشته باشد..... ۹۵
- خوشرویی صدقه است..... ۹۵
- ادامه بحث ویژگی مومنین در کلام امیرالمومنین علیه السلام..... ۹۶
- حکایت کسی که برای بدست آوردن روزی دقت و بیهوشی داشت..... ۹۶
- حکایت کاسب مومن و باخلاق که با خدا معامله می کرد..... ۹۸
- مومن زرنگ است..... ۹۹
- حکایت مردی که با کمک به دیگران در کسب ثواب می کوشید..... ۱۰۰
- سوءظن حرام است..... ۱۰۰
- روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره خانه بزرگ..... ۱۰۱



دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

- ۱۰۱.....ادامه حکایت.....
- ۱۰۲.....حکایتی از یک نمونه خدمت‌رسانی به دیگران و کسب ثواب.....
- ۱۰۴.....مناجات.....
- ۱۰۴.....روضه حضرت علی اکبر.....
- ۱۰۵.....**جلسه هفتم: اثر مال حرام و مستی و غرور از روزی خداوند**.....
- ۱۰۷.....تقسیم تجارت به مادی و معنوی در قرآن.....
- ۱۰۷.....قرآن کریم تجارت انسان را به دو بخش تقسیم کرده است.....
- ۱۰۷.....تلاش در بدست آوردن روزی.....
- ۱۰۸.....روزی مادی بندگان دو نوع است.....
- ۱۰۸.....یک نکته مهم در ارتباط با روزی انسان است که نباید منجر به مستی و غرور انسان بشود.....
- ۱۰۸.....در همه امت‌ها افراد مومن بودند.....
- ۱۰۹.....ادامه بحث منع غرور و مستی از روزی خداوند.....
- ۱۰۹.....حکایت قارون.....
- ۱۱۰.....خریدن آخرت با ثروت‌های دنیایی.....
- ۱۱۰.....حکایت گروهی از مومنین خیر مدرسه‌ساز.....
- ۱۱۱.....ثواب هدایت دیگران.....
- ۱۱۱.....ادامه حکایت خیرین مدرسه‌ساز.....
- ۱۱۲.....اثر رفتن به دنبال مال حرام.....
- ۱۱۲.....مال حرام آتش است.....
- ۱۱۳.....ادامه بحث اثر رفتن به دنبال مال حرام.....
- ۱۱۳.....حکایتی از پیامبر ﷺ درباره مال حرام.....
- ۱۱۴.....نمونه‌هایی از کسب حرام و ضرر زدن به دیگران.....
- ۱۱۶.....حکایتی از آیت‌الله‌العظمی «آخوند همدانی» در اجتناب از حرام.....
- ۱۱۹.....**جلسه هشتم: خداوند نتیجه عمل مومنان را زیاد می‌کند**.....
- ۱۲۱.....اعمال انسان در کارنامه او ثبت می‌شود.....
- ۱۲۱.....برخی از وعده‌های خداوند به مومنین.....
- ۱۲۲.....خداوند اعمال مومنان را زیاد می‌کند.....



فهرست مطالب

- ۱۳۳..... نمونه‌ای از زیاد شدن نتیجه عمل انسان در دنیا.....
- ۱۳۴..... شگفتی خلقت خداوند در آفرینش گیاهان.....
- ۱۳۴..... شگفتی آفرینش خداوند در چشم انسان.....
- ۱۲۶..... ادامه بحث؛ خداوند اعمال مومنان را زیاد می‌کند.....
- ۱۲۷..... حتی اعمال کم انسان هم در نزد خدا حساب می‌شوند.....
- ۱۲۸..... لطف و محبت خداوند به بندگان.....
- جلسه نهم: علاقه معصومین علیهم‌السلام به توبه و معنای توبه آنها.....**
- ۱۳۳..... اشاره به مطالب گذشته.....
- ۱۳۳..... توبه از بهترین اعمال است.....
- ۱۳۴..... توبه معصومین بخاطر چیست؟.....
- ۱۳۴..... سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ارتباط با توبه.....
- ۱۳۴..... حکایت درخواست امام حسین علیه‌السلام برای تعویق جنگ بدلیل علاقه او به توبه.....
- ۱۳۶..... ملکوتیان ملکوتیان را می‌خواهند و جهنمیان هم جهنمیان را.....
- ۱۳۷..... اگر کسی در دنیا با اهل بیت علیهم‌السلام باشد در آخرت هم با آنان است.....
- ۱۳۸..... نمونه‌ای توبه حقیقی شخص گناه‌کار.....
- ۱۴۰..... بازگشت به بحث.....
- ۱۴۱..... ملکوتیان ملکوتیان را می‌خواهند و جهنمیان هم جهنمیان را.....
- ۱۴۱..... حتی در لحظه آخر هم می‌شود توبه کرد.....
- ۱۴۲..... اهل بیت علیهم‌السلام خودشان ما را به جلساتشان دعوت می‌کنند.....
- ۱۴۲..... بازگشت به بحث.....
- ۱۴۳..... سود توبه چیست؟.....



جلسه اول

مطابقی پیرامون تلاش در دنیا و

نصایح پیامبر ﷺ به ابوذر

اشاره به مطالب گذشته

دنیا تجارتخانه آفریده شده

در جلسات گذشته در همین مجلس بحث بسیار مهمی مطرح شد تحت این عنوان که دنیایی که انسان در آن زندگی می‌کند، خداوند مهربان این دنیا را برای انسان تجارتخانه آفریده است. ما با چشم خودمان هم ملاحظه می‌کنیم که هر چه در این دنیا هست نعمت است، هر چه در این دنیا هست احسان پروردگار است، هر چه در این دنیا هست وجودش نشانه محبت و لطف خداوند مهربان است. دنیا تجارتخانه آفریده شده است.

مذمت دنیا صحیح نیست

انسان بنا به آیات و روایات تاجر آفریده شده، در نهج البلاغه در باب حکمت‌ها وجود مبارک امیر المومنین علیه السلام صحبتی دارند با کسی که از دنیا به زشتی یاد می‌کرد، دنیا را مذمت می‌کرد، حضرت علیه السلام مطالب بسیار مهمی راجع به دنیا برای او فرمودند که یک جمله‌اش این است؛ اینجایی را که داری سرزنش می‌کنی و مذمت می‌کنی و تحقیر می‌کنی متجر اولیاء الله است، اینجا تجارتخانه عاشقان خداست، تجارتخانه دوستان و اولیاء خداست و جا ندارد مذمت بکنی، یعنی تو داری مجموعه نعمت‌های پروردگار را سرزنش می‌کنی، بدگویی می‌کنی از همه نعمت‌های الهی، جا ندارد انسان تجارتخانه‌ای که خدا برپا کرده مورد مذمت قرار بدهی.



دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

مطالبی که حضرت ﷺ برایش فرمودند نشان می‌داد که این بنده خدا معرفتی به مسئله نداشت، یعنی حرف‌هایی که راجع به دنیا می‌زده جاهلانه بوده و گرنه آنهایی که اهل معرفتند مثل انبیاء خدا ﷺ، مثل ائمه طاهرين ﷺ، مثل تربیت‌شدگان مدرسه آنها، نه اینکه دنیا را مذمت نمی‌کنند و مخالفتی باهاش ندارند بلکه دنیا را دوست دارند و به آن علاقه دارند، آنهایی که مذمت می‌کنند خودشان را باید مذمت کنند که برخورد درستی با این تجارتخانه نداشتند، آنها براساس راهنمایی‌های پروردگار با دنیا ارتباط برقرار نکردند، جهلشان را باید مذمت کنند، نفهمی‌شان را باید مذمت کنند.

این که دنیا تجارتخانه آفریده شده است یعنی بسیار خوب است، انسان تاجر آفریده شده و آفرینشش به عنوان تاجر یک عنایت خاصی از جانب پروردگار به او است، تمام سرمایه‌هایی که می‌شود در این دنیا در این تجارتخانه با آن تجارت کرد و طبق قرآن سود دائمی برد، هم در کتاب خدا این سرمایه‌ها بیان شده و هم در روایات و اخبار.

تشویق اهل بیت ﷺ به تلاش و فعالیت در ارتباط با دنیا

یک جمله خیلی جالبی را همین شب گذشته که داشتم آیات و روایات مربوط به تجارت را مطالعه می‌کردم در روایات دیدم، متوجه شدم که این جمله در چند روایت تکرار شده است، از یک معصوم هم نقل نشده است، و آن جمله این است که گاهی پیغمبر اسلام ﷺ یا یکی از ائمه طاهرين ﷺ، وقتی می‌دیدند که یک نفر دست از کار کشیده است؛ یک مومن، یعنی یک آدم با ادب، منظم، فهمیده و ... وقتی می‌دیدند یک نفر از امروز یا از دیروز، کار را ترک کرده است، بهش می‌فرمودند: چرا کار را ترک کردی؟ مومن که وقتی می‌رفت برای کار اقتصادی درست می‌رفته است، صحیح می‌رفته، کار اقتصادی او یک کار شرعی بوده، یک کار حلال بوده. همشان هم اتفاقاً یک جور جواب داده‌اند؛ چه آنهایی که زمان پیغمبر ﷺ بودند و چه آنهایی که زمان ائمه طاهرين ﷺ بودند، می‌گفتند: «ايسرْتُ»، یعنی ما دستمان پر است، وضعمان خوب است، دیگر نیازی ندارد که



سراغ کار برویم، به این جور آدم‌ها فرمودند: «أَعْدُ إِلَى عَزْكَ»، شما حق نداری کار را ترک بکنی، خود روایات اینطور توضیح داده‌اند که همین الآن برو به طرف بازار و حتی یک روایتی دارد که یک نفر دیر داشت به بازار می‌رفت که امام ﷺ به او اعتراض کرد و فرمود: چرا دیر می‌روی؟ چرا؟ چون کسب حلال خودش عبادت است، یعنی یک تجارت آخرتی است، وقتی که امام ﷺ یا پیغمبر اکرم ﷺ می‌دیدند کسی کار را ترک کرده تشویقشان می‌کردند تا بروند یا وقتی که می‌دیدند که دیر شده و هنوز نرفتند تا مغازه را باز کنند، تشویقشان می‌کردند که زود بروند.

آن افراد آدم‌هایی نبودند که پول را روی هم دسته کنند و بعد بمیرند، اینها همین‌هایی بودند که با هدایت قرآن و پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ پولی که در تجارت مادی به دست می‌آوردند را درست خرج می‌کردند، درست هزینه می‌کردند، یعنی ائمه ﷺ ما اعتقادشان این بود؛ اگر بنا باشد که یک نفر یک مغازه اضافه‌ای پیدا کرده و اجاره داده و با همان هم زندگی او اداره می‌شود به همان بسنده کند، چرخ کار خیر از کار می‌افتد. اگر بنا باشد شیعیان‌شان دنبال کار نروند، کار را تعطیل بکنند، بگویند حالا این درآمدی که برای خودمان درست کردیم کافی است، چرخ کار خیر از کار می‌افتد.

اهل بیت ﷺ می‌گفتند: نه، بس نیست. چون بالاخره شما تربیت‌شدگانی هستید که فقیر، از کار افتاده، یتیم، پدر و مادرتان، اقوام فقیرتان با پول شما مشکلاتشان حل می‌شود، شما اگر بخواهید درآمد را قطع بکنید مشکلات خیلی‌ها زمین می‌ماند. و خودتان هم از خیلی از ثواب‌های الهی محروم می‌شوید.

وقتی که نظر پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ راجع به تجارت مادی این باشد، شما ببینید نظرشان راجع به تجارت معنوی چیست؟! دنیا تجارتخانه است، ما تاجر هستیم، تمام سرمایه‌های لازم برای تجارت در این دنیا هم در اختیار ما هست. اگر بنشینیم و محاسبه کنیم بالای نود درصد سرمایه‌ها مجانی به ما داده شده است.

نصیحت‌های پیامبر ﷺ به ابوذر

یک روایتی را برایتان بخوانم که خیلی روایت باارزشی است، روایت را «ابوذر» از پیغمبر ﷺ نقل می‌کند. روایت خیلی مفصل است، شاید این روایت بیشتر از پنج صفحه باشد که علامه مجلسی در هفتصد صفحه آن را توضیح داده است.

توضیح درباره کتاب عین الحیاء

من از وقتی بچه بودم، یادم است، این کتاب که اسمش «عین الحیا» است یعنی چشمه زندگی، در بیشتر خانه‌ها بود، یعنی من وقتی که پدرم در خانه همکارهایش مهمان بود و من را می‌برد، اینطور بود که در تمام اتاق‌های قدیم طاقچه بود، در یکی-دو تا طاقچه هم کتاب چیده بودند، یکی از کتاب‌هایی که در خانه‌های مردم پیش از ما بود همین کتاب عین الحیاء بود.

ابوذر می‌گوید: من یک روزی آمدم که از کنار مسجد رد شوم، همین مسجد النبی ﷺ که یک چند سالی زمان پیغمبر ﷺ طاق نداشت، در و پنجره نداشت، دور این زمین هزار و دویست متری را که مساحت روزگار خود پیغمبر ﷺ بود فقط یک دیوار کشیده بودند که هر کسی از کنار این دیوارها رد می‌شد داخل پیدا بود، گفت: من داشتم رد می‌شدم، دیدم رسول خدا ﷺ در مسجد تنها نشسته، ببینید یک تاجر با معرفت، یک تاجر عالم چگونه برخورد می‌کند؟! گفت: پیش خودم گفتم عجب فرصت عالی‌ای است، گفت: آمدم و در مسجد روبروی پیغمبر ﷺ نشستم و به رسول خدا ﷺ عرض کردم؛ من را نصیحت کنید، من را موعظه کنید.

اهمیت نصیحت طلبی و موعظه‌پذیری

ببینید همین مقدار که آدم وقتش را، ساعتش را، دقایق عمرش را یک بخشی را می‌رود خرج موعظه شنیدن، نصیحت شنیدن می‌کند این یک تجارت بسیار پرسودی است.



در کتاب‌های بسیار مهم ما این هست؛ کسی که دنبال نصیحت‌خواهی و موعظه‌خواهی و فهم مسائل می‌رود، مثل همین الآن ما، در آن جلسه‌ای که شرکت می‌کند خداوند متعال به ملائکه امر می‌کند قبل از اینکه این بنده من برای شنیدن بنشیند، شما پرهائیتان را برای جای نشستنش پهن بکنید که بنشیند روی بال شما، این کنایه از این است که مجلس علم، مجلس پند و موعظه و... اینقدر پیش پروردگار ارزش دارد! چون بنده‌اش دارد درست زندگی می‌کند، بنده‌اش در این تجارتخانه تجارت درست و پرسودی دارد.

عاقبت فرار از نصیحت

یک عده‌ای در این تجارتخانه از اول تکلیف تا لحظه مردنشان ضرر می‌کنند، اعضا و جوارحشان را بد هزینه می‌کنند، بد پول درمی‌آورند، بد پول را خرج می‌کنند، بد نگاه می‌کنند، بد می‌شنوند، بد رفتار می‌کنند، بد حرکت می‌کنند، اینها در این تجارتخانه تاجری هستند که مرتب دارند ضرر می‌کنند.

این افراد همینهایی هستند که پروردگار در سوره مومنون می‌فرماید: لحظه مرگ قبل از اینکه وارد عالم بعد بشوند آثار عالم بعد که جلوی چشمشان می‌آید و هنوز رابطه‌شان کامل با دنیا قطع نشده، برمی‌گردند و به من می‌گویند: «رَبِّ ارْجِعُونِ» ﴿لَعَلِّيْ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۱، خدایا ما را نبر، خدایا ما را برگردان، خدایا ما را ببر سر اول جاده زندگی یعنی همان لحظه‌ای که بالغ شدیم و ما تمام این جاده را با کار پسندیده طی کنیم و دوباره برسیم به وقت مردن، این‌ها نیامدند تا بفهمند، نیامدند تا عالم شوند، چه زمانی می‌فهمند؟ لحظه مرگ، که به قول خود پروردگار عالم «فُضِيَ الْأَمْرُ»^۲ کار از کار گذشته و من هم بنا ندارم عمر دوباره به کسی بدهم، من یک بار مهلت به بندهام می‌دهم فقط یک بار، یک بار به دنیا می‌آورم آن یک بار هم به وسیله وحی، انبیاء ﷺ، آگاهان هدایتش می‌کنم یکبار هم عمر می‌کند، یک بار هم مرگش را می‌رسانم به عالم بعد تا بیاید. حالا آن شخص تقاضا هم بکند، فایده‌ای ندارد چون من که بنا

۱. مومنون: ۹۹ و ۱۰۰.

۲. مریم: ۳۹.

ندارم عمر دوباره به کسی بدهم بلکه جوابش را می‌دهم: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾^۱، من برای این حرف تو و درخواست تو هیچ ارزشی قائل نیستم، چون حرفت پوک است، فرصت از دستت رفته و حالا داری التماس می‌کنی که برگردانم.

خداوند در سوره فاطر می‌فرماید: من به اندازه‌ای که متذکر حقایق بشوی به تو عمر ندادم؟! من که یک بار یک عمر به تو دادم، هیچ لحظه عمر هم کم نیست، حالا ما می‌نشینیم می‌گوییم هفتاد سال چیست؟! شصت سال چیست؟! خیلی است، یک روزش هم خیلی است.

ارزش زمان در دنیا

یک ساعتش هم خیلی است، برای اینکه متوجه بشوید یک ساعت عمر هم خیلی با عظمت است، همان یک ساعت آخر «حر» را باید نگاه بکنید، حر در همان یک ساعت حر شد، پس یک ساعت هم خیلی است، خیلی با عظمت است، دو ساعت دو برابر، سه ساعت سه برابر، هفتاد سال خیلی عمر مهمی است.

خیلی‌ها در سن محدود به خیلی مقامات عالی الهی رسیدند، به خیلی! تعجب هم ندارد، این منوط به این است که آدم بیدار و بینا زندگی کند، فهمیده زندگی کند، خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿آتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا﴾^۲، «صَبِيًّا» یعنی کودک، یحیی عَلَيْهِ السَّلَام پنج-شش ساله بود که من لیاقت پیغمبری در او دیدم، بهش نبوت دادم، مقام پیغمبری دادم، این عمر یک لحظه‌اش هم برای ما خیلی مهم است.

آیت الله بروجردی و ضایع نکردن عمر

من از خانواده مرحوم «آیت الله العظمی بروجردی» شنیدم که ایشان هشتاد و هشت سالش بود و روز پنجشنبه سیزده شوال ساعت هفت و نیم صبح از دنیا رفتند، ایشان فرموده بودند:

۱. مومنون: ۱۰۰.

۲. مریم: ۱۲.



لحظه‌ای از این هشتاد و هشت سال عمرم را ضایع نکردم، بیهوده خرج نکردم، بیهوده حرف نزد، بیهوده نگاه نکردم، بیهوده سکوت نکردم بیشتر از اندازه نخواهیدم، این ضایع نکردن عمر است.

ادامه بحث نصایح پیامبر ﷺ به ابوذر

ابوذر می‌گوید: من وقتی حضرت ﷺ را در مسجد تنها دیدم، دوان دوان آمدم و خدمتشان نشستم و هیچ معطل هم نکردم به حضرت ﷺ عرض کردم: من را موعظه کن که ایشان هم آن موعظه بسیار فوق العاده را به او گفتند که شما هم شنیدید که مرحوم مجلسی در هفتصد صفحه این حدیث را توضیح دادند.

یک بخش اندکی از آن حدیث این است که پیغمبر ﷺ به پنج سرمایه عظیم برای تجارت کردن در این تجارتخانه اشاره فرمودند. «یا اباذر! اغتنبم»^۱، «اغتنبم» یعنی غنیمت بردن، یعنی سود برداشت کردن.

شما لغت غنیمت را در قرآن هم دیده‌اید در سوره انفال و در آیات دیگر، به خصوص اینکه تاریخ جنگ‌ها را که برایتان روی این منبرها شرح داده‌ام، یک مسئله‌ای که در جنگ همیشه مطرح بوده غنائم بوده، «غنیمت» یعنی منفعت و سود بردن، «اغتنبم» یعنی سود ببر، از پنج سرمایه‌ای که در اختیارت است پیش از آنکه این پنج سرمایه از دستت برود و دیگر چیزی جایگزینش نباشد سود ببر.

یک وقت آدم یک چیزی را از دست می‌دهد و جایگزین دارد مثل این که زمین می‌خورد و کتش پاره می‌شود، نمی‌شود دیگر بپوشد، خب آدم می‌رود و یک کت دیگر می‌خرد، این جایگزین دارد، خیلی چیزها جایگزین دارد اما این پنج سرمایه‌ای که پیغمبر ﷺ فرمودند هر کدام از دست برود، جایگزین ندارد و دیگر تمام است.

۱. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۸.

حکایت مرد یخ فروش

«فخر رازی» می‌گوید: من یک روز کنار بازار در کنار شهر ری داشتم می‌رفتم، هوا هم گرم بود، دیدم یک یخ فروشی برخلاف کاسب‌های دیگر دارد ناله می‌زند که ای مردم بیایید از من یخ بخرید، در آن بازار ده تا پارچه فروش بودند اما هیچ کدام ناله نمی‌زدند، بیست تا عطار بودند اما هیچ کدام ناله نمی‌زدند، گندم فروش بودند اما ناله نمی‌زدند، هیزم فروش بودند، مسگر بودند اما ناله نمی‌زدند ولی این یخ فروش داشت ناله می‌زد و التماس می‌کرد؛ بیایید جنس من را بخرید، گفت: من نرفتم با او حرف بزنم و بپرسم برای چی ناله می‌کنی؟ برای چی التماس کنی؟ فخر رازی آدم باسوادی بود، آدم دانشمندی بود که تا حالا هم از قرن هفتم تا الآن اسمش زنده مانده است، گفت: من فهمیدم چرا دارد ناله می‌زند، چرا لابه می‌کند، چرا التماس می‌کند و بقیه چرا التماس نمی‌کنند؟ چون ایشان یک سرمایه‌ای داشت به صورت یک قالب یخ و هوا به شدت گرم بود و قالب یخ داشت آب می‌شد، یعنی یک ساعت دیگر اگر کسی این یخ را نمی‌خرد تا ببرد و بیندازد در کاسه آب یا دوغ یا شربت که بخورد، کل سرمایه این آب می‌شد، دیگر جایگزین نداشت، این جایگزین نداشت، یعنی اینی که باید می‌فروخت تا با پولش نهار و شام زن و بچه‌اش را تهیه می‌کرد اگر آب می‌شد دیگر جایگزین نداشت، گاهی آنچه در اختیار انسان است اگر انسان از آن بهره نکشد و سود بیرون نیاورد، جایگزین ندارد.

این اولین مورد بود که حالا از دست خیلی از ماها رفته است، اینهایی که در جلسه تشریف دارند و تعدادشان نسبت به ما که این سرمایه اول را از دست دادیم کمتر است، اینها هنوز از دست ندادند.

«شَبَابِكْ قَبْلَ هَرْمِكْ»^۱، ای ابوذر! پیش از آنکه سرمایه جوانی از دست برود، و به جایش پیری بیاید، ضعف بیاید، کم شدن نور چشم بیاید، کم شدن شنوایی گوش بیاید، کم شدن قدرت و قوت بیاید، این جوانی را غنیمت بدان. اینهایی که الآن جوانند چقدر زیبا می‌توانند



جوانیشان را بدهند و به جایش علم بگیرند، جوانیشان را بدهند و به جایش معرفت بگیرند، جوانیشان را بدهند و به جایش کار مثبت یاد بگیرند، جوانیشان را بدهند و به جایش سودرسانی به عباد خدا کنند.

حکایت کسی که از عمرش به خوبی استفاده کرده بود

یک وقتی به من گفتند که فلان کس در یک شهر دیگر نه تهران مریض است، گفتیم که من به عیادتش می‌آیم چون آدم باارزشی است، سرطان سختی گرفته بود و سی و پنج سالش هم بیشتر نبود، من از تهران رفتم، دور هم بود، پنج-شش ساعت تا تهران راه بود، بالای سرش رفتم.

آن شخص خیلی خوشحال شد و خیلی هم البته خوشحال بود، چون این سی و پنج سال عمرش را اینجوری باهاش تجارت کرده بود؛ یک مدتی را جبهه بود، یک مدتی را پای منبرهای خوب بود، یک مدتی را برای خودش و زن و بچه‌اش یک مغازه درست کرده بود که منبع درآمد متوسط بود، یک مدتی هم به خاطر آن وقارش، ادبش، معرفتش، دینداری، متدینی، چون بین مردم آن شهر آبرو پیدا کرده بود، آبرویش را خرج کرده بود و از مردم پول حسابی گرفته بود و تا وقتی که سرطان گرفت و در بستر افتاد، چهل تا خانه ساخته بود و اینها را به نام این جوان‌هایی که ازدواج کرده بودند و مسکن نداشتند مجانی سند زده بود. گفته بود که دیگر جان نکنید تا از درآمدت قسط این خانه را بپردازید و زندگی به تو و زنت و بچه‌ای که برایت به دنیا می‌آید مشکل شود و تنگنا ایجاد نکند.

این کاسبی کردن با جوانی است، چقدر زیباست! وقتی هم از دنیا رفت یک سوم مردم آن شهر در تشییع جنازه‌اش آمدند، اصلاً انگار یک مرجع تقلید از دنیا رفته بود، شهر به هم ریخته بود، تمام علما آمده بودند، تجار آمده بودند، مردم آمده بودند، جوان‌ها آمده بودند و چقدر هم گریه برایش می‌کردند، امیر المومنین علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: حسن جان! به گونه‌ای زندگی کن که در روز مردنت همه گریه کنند و خودت بخندی، این هم خیلی راهنمایی زیبایی است، همه از مردنت بدحال شوند و حسرت بخورند، ولی تو از انتقال به عالم بعد شاد باشی، خوشحال باشی، خوبان عالم چنین چیزی در احوالاتشان به صورت کلی هست البته نه اینکه

اسم ببرم، خوبان عالم وقتی در حال جان دادن هستند و دیگر یک لحظه مانده تا بمیرند و زن و بچه و خواهر و برادر و عروس و داماد دارند گریه می‌کنند آنجا حال تعجب بهشان دست می‌دهد که اینها چرا دارند گریه می‌کنند؟! من جای بدی نمی‌روم، من مهمان خدا هستم! پذیرایی کننده از من پروردگارم است! ﴿نُزُلًا مِّنْ غُفُورٍ رَّحِيمٍ﴾^۱، خداوند می‌فرماید: من از خوبان عالم با آمرزش و رحمتم پذیرایی می‌کنم، اینها چرا گریه می‌کنند؟! اینها باید شاد باشند، اما چون نمی‌دانند وضع من را، «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» ﴿بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّيَّ وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^۲.

جوانی نگهدار، کاین مرغ زیبا نماند در این خانه استخوانی

یعنی مواظبش باش که جوانی را درست خرج بکنی، جوانی مثل مرغی از قفس می‌پرد، اما روزی که می‌پرد بگذار شاد باشی و به جوانی بگویی: برایم مهم نیست از دستم رفتی، آن وقتی که پیشم بودی خیلی خوب با تو کاسی کردم، خیلی خوب با تو تجارت کردم، جوانی یک سرمایه.

توصیه دوم

«وَ غِنَاكَ قَبْلَ فُقْرِكَ»^۳، ای ابوذر! پول حلال یک سرمایه الهی است، راه هزینه‌اش هم پروردگار عالم بیان کرده است، زن و بچه، پدر و مادر، اگر نیاز دارند، برادر و خواهر اگر نیاز دارند، مردم متدین اگر نیاز دارند، در کار خیر مدرسه ساختن، حوزه ساختن، مسجد ساختن اگر نیاز باشد در یک محله، شما آن نیازها را برآورده کنی.

حکایت کسانی که مالشان را در راه نشر علم هزینه می‌کردند

من یک تعدادی کتاب قدیمی دارم، از آن کتاب‌هایی که بزرگ و پرورق بود، اینها در زمان قاجاریه چاپ شده و خیلی هم هست، صفحه اولی خیلی‌هایش نوشته است؛ این کتاب به

۱. فصلت: ۳۲.

۲. یس: ۲۶ و ۲۷.

۳. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۸.



سرمایه مثلاً حاج محمد تقی چاپ شده، مثلاً آن شخص آمده پیش یک عالم، تاجر به این عالم گفته که الآن کتاب مورد نیاز طلبه‌ها، مورد نیاز علما، مورد نیاز مردم چیست؟ مثلاً آن عالم هم بهش گفته که فلان کتاب «علامه حلی»، «شیخ بهائی»، «علامه مجلسی» یا... اگر این کتاب چاپ شود و در دسترس قرار بگیرد خیلی مفید است. آن تاجر هم مثلاً گفته که زحمتش را شما بکش، پولش را من می‌دهم و برای اینکه یک یادآوری باشد که علما و طلبه‌ها یا... کتاب را که می‌خوانند، بگویند: خدا رحمتش کند! اسمشان را اول کتاب می‌نوشتند. یعنی آن عالم به آن چاپخانه می‌گفت: بنویس که این کتاب به هزینه چه کسی چاپ شده.

یک تاجری در بغداد بود که خیلی آدم متدینی بود، فکر می‌کنم صد و چهل و پنجاه سال پیش که تمام بیست و چهار جلد بحارالانوار علامه مجلسی خطی بود، پول داد و تمام این بیست و چهار جلد را چاپ کردند، البته در زمان خود مجلسی بیست و چهار جلد کتاب بزرگ قطور بود این صد و چهار جلد. بعداً در ایران حدود پنجاه-شصت سال پیش یک نفر که من او را می‌شناختم و با من هم سلام و علیک داشت و الآن هم من با بچه‌هایش ارتباط دارم، این آمد سرمایه گذاشت این بیست و چهار جلد چاپ قدیم را صد و ده جلد کرد و چاپ کرد. همین پولی که خدا به آدم می‌دهد یک سرمایه الهی است خیلی باهاش می‌تواند کار بکند.

خاطره مردی که خودش وصی خودش بود

یک وقت من رفتم دیدن یک مریضی که هشتاد و پنج یا شش سالش بود، پیش خودم مردد بودم که مطلبی را بهش بگویم؟! یا بهش نگویم؟! گفتم: بالاخره من روحانی هستم و وظیفه من است که بگویم. حالا یا بدش می‌آید یا خوشش می‌آید. بعضی‌ها آخر بدشان می‌آید، البته اشتباه هم می‌کنند که بدشان می‌آید.

گفتم: آقا! وصیت کردی؟ گفت: نه، گفتم: قرآن که می‌گوید وصیت کنید، گفت: قرآن روی چشمم است، البته سواد هم نداشت. گفتم: حالا که پروردگار گفته وصیت کنید و شما هم دیگر معلوم است داری به آخر می‌رسی، چرا وصیت نمی‌کنی؟ گفت: من خودم را وصی خودم قرار دادم و به وصیتم هم عمل کردم، چیزی دیگر ندارم که وصیت کنم! گفت: از خانه من که رفتی بیرون و به سر کوچه که رسیدی یک مسجد به دردخور بزرگ هست،

گفتم: وقتی که داشتم به دیدنت می‌آمدم آن را دیدم، گفتم: آن را از ثلث خودم ساختم، دیگر هم چیزی ندارم که وصیت بکنم، سهم بچه‌هایم را هم طبق قرآن داده‌ام، برای خودم هم خودم وصی خودم شدم. خبر هم نداشت! چون سواد هم نداشت! که امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «کن وصی نفسک»^۱، در پولت خودت وصی خودت شو، کسی را وصی تعیین نکن، خیلی اتفاق افتاده وصی‌ها کاری برای وصیت‌کننده نکردند، وصیت هم گم شد و تمام مانده‌های میت را هم بردند و خوردند و غارت کردند.

توصیه سوم

«وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُؤْمِكَ»^۲، ابوذر! سلامتی یک سرمایه است، از این سرمایه بهره بگیرد، قبل از اینکه در رختخواب بیفتی و اگر بخواهی یک دانه الله اکبر بگویی اینقدر باید به مغزت و زبانت فشار بیاوری تا یک الله اکبر بگویی، «وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ»^۳ قبل از اینکه گرفتار شوی که دیگر نتوانی سرت را بخارانی، از این فراقیت برای خودت بهره بگیر. و آخرین سرمایه‌ای که حضرت علیه السلام بر شمردند، فرمودند: «وَحَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ»^۴ این بودنت سرمایه است، وقتی بمیری دیگر این سرمایه را نداری که کاری بکنی. آیاتی از قرآن و روایاتی درباره این مسئله آماده کردم که ان‌شالله برایتان می‌خوانم.

روضة غربت و مظلومیت امیرالمومنین علیه السلام بعد از شهادت حضرت

زهرا علیه السلام

در تمام زنان عالم تاجری در تجارت کردن مانند صدیقه کبری علیه السلام نبود. دلیلش هم این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او می‌فرماید: «فاطمه سید نساء العالمین من الاولین و الآخنین»^۵ هیچ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۴.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۸.

۳. همان.

۴. همان.

۵. یعنی بهترین زن عالم از ابتدا تا قیامت.



کسی مثل زهراء ﷺ در کسب معنویت در این عالم در جنس زنان نبود، چند سال ایشان تجارت کردند؟ اگر همه عمرش را حساب بکنیم هجده سال می‌شود اما اگر عمری تکلیفی را حساب بکنیم نه سال می‌شود، ولی نه سال برای زهراء ﷺ زمان کمی نبوده، یک لحظه هم خیلی بوده، سرمایه عمر یک لحظه‌اش هم خیلی است و نباید آن را کم حساب کرد، آن وقت خود زهراء ﷺ که بالاترین تاجر معنویت در زنان اولین و آخرین بوده، خودش برای امیر المومنین ﷺ یک سرمایه بود، خب این سرمایه به علی ﷺ چه سودی داده؟! چه سودی در این عالم بالاتر از وجود حضرت مجتبی ﷺ، چه سرمایه‌ای در این عالم بالاتر از وجود حضرت ابی عبدالله الحسین ﷺ، چه سرمایه‌ای بالاتر از زینب کبری ﷺ؟ حق می‌دهید به امیر المومنین ﷺ که به پیغمبر ﷺ بگوید وقتی زهراء ﷺ را دفن می‌کند و می‌آید کنار قبر پیغمبر ﷺ به پیغمبر ﷺ می‌گوید: اشک چشم من دیگر بند نمی‌آید! من دیگر شبی را در عمرم برای استراحت نخواهم داشت.

یک روایتی را برایتان بگویم که تا حالا نشنیده‌اید، این خیلی روایت عجیبی است، خیلی عجیب است، این روایت مربوط به جنگ صفین است، چند سال بعد از شهادت صدیقه کبری ﷺ است؟ صدیقه کبری ﷺ اواخر سال دهم هجری از دنیا رفته، بیست و پنج سال یا بیست و شش سال بعد جنگ صفین اتفاق افتاد، یک کسی در جنگ می‌آید به امیر المومنین ﷺ یک مطلبی را می‌گوید، مثلاً می‌گوید: این کار را انجام بدهید که خیلی خوشحال کننده است، امام مجتبی ﷺ می‌فرماید: پدرم بهش گفت که من هنوز عزادار فاطمه زهراء ﷺ هستم و این کار را انجام نمی‌دهم. این سرمایه عظیم از دستش رفته است.

بر احوالم بیمار ای ابر اشک از آسمان امشب

که من با دست خود کردم گلم در گل نهران امشب

حسن گریان حسین نالان پریشان زینبین از غم

چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب

زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب.

جلسہ دوم

تجارت پر سود مؤمنان و تجارت

بی سود گناہ کاران در دنیا

تجارت‌کنانه‌کاران در نزد پروردگار سودی ندارد

خداوند متعال دنیا را برای انسان تجارتخانه آفریده‌است، طبعاً در این تجارتخانه انسان تاجر است. در اوایل سوره مبارکه بقره وضع و حال گروهی را بیان می‌کند و در پایان بیان وضع و حال آنها می‌فرماید: ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾^۱، تجارتی که اینها در طول عمرشان داشتند سودی نداد. علتش هم این است که این گروه در برابر حق موضع‌گیری منفی کردند. طبق یکی از آیات سوره مبارکه شورا اینها به جای اینکه خداوند رحیم، کریم، ودود، غفور و فیاض را محور زندگیشان قرار دهند خواسته‌های نامشروع خود را معبود خود قرار دادند، ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۲، الهه یعنی معبود، معبود یعنی آن موجودی که می‌پرستند و پرستش هم به معنای اطاعت کردن است. اینها از مجموعه خواسته‌های نامشروع و نامعقول خودشان اطاعت کردند، درونشان یک چیزهایی را می‌خواست که البته این خواسته‌ها با تحریک دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها صورت می‌گیرد؛

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد

۱. بقره: ۱۶.

۲. فرقان: ۴۳.



این افراد اموری را که پروردگار عالم بر بنده‌اش نمی‌پسندد را دیدند و برای خودشان پسندیدند و خواستند و دنبال کردند، زحمت کشیدند که به خواسته‌شان برسند. البته قرآن مجید می‌فرماید که هیچ کدام از انسان‌ها به همه خواسته‌هایشان نمی‌رسند، آن کسی که پول‌خواهی در او خیلی قوی است بی‌شک در برابر هفت میلیارد جمعیت قرار دارد که نمی‌گذارند هر چه پول در این دنیاست به او برسد.

خواسته‌های دیگرشان هم به همین صورت است، ولی بالاخره چون زحمت می‌کشند به هر حال به بعضی از خواسته‌هایشان می‌رسند. خود این نوع تجارت است ولی تجارت غلط، تجارت نادرست، لذا می‌فرماید: «فما ربحت تجارتهم» هیچ وقت آنچه را که پروردگار برای انسان حرام کرده است سودی به انسان نمی‌دهد، منفعتی به انسان نمی‌رسد.

مومنین در برابر خواسته‌ها نامشروع می‌ایستند

برخی در برابر خواسته‌های نامشروعشان می‌ایستند و همیشه پاسخشان به خواسته‌های نامشروعشان منفی است و می‌گویند؛ "نه"، "جوابت را نمی‌دهیم"، "نمی‌خواهیم".

داستان حضرت یوسف علیه السلام، نمونه‌ای از ایستادگی در برابر خواسته‌های نامشروع

در قرآن مجید می‌بینید که درباره وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام داستانش را نقل می‌کند، و من در بعضی از روایات دیده‌ام که ایشان چهارده سال مورد هجوم آن زن بود، واقعاً مورد هجوم بود، چون تعبیر قرآن مجید این است که «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ»^۱، این چهارده سال حالت هجوم داشت، یعنی دیوانه‌وار یوسف علیه السلام را به خودش دعوت می‌کرد و هر زمینه‌ای را که برای تحریک یوسف علیه السلام به نظرش می‌رسید فراهم می‌کرد؛ از جمله آرایش سالن با بهترین پرده‌ها، با بهترین فرش‌ها، با بهترین زینت‌ها، پوشیدن زیباترین لباس‌ها و

۱. یوسف: ۲۴.



به میدان آوردن طنازی‌ها و عشوه‌گری‌هایی که هر رستمی را در همان لحظه اول از پا در می‌آورد و... و روایات می‌گویند که این به خود دعوت کردن زلیخا در خلوت کاخ چهارده سال طول کشید، ایشان هم در آن چهارده ساله جواب داد: «معاذ الله». یعنی به فارسی خالصش این است که امکان ندارد، محال است.

ثمره ایستادن در برابر خواسته‌های نامشروع

همین ایستادن در مقابل خواسته‌های نامشروع اینقدر مهم است و در پیشگاه مبارک پروردگار ارزش دارد که در پایان سوره نازعات می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾^۱، آن مومن بامعرفتی که از ایستادن در پیشگاه خدا در قیامت یعنی دادگاه‌ها بیم دارد، دلهره دارد، ترس دارد و برای اینکه در آن دادگاه‌ها محکوم نشود و دوزخی نگردد ﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۲، وجود خودش را از این مجموعه خواسته‌های نامشروع باز می‌دارد ﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۳، این لیاقت دارد و شایسته است که جایگاهش در قیامت بهشت باشد.

ثمره تن دادن به خواسته‌های نامشروع

در آیه بعد می‌گوید ﴿فَأَمَّا مَنْ ظَنَىٰ﴾^۴، ولی کسی که از حدود خدا تجاوز و طغیان کند ﴿وَأَنزَلَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^۵، یعنی این مجموعه خواسته‌های نامشروع را بر خواسته‌های پروردگار ترجیح دهد و دعوت خدا را جواب ندهد و دعوت این امیال و غرائز شیطانی را جواب دهد ﴿فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۶، یعنی حقیقتش است که جایگاهش جهنم باشد. در این تجارت، یعنی در

۱. نازعات: ۴۰.

۲. نازعات: ۴۰.

۳. نازعات: ۴۱.

۴. نازعات: ۳۷.

۵. نازعات: ۳۸.

۶. نازعات: ۳۹.

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

این داد و ستد، در این خرید و فروش که بعضی‌ها خودشان را به این مجموعه خواسته‌های نامشروع می‌فروشند و در برابر خواسته‌های نامشروع را پیاده می‌کنند در زندگیشان «فما ربحت تجارتهم» سودی بدست نمی‌آورند.

برخی با ترک گناهان با خداوند تجارت می‌کنند

اما یک عده دیگری هم اهل تجارت‌اند و تجارتشان هم این است که در برابر همه خواسته‌های رحیمانه، کریمانه و احسان پروردگار تسلیم هستند و می‌گویند؛ ما در این دو روز دنیا برده شیطان نمی‌شویم، برده ابلیس نمی‌شویم و نمی‌گذاریم امیال و غرائز ما را به هر جایی که می‌خواهند بکشند. پروردگار می‌فرماید که اینها تجارتشان سود ابدی دارد، منفعت ابدی دارد، در دنیا هم خیلی راحت زندگی می‌کنند و به خاطر آن معرفتی که دارند خیلی راحت هستند، یعنی اگر از لذات و شهوات حرام، پول حرام، اعمال حرام خودداری می‌کنند ناراحت نیستند و فشاری به آنها نمی‌آید، برای اینکه می‌گویند؛ محبوب ما این نوع زندگی را از ما خواسته و می‌گویند؛ ما آنچه را که او دوست دارد دوست داریم، ما می‌خواهیم آنچه را که او می‌خواهد.

خداوند به مومنان کمک می‌کند

همین تسلیم بودن در مقابل پروردگار سبب می‌شود که خداوند متعال از درون به انسان کمک بدهد که انسان از زندگی مقید به دین ناراحت نباشد، سختش نباشد، رنجیده نباشد و فشار بهشان نیاید. این آیه را عنایت کنید. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْسُوا إِيمَانَهُمْ بَاطِلًا أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱، اینها با این زندگی دینی که دارند آرامش دارند.

عامل مشکلات در زندگی مومنان خود آنها نیستند

اگر مشکلاتی در زندگی مومنین راستین هست، اگر سختی‌هایی هم هست، اگر رنج‌هایی هم هست، تولیدکننده‌اش خودشان نیستند بلکه دیگران‌اند، دیگران مزاحمشان هستند



دیگران ایجاد مشکل می کنند. مثل انبیاء الهی علیهم السلام، مثل ائمه طاهرین علیهم السلام اینها مشکل داشتند، سختی داشتند و رنج می کشیدند ولی همه را دیگران تحمیل می کردند، کار خودشان نبود، بین خودشان و بین پروردگار از این زندگی الهی شان راضی بودند. جلوه روشن این مسئله همین جمله ماندگار، دائمی، همیشگی و درس دهنده در گودال قتله گاه است؛ «إِلَهِي رَضِيَ بِقَضَائِكَ»^۱، معلوم است که امام علیه السلام بین خودش و خدا و دین در آرامش کامل است، آنچه که اتفاق افتاد دیگران برایش اتفاق انداختند نه اینکه جریمه گناه بوده باشد، نه اینکه جریمه ضعف دین بوده باشد و نه اینکه جریمه ظلم به دیگران بوده باشد.

یک وقت یک کسی یک سیلی می خورد و از دماغش خون می زند بیرون؛ روایات می گوید به علت این است که یک بار به ناحق کسی را سیلی زده است، شعرای متدین و حکیم قدیم ما هم بر اساس همین مسائل قرآنی و روایتی شعرهای درستی گفته اند؛

از مکافات عمل قافل نشو گندم از گندم بروید جو زجو

یعنی فکر نکنید در این نظام عالم اگر ارزن بکاری گندم درو می کنی، نه! تمام جهان منظم است و هر چه به آن بدهی، همان را به تو پس می دهد، اگر نهال گلابی به کره زمین دادی یعنی دهن زمین را باز کردی و نهال گلابی را دادی در دهان زمین و رویش را از خاک پر کردی این تا چهل سال به تو گلابی می دهد. این نظام عالم خلقت است که اگر یک کسی زمین می خورد یا پیشانی اش می شکند یا دستش می شکند یا پایش می شکند یا یک رگی از او پاره می شود، امام صادق علیه السلام می فرماید: محصول گناهانش است، روایت در اصول کافی است.

اما آنهایی که در حوزه ایمان به خدا، ایمان به قیامت، انجام عبادت، انجام خدمت به خلق قرار داشتند، اصلاً احساس رنج و مضیقه و فشار نداشتند بلکه آرامش داشتند که خدا را دارند بندگی می کنند و خوشحال بودند، خیلی هم خوشحالیشان زیاد بود.

۱. بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۹۸، ص ۳۰۳.

روایتی از امیرالمومنین علیه السلام که شدت لذت او از عبادات را نشان می‌دهد

یک روایتی را از امیر المومنین علیه السلام نقل می‌کنند، البته به نظر من از روایاتی است که فهمش خیلی کار مشکلی است. مسجدهای قدیم مثل الآن نبود، زمانی که امیر المومنین علیه السلام در مدینه یا در کوفه به مسجد می‌رفت، این مسجدها یک ساختمان خشتی بوده یا گلی بوده و نهایت فرشی که در مساجد در آن زمان بوده، از لیف خرما بوده یعنی جنسی که مثل حصیر از درخت خرما می‌گرفتند و به همدیگر می‌بافتند و می‌انداختند در مسجد. مسجد چراغی هم نداشته چون اغلب مسجدها اول غروب نماز می‌خواندند و می‌رفتند و درش را می‌بستند، یعنی هیچ جاذبه ظاهری در مساجد قدیم نبوده است. امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید: عبادت کردنم در مسجد برای خدا پیش من محبوب‌تر از بودنم در بهشت پروردگار است.^۱ اینقدر شاد بودند از دینداری! اینقدر نشاط داشتند از دینداری! خوشحال بودند.

بنده خدا بودن موجب افتخار است

این مطلب در دعاهایمان هست و قدیم‌ها هم این دعا را در مساجد بعد از نماز می‌خواندند؛ خدایا! برای من این افتخار بس است یعنی به چیزی دیگر میل ندارم و این افتخار برای من بس است که «أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا»^۲ اینکه بنده تو باشم. اهل ایمان شاد بودند و الآن هم اهل ایمان باید شاد باشند؛ چه زندگی پاک‌تر، بالاتر و بهتر از اینکه در این روزگاری که هجوم فساد در تاریخ عالم سابقه این‌چنینی ندارد، انسان فقط حرف یک کسی را گوش دهد آن هم پروردگار، خواسته یکی را گوش دهد آن هم پروردگار، افتخار به این کند که من بنده او هستم.

۱. «الْجُلُوسَةُ فِي الْمَسْجِدِ خَيْرٌ لِي مِنَ الْجُلُوسَةِ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ الْجَنَّةَ فِيهَا رِضًا نَفْسِي وَ الْجَامِعَ فِيهِ رِضًا رَبِّي»؛ دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۱۸، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۲. مضمون این مناجات در روایاتی آمده است، «إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»، شیخ صدوق، خصال، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۴۲۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.



دست یاری خداوند با مومنین است

در یک چنین چهارچوبی تمام یاری‌های خدا و کمک‌های خدا به درون و برون انسان می‌رسد. «جابر جعفی»^۱ از یاران بسیار بزرگوار امام باقر علیه السلام است که امام صادق علیه السلام می‌فرمودند: پدرم در دنیا چهار رفیق داشت که در آخرت هم با این چهارتا خواهد بود، مطلب در کتاب «رجال کشی»^۲ است که برای اوایل قرن چهارم است یعنی این کتاب حدوداً شصت هفتاد سال بعد از ائمه علیهم السلام نوشته شده، بعد از غیبت نوشته شده و یک کتابی است که مورد توجه همه بزرگان ما بوده از زمانی که نوشته شده.

عنایت و امداد ویژه خداوند به جابر جعفی

ایشان بین عراق و شام در یک کویر بی‌آب و علفی داشت مسافرت می‌کرد، می‌بیند که کاروان مضطرب است، دغدغه دارد و رنج می‌کشد، به مدیر کاروان می‌گوید چه شده است؟ می‌گوید: راه را گم کردیم و الآن متحیریم و نمی‌دانیم که آیا باید به طرف شمال برویم یا به طرف جنوب برویم یا به طرف شرق برویم یا به طرف غرب برویم؟ می‌گوید: نگران نباش! من الآن آدرس مقصدی که می‌خواهیم برویم را همین الان به تو می‌گویم، که راه برایتان روشن شود! در حال حرف زدن با مدیر کاروان یک گرگ رسید، گرگ یا گوسفند را اگر باشد می‌درد یا اگر گوسفند نباشد به آدم حمله می‌کند، کار دیگری که نمی‌کند.

آن شخص اشاره کرد به گرگ که بایست و گرگ ایستاد و خوابید روی زمین و به گرگ گفت: این کاروان راه را گم کرده است، جهت مقصدشان را نشان بده، گرگ هم به طرف شام ایستاد یا با دمش یا با دستش اشاره کرد که جاده از آن طرف است، بعد هم یک نگاهی به جابر کرد، انگار گفت که فرمایش دیگری ندارید! و جابر به قول ما آزادش کرد و گرگ رفت و کاروان هم راحت مسیر را ادامه داد و رسید به شام.

۱. فرزند یزید بن الحرث بن عبد یغوث جعفی تابعی از مفسران شیعه و محدثین تابعین بود. حدیث و تفسیر را از محضر امام محمد باقر علیه السلام اخذ کرد و از خواص و ملازمین امام علیه السلام بود.
۲. موضوع کتاب رجال کشی، ذکر احوال و طبقات راویان حدیث در زمان معصومین علیهم السلام است و مبنای آن، روایاتی سنددار است که در مدح یا ذم آن‌ها از ناحیه معصومین علیهم السلام صادر شده است.

حکایتی از اجابت و عنایت خداوند به مومنان

پروردگار می‌فرماید که ای بنده من! از من اطاعت کن تا من هم هر وقت پیش بیاید خواسته تو را برآورده کنم، مطیع من شو من هم مطیع تو می‌شوم. یک وقتی در شهر همدان خدمت مرحوم آیت‌الله‌العظمی «آخوند ملاعلی همدانی»^۱ بودم که واقعاً از بزرگان دین ما در این عصر بود و آدم بسیار اثرگذاری بود من بودم و خود ایشان، ایشان برای من تعریف کرد و گفتند: آیت‌الله‌العظمی «سید اسماعیل صدر»^۲ که از چهره‌های برجسته علمی و از شاگردان رده اول «میرزای شیرازی» بود، برای زیارت امیر المومنین علیه السلام از در صحن وارد شد و دید که یک گوشه صحن خیلی شلوغ است! فرمود: چه خبر است؟ الآن نه وقت نماز است نه وقت جلسه روضه و ذکر مصیبت است! گفتند: آقا! خودتان تشریف ببرید آنجا و از نزدیک ببینید که چه خبر است، ایشان آمدند و دیدند که یک حمالی کول پشتی‌اش را گذاشته و خیلی آرام به این کوله پشتی تکیه داده و مردم دور او جمع شده‌اند.

آدمی وقتی می‌رود حرم امیر المومنین علیه السلام و زیارت می‌کند و بعد می‌آید بیرون، دلش نمی‌آید که زود برود، می‌گوید که بروم و یک نیم ساعتی در صحن بنشینم تا این بارگاه را تماشا کنم، یار امیر المومنین علیه السلام باشم، ذکر علی علیه السلام داشته باشم و... ایشان فرمودند: برای چه دور این مرد بارتر جمع شده‌اید؟! گفتند: آقا! جمع شدن ما بی‌علت نیست، ایشان همین جایی که الآن نشسته است اتفاقی افتاده است.

مردم گفتند: این آقا نشسته بود که یک بچه‌ای که پنج-شش ساله بود و دستش در دست مادرش بود یک مرتبه از دست مادر خودش را بیرون کشید و یک کبوتری که توان پروازش کم شده بود این بچه دنبال این کبوتر دوید. درب پشت بام یا ایوان حرم امیر المومنین علیه السلام باز بود و کبوتر که از ترس این بچه که دنبالش کرده بود به درب وارد شد بچه هم بعد آن وارد شد. تا مادر آمد بجنبید کبوتر از پله‌ها رفت بالا بچه هم رفت تا به ایوان رسید، بعد کبوتر

۱. ملاعلی معصومی همدانی متوفای ۱۳۹۹ هـ. ق. از علمای معاصر همدان بود.

۲. سید اسماعیل صدر در سال ۱۲۵۸ هـ. ق در اصفهان دیده به دنیا گشود.



رفت روی ناودان، -آن وقت ناودان‌ها اگر یادتان باشد به صورت افقی به پشت بام‌ها وصل بود و جنسش یا سنگی بود یا چوبی-، بچه آمد روی ناودان و کبوتر پر زد و رفت. در این بین مادر دارد جان می‌دهد، ناله دارد می‌زند، بچه هم تعادلش بهم خورد و با سر از روی ناودان آمد به طرف صحن که اگر می‌افتاد جمجمه‌اش متلاشی می‌شد، یک حمال گفت که برگرد، یعنی حالا که با سر داری می‌آیی، سرت برود بالا و با پا آرام بیا روی زمین، بچه در هوا برگشت و خیلی آرام آمد روی زمین و به مادرش گفت که برو و برش دار و مواظبش باش. ما حالا دورش جمع شدیم ببینیم این کیست؟

آیت‌الله‌العظمی سید اسماعیل صدر که می‌داند چه خبر است، برای اینکه به مردم بفهماند آمد به این باربر گفت که چه کار کردید که به اینجا رسیدید؟ گفت: آقا! من یک عمری است که پروردگار هر چه به من گفته انجام بده را انجام دادم هر چه هم گفته انجام نده را انجام ندادم.

دین به طور خلاصه دو کلمه است

دین همین است، یعنی دین دو کلمه است؛ انتخاب آنچه که خدا از انسان خواسته و حذف آنچه که خدا از انسان نخواست، می‌دانید این آدم را به کجا می‌رساند؟! امشب در دعای کمیل می‌گوید که «و قَصُرْتُ بِي أَعْمَالِي. وَ قَعَدْتُ بِي أَعْمَالِي» بارهای سنگین گناه بشر را زمین گیر کرده که کاری از دستش برنمی‌آید والا اگر از گناه آزاد بود و با تو پیوند داشت همه کاری از دستش برمی‌آمد.

توجه ویژه پیغمبر ﷺ به حضرت زهراء ﷺ

یک درسی پیغمبر ﷺ به ما داده‌اند که خیلی زیباست، من این درس را خودم عمل می‌کنم که حداقل در قیامت در پروندهم این باشد که بگویم: خدایا! در سوره احزاب که فرمودی پیغمبر ﷺ سرمشق نیکویست، ما هم ایشان را در جاهایی که می‌شد و از دستمان برمی‌آمد سرمشق قرار دادیم. و آن درس، این بود که با خبر و بی‌خبر در تمام ده سالی که در مدینه

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

بود به صدیقه کبری علیها السلام مرتب سر می زد و نمی گفت که او دختر است و حالا شوهرش داده ام، حال به من چه که دیگر بروم هر روز احوالش را بپرسم؟ گاهی می آمد دم در می ایستاد، گاهی هم نه نمی ایستاد، در زدنش هم به این بود که چفت درب را نمی زد روی گل میخ درب، بلکه می گفت: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة»، می ایستاد می گفت زهرا جان اگر مانعی در خانهات نیست؛ این خیلی مهم است، این ادب است که می فرمود: اگر مانعی نیست من چند دقیقه بیایم داخل و تو و بچه هایت را ببینم، اگر مانعی نیست. خب یک وقت خانه آماده نیست که پدر بیاید بالاخره زن و شوهر هستند و فرزندان هستند حالا می خواهند جارو کنند، جمع و جور کنند، بتایی دارند و... سوال می کرد که اگر مانعی نیست، دخترم! به من اجازه می دهی که بیایم؟ - اما جا دارد که آدم بگوید: بی انصافها! پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه می گرفت برای ورود به این خانه.

عنایت خداوند به حضرت زهراء علیها السلام

یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله بی خبر آمد به دم درب و گفت: فاطمه جان! مانعی نیست بیایم؟ حضرت می فرمود: نه، ای پدرجان!

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: دخترم! من می خواهم امروز نهار بمانم، گفت: روی چشمم، چه مهمانی بهتر از تو، بارزش تر از تو، روایت را بیشتر نقل کرده اند، یکی دوتا هم نیست، یک کتاب و پنج کتاب نیست! آدم حسابی های ما هم نقل کرده اند. زهراء علیها السلام آمد در آن یک دانه اتاق که هیچ کس نبود، گفت: خدایا! حیب تو مهمان ماست! ما هم که دعوتش نکرده ایم! خودش آمده، چقدر هم ما خوشحال شدیم! خدایا! من حتی یک دانه نان خالی ندارم امروز نهار پیش این مرد بگذارم! در توان هم نیست به این مردی که عزیزترین بنده تو است بگویم که پدر ما امروز در خانه مان هیچ چیز نداریم! من با این مهمانم چه کار کنم؟! در حال مناجات با پروردگار بود که یک ظرف غذا در آن اتاق ظاهر شد، غذا را برداشت و آورد این طرف. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد و گفت: دخترم! این غذا را از کجا



آوردی؟ قرآن می گوید ﴿كَلِمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾^۱، هر وقت زکریاء علیه السلام می آمد در آن اتاقی که مریم علیها السلام عبادت می کرد، می دید که سفره پهن است و بهترین غذا سر سفره است. این از قرآن است: ﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَأَكْفِيكَ هَذَا﴾^۲، این غذا را از کجا آورده ای؟ ﴿قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۳ آن کسی که صبحانه، نهار و شام من را مستقیم می دهد خود خداست! کسی از بیرون برای من چیزی نمی آورد.

حضرت زهراء علیها السلام گفت: یا رسول الله! ما امروز نهار هیچ چیز نداشتیم! من، علی، حسن و حسین علیهم السلام گشنه باید می ماندیم، راضی به رضای خدا هم هستیم که امروز نهار نداریم، هیچ فشاری روی ما نیست! ما همانی را می پسندیم که خدا می پسندد، امروز نهار برای ما نپسندیده خب ما همان را می پسندیم که او پسندیده برایمان، من رفتم در آن اتاق و به خدا گفتم: حبیب تو مهمان ماست! من حیا می کنم از اینکه به او بگویم امروز هیچ چیز نداریم و او این غذا را به من داد، حضرت صلی الله علیه و آله یک نگاهی به چهره زهراء علیها السلام کرد و گفت: پدرت فدایت شود، خداوند مقام مریم علیها السلام مادر مسیح علیه السلام را به تو داده است در این زمینه.

ادامه حکایت باربر مومن

آیت الله سید صدر به باربر گفت: چه کار کردی ای تا به این مقام رسیده ای؟ گفت: آقا! من یک عمر هر چه خدا گفته انجام بده را انجام دادم و هر چه خدا گفته انجام نده را ندادم، حمال هم هستم، یک درآمد بخور نمیری هم بیش ندارم! تا حالا هم چیزی از خدا نخواستم! این بچه وقتی آمد روی ناودان این پریشانی مادرش دل من را آتش زد، گفتم: خدایا! یک عمری است که هر چه به من گفتی را من اطاعت کردم، حالا من یک درخواست از تو دارم:

۱. ﴿فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَرَّمَهَا زَكَرِيَّا كَمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ آل عمران: ۳۷.

۲. آل عمران: ۳۷.

۳. آل عمران: ۳۷.



دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

این بچه را از روی ناودان تا روی زمین سالم بیاورش پایین، من یک عمری است به حرف تو گوش دادم امروز هم تو به حرف من گوش بده، البته خود خدا هم که اعلام کرده است که: «عبدی اطعنی» تو من را اطاعت کن من هم از تو اطاعت می‌کنم «اذکرونی اذکر» مرا یاد کن تا من هم تو را یاد کنم.

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از آن شوریده‌تر بی
تجارت اینها منفعتش ابدی و دائمی است.

دعای پایانی

خدایا! هم شب جمعه است و هم شب ولادت سید النساء العالمین من الاولین و الاخرین علیه السلام است، به حقیقت فاطمه زهراء علیها السلام ریشه آل سعود را بسوزان، به حقیقت صدیقه کبری علیها السلام دل نه فقط مسلمانان را بلکه دل مردم ترسیده دنیا را با نابودی داعش خوش کن، خدایا! امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده، خدایا! دین ما، مردم مملکت ما، مرجعیت ما، رهبری ما، محراب و منبر ما را از حوادث حفظ فرما.



جلسه سوم

استفاده از قرآن و تلاش برای رسیدن

به معنویت، محبت و حقیقت

راه شناخت شخصیت ملکوتی حضرت زهراء علیها السلام

ما از دو راه یا از دو منبع در حدی می‌توانیم شخصیت الهی و ملکوتی حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء علیها السلام را بشناسیم؛

یک منبع قرآن مجید است که سخن ما درباره آن آیات اختصاص به ما شیعیان ندارد بلکه تفسیر و تعلیم این آیات در مهمترین کتاب‌های غیر شیعه هم هست. ممکن است شما بفرمایید که اگر این مطالب بسیار مهم نورانی در تأویل و تفسیر این آیات در کتاب‌های دیگران است، چطور خود نویسندگان این کتاب‌ها شیعه و پیرو اهل بیت نشدند؟!

محبت امیرالمومنین علیه السلام را باید از خداوند درخواست کرد

دو روایت در کتاب‌های ما نقل شده است که در یک روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ارتباط با علی بن ابی طالب علیه السلام، محبت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، نشاط اقتدای به علی بن ابی طالب علیه السلام روزی پروردگار است.

شخص سیراب به دنبال آب نمی‌رود

من وقتی تشنه باشم، بلند می‌شوم و به دنبال آب می‌روم، حالا اگر بیرونم می‌روم سر یک چشمه یا یک رودخانه‌ای که آب پاک در آن جاری است و اگر در خانه باشم بلند می‌شوم می‌روم کنار یخچال یا کنار شیر و آب می‌خورم، اما کسی اصلاً احساس تشنگی نمی‌کند

چه انگیزه‌ای دارد که بلند شود و دنبال آب برود؟! کنار چشمه هم نشسته و آب به آن خوش‌گواری و خنکی را نمی‌خورد! چون تشنه‌اش نیست، یا کنار رودخانه نشسته یا در خانه نشسته و چند تا شیشه آب در یخچالش است و آن کسی که احساس تشنگی نکند انگیزه‌ای برای حرکت ندارد. اینها اگر لیاقت داشتند یا خواستار ولایت امیر المومنین علیه السلام بودند، خداوند متعال دریغی نداشت از اینکه این محبت را، این ولایت را، این اقتدا را روزی آنها هم بنماید.

دعا و اعلام نیاز عبادت است

وقتی ما به آیات قرآن دقت می‌کنیم می‌بینیم خداوند متعال درخواست راه اعلام نیاز را عبادت می‌داند، یعنی با کلمه عبادت آن را ذکر می‌کند و بعد می‌گوید کسی که از این عبادت یعنی درخواست کردن تکبر کند، در آتش جهنم وارد خواهد شد ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱، همه هم می‌گویند این آیه مربوط به دعا است، دعا یعنی اعلام نیاز یعنی خدایا ندارم و می‌خواهم داشته باشم.

ما یک عمری است در این مجالس، در خانواده‌هایمان، در سفرهای زیارتیمان و... با گریه اعلام درخواست کرده‌ایم و گفته‌ایم: خدایا! ما هدایت می‌خواهیم، دین می‌خواهیم، زن و بچه خوبی می‌خواهیم، محبت به اهل بیت را می‌خواهیم، محبت به امیر المومنین علیه السلام را می‌خواهیم و...

حکایتی از دعا کردن برای فزونی یافتن محبت امیر المومنین علیه السلام

یک کسی در یک شهری بود که من هر وقت به آن شهر می‌رفتم نمازش را شرکت می‌کردم چون شلوغ‌ترین نماز آن شهر بود، خیلی مردم هم به آن وابسته بودند، انسان باکمالی بود و مسلماً هم مجتهد جامع‌الشرایط بود، یعنی همه نشانه‌هایی که در روایات ما

برای مجتهد جامع‌الشرایط نقل شده در او بود. آن شخص خیلی هم پر گریه بود، وقتی پای یک روضه می‌نشست اگر آن منبری یا آن روضه‌خوان نمی‌شناختش، فکر می‌کرد که این الآن از گریه جان می‌دهد و می‌میرد! ایشان در رکوعش، نه در قنوت و سجودش در تمام نمازهای یومی‌اش با یک حالی می‌گفت: «اللَّهُمَّ زِدْنِي فِي قَلْبِي مَحَبَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». خدایا! من عاشق علی علیه السلام هستم ولی از تو اضافه شدن این عشق را می‌خواهم.

کلمه «زیاد» در قرآن

در قرآن مجید ما کلمه «زیاد» که عربی است را می‌بینیم که از ریشه «زَادَ يَزِيدُ» است. مثلاً درباره اصحاب کهف می‌خوانیم ﴿إِذْ أَوْىءَ الْفِتْيَةُ﴾^۱، اینان جوان مردانی بودند که ائمه ع علیهم السلام می‌فرمایند منظور این نیست که سن اینها جوان بوده است، یعنی اینها جوان بیست ساله یا بیست و پنج ساله نبودند، اینها در شهری که زندگی می‌کردند آدم‌های جا افتاده‌ای بودند و مورد توجه مردم بودند، یعنی خداوند متعال به خاطر اینکه از کل زندگیشان به خاطر شهر شرک‌آلود و دولت‌مشرکشان گذشتند، به خاطر این گذشت خدا از آنها تعبیر به جوان مردان ﴿فَتِيَّةً آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرَدُّنَا هُرُودَهُمْ﴾^۲، یعنی ایمان همه ما جای اضافه شدن دارد.

فزونی در محبت و علم و ایمان و فضائل

شما در قرآن می‌بینید که خدا به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله این دعا را یاد می‌دهد که ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۳، خدایا! دانش من را بیافزا. یعنی علم حتی در وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله که اعلم از جن و انس بود، جا داشت زیاد شود. ایمان هم همینطور فضائل هم همینطور.

۱. یعنی: خداوند! در قلب من محبت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را زیاد کن.

۲. کهف: ۱۰.

۳. کهف: ۱۳.

۴. طه ۱۱۴.

ادامه حکایت

این مرد در رکوعش می‌گفت: «اللهم زد» یعنی سرمایه محبت به امیر المومنین علیه السلام را به من دادی ولی من قانع نیستم، سیراب نیستم، سیر نیستم، آن را اضافه کن.

غیر شیعه درخواست محبت امیر المومنین علیه السلام را ندارند

اینهایی که از غیر شیعه این کتابها را نوشته‌اند و بهترین روایات را درباره امیر المومنین و اهل بیت علیهم السلام نقل کرده‌اند اما تابع اهل بیت علیهم السلام نشدند، نمی‌توانیم بگوییم که نفهم بودند چون با قلم خودشان این روایات را نوشته‌اند،

بلکه آدم‌های فهمیده‌ای بودند و فقط می‌توانیم بگوییم که به پروردگار عالم به خاطر کوردلی اعلام نکردند که ما تشنه محبت و اقتدای به علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و رفتند و به دیگران اقتدا کردند، چون اعلام نکردند، چون احساس نیاز نکردند، خدا به آنها عنایت نکرد، اما ما که برای دنیا و آخرتمان با این معرفتی که از طریق منبرهای خوب یا کتابها بدست آوردیم و خود را نیازمند به ولایت و محبت امیر المومنین علیه السلام می‌دانیم و دائماً گریه کرده‌ایم که خدا پیوند ما را، ارتباط ما را، محبت ما را، عشق ما را به حضرت علیه السلام اضافه کند و حتی در این زمینه برای اولادمان هم دعا کرده‌ایم و دعا هم می‌کنیم این روزی نصیب ما شده‌است.

این رزق برای کسی است که آن را بخواهد، ولی اگر یک کسی که دهانش را بسته و می‌گوید نمی‌خواهم، شما می‌گویید پروردگار عالم این رزق را به او بدهد؟ خب دهانش را بسته و می‌گوید نمی‌خواهم! به چه کسی می‌گوید نمی‌خواهم؟ به خدا! یعنی بی‌ادبی بالاتر از این می‌شود! آن وقت شما فکر می‌کنید به آدم بی‌ادب نسبت به خدا، خدا روزی مثل محبت امیر المومنین علیه السلام را عطا می‌کند؟! این نسبت به خدا بی‌ادب است چه برسد به امیر المومنین علیه السلام! والا حق که روشن بود برایش، ولی رزقشان نبود. چرا رزقشان نبود؟ چون اختیاراً خودشان نخواستند، این نخواستن را که خدا به آنها نداده بود! خودشان نمی‌خواستند.



حالا من این کلمه را هم اضافه کنم اما از عهده توضیحش بر نمی‌آیم؛ تکویناً و اختیاراً در پیشگاه مقدس پروردگار اعلام کرده‌اند که نمی‌خواهیم! نیاز نداریم! احتیاج نداریم! خب، وقتی دهانش را بسته است. پروردگار عالم از شربت محبت به علی علیه السلام و اقتدای به علی علیه السلام زوری در دهانش بریزد! چیزی که زوری به آدم بدهند نه ثوابی دارد نه بهشتی.

معنویت اجباری ثوابی ندارد

به طور مثال اگر یک کسی واقعاً نماز را دوست ندارد، نفرت دارد از نماز، خوشش نمی‌آید، اما حالا برش دارند و بیاورند در مسجد و چهار-پنج نفر از نیروهای مسلح هم دعوت کنند و بگویند که هفت تیر بالای سرش بگذاریم که این نماز بخواند و نماز هم بخواند درحالی که نمی‌خواهد، این نماز خواندن هیچ ثوابی ندارد چون نمی‌خواهد. بنابراین وقتی نماز را نمی‌خواهد، ثواب نماز را به او نمی‌دهند، ما داریم نماز می‌خوانیم چون نماز را می‌خواهیم، ما زوری که نماز نمی‌خوانیم! اگر زوری بود تلخ بود برایمان و نمی‌خواندیم، آنها هم نخواستند علی را و خدا هم روزی آنها نکرد، گرچه عالم بودند.

نمونه‌ای از علم به فضائل علی علیه السلام

این مطلب را اهل سنت نقل کرده‌اند، یک کسی به عمر یک روز گفت که تو چرا اینقدر به چهره علی علیه السلام خیره می‌شوی؟ یک جا که علی علیه السلام را می‌بینی چرا اینقدر خیره می‌شوی؟ چرا اینقدر به قیافه علی بن ابی طالب علیه السلام چشم می‌دوزی؟ برای چیست؟ گفت: برای اینکه با دو گوش خودم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ» نگاه کردن به چهره علی علیه السلام عبادت است، حال اگر قیافه نگاه کردن او عبادت است، اقتدا کردن به او چه عبادتی است.

۱. این روایت با بیش از هیجده سند در کتاب‌های اهل سنت نقل شده است و این تعداد سند قطعاً متواتر محسوب می‌شود.

و اگر به او گفته شود که اقتدا کن، او این را نمی‌خواهد! این اقتدا را نمی‌خواهد و حالا که نمی‌خواهد، زوری که نمی‌شود که خداوند خودش دست اندر کار شود و او را اقتداکننده قرار دهد! چون نمی‌خواهد این اقتدا کردن را!

محبت به اهل بیت علیهم‌السلام روزی‌ای از جانب خداوند است

این یک روایت بود، یک روایت دیگر نقل شده که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید؛ محبت به کل اهل بیت من علیهم‌السلام از صدیقه کبری علیها‌السلام گرفته تا امام دوازدهم علیه‌السلام رزق است و این نصیب هر کسی نیست، چرا؟ چون همه نمی‌خواهند! این رزق را همه نمی‌خواهند! این روزی را وقتی نمی‌خواهند و می‌گویند تشنه‌مان نیست خب انگیزه‌ای برای بدست آوردن آب حیات ندارند.

تلاش برای رسیدن به حقیقت

در کتاب اصول کافی آمده است که یک کسی در مدینه ماند در حالی که اهل مدینه نبود و برای جای دیگر بود، امام صادق علیه‌السلام فرمود؛ تو چرا مدینه ماندی؟ از شهر و دیارت، از زن و بچه‌ات، الآن دور و جدایی، چرا نمی‌روی؟ گفت: من در سفر حج روزه گرفتم و نذر کردم، نذر واجب، که بیایم و در مدینه بمانم تا از جانب شما به حقیقت آشنا شوم، نمی‌روم و من باید آگاه به این حقیقت شوم، آن حقیقت را گفت و البته بحثش در امامت باید بیاید، امام صادق علیه‌السلام هم برایش توضیح داد و بعد هم قانع شد.

خب او می‌خواست، و خواهان هدایت و حقیقت بود. از شهر دیگر بلند شده و آمده به مکه و روزه گرفته و در گرمای مکه نذر واجب کرده که در مدینه بماند تا حقیقتی را در رابطه با اهل بیت علیهم‌السلام بفهمد.

عده‌ای در کنار منبع حقیقت بودند ولی آن را نمی‌دیدند

یک عده‌ای هم در مدینه بودند و هر روز امام صادق علیه‌السلام را می‌دیدند و اصلاً هم دنبال حقیقت نبودند، یکی از عموزادگان امام صادق علیه‌السلام اول غروب شخصی را فرستاد به دنبال امام صادق علیه‌السلام و به مامورانش گفت که برش دارید و بیاوریدش.



امام صادق علیه السلام را بردند، گفت: باید با من بیعت کنی که رهبر و پیشوا و امام منم و من هم می‌خواهم اسلحه بکشم و با «بنی عباس» بجنگم، امام علیه السلام فرمودند که در این جنگ موفق نمی‌شوی! علاوه بر این کشته هم می‌شوی و بعد هم اینکه این مقام را ادعا نکن، این مقام یک مقام خدایی است و بعد هم ما اگر اسلحه نمی‌کشیم و نمی‌جنگیم چون زمینه برای ما آماده نیست، اگر آماده بود بر ما واجب بود که بجنگیم. گفت: بیاندازیدش زندان و به او هم خیلی سخت بگیرید، امام علیه السلام را هل دادند و بردند انداختند در زندان، زندان بدی هم بود، یک محلی بود که به اصطلاح تاریک بود، تمیز نبود، بهداشتی نبود و امام علیه السلام زندانی عموزادگانش شد!

اینها پیش امام علیه السلام بودند، عموزاده امام علیه السلام هم بودند، ولی حقیقت‌خواه نبودند، حقیقت‌یاب نبودند، ولی آن کسی که بخواهد، آن کسی که جستجوگر باشد جور دیگری است.

ماجرای جعفر کذاب

بعد از اینکه حضرت عسگری علیه السلام از دنیا رفتند، یک عده‌ای از شیعیان از راه‌های خیلی دور آمدند به سامرا دنبال امام بعد از امام عسگری علیه السلام بودند. سوال می‌کردند که امام بعد از ایشان کیست؟ آدم‌های عوضی اینها را راهنمایی می‌کردند به درب خانه «جعفر»^۱ عموی امام عسگری علیه السلام و اینها می‌آمدند و با جعفر ملاقات می‌کردند و می‌دیدند که اصلاً آثاری که در حضرت عسگری یا حضرت هادی در حضرت جواد علیه السلام بود، در این آدم نیست! اما ناامید نمی‌شدند و علنی هم به او می‌گفتند که ما تو را به رهبری و امامت قبول نداریم. اصلاً و بعد در سامرا می‌ماندند، -خرج هم داشت ماندن و اتاق باید کرایه می‌کردند- آنها برای این مسئله ارزش قائل بودند.

در ماندنشان یک خادم از جانب امام علیه السلام می‌آمد و می‌گفت که نگران نباشید، سرگردان نباشید، بعد از امام عسگری علیه السلام امامی هست، آن هم وجود مقدس امام دوازدهم علیه السلام

۱. جعفر بن علی، فرزند امام هادی علیه السلام و ملقب به جعفر کذاب است. جعفر کذاب، عموی امام زمان علیه السلام و مدعی جانشینی امام عسگری علیه السلام بود.

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

است، الآن هم چهار-پنج سالش است و ما را فرستاده پیش شما که دنبال امام می‌گردید که بیایید تا بیریمتان پیش امام.

این افراد نگران حقیقت بودند، دغدغه برای حقیقت داشتند، جستجوگر بودند، خدا هم درهای رحمتش را فیوضاتش را به روی آنها باز می‌کرد برای شناخت اهل بیت که مورد نیاز دنیا و آخرت است.

به تعبیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱، یک داستان زیبایی این روایت دارد، من روز ولادت حضرت زهراء علیها السلام این داستان را به شما هدیه می‌کنم، بسیار داستان پر عبرتی است و اگر خدایی ناکرده ذره‌ای شک درباره اهل بیت علیهم السلام در دل کسی باشد، این داستان شک را فوراً و درجا درمان و معالجه می‌کند.

حکایت مرد غیر شیعه در محضر خواجه نصیر

«علامه حلی»^۲ صاحب پانصد و بیست و سه جلد کتاب است و همه شنیده‌اید ایشان سیزده سالگی مجتهد جامع‌الشرایط واقعی بود ولی نمی‌شد از او تقلید کرد چون بالغ نبود و مردم باید صبر می‌کردند تا دو سال دیگر بگذرد و او پانزده سالش بشود تا بتوان از او تقلید کرد والا سیزده سالگی تمام شرایط مرجعیت در او جمع بود، ایشان عرب بود، اهل «حله»^۳ بود، معاصر با زمان «خواجه نصیر الدین طوسی»^۴ بود و شنیده بود که خواجه علمی را بلد است که این علوم در نجف و حله استاد ندارد، بلند شد و از حله آمد «مراغه»، از مراغه یک

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۷۸

۲. جمال‌الدین ابومنصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ ه ق)، ملقب به علامه حلی از فقها و متکلمان شیعه در قرن هشتم هجری بود.

۳. شهری در عراق در نزدیکی کربلا.

۴. خواجه نصیرالدین طوسی، (۵۹۷ - ۶۷۳ ق) با نام محمد بن محمد بن حسن طوسی، معروف به محقق طوسی و معلم ثالث، حکیم، متکلم، ریاضی‌دان و منجم شیعی قرن هفتم هجری قمری بود.



مقدار دیگر که برویم جلو، در شمال غربی ایران است و از آنجا می‌شود وارد عراق شد، شش سال خدمت خواجه نصیر الدین طوسی زانوی شاگردی به زمین زد. فقهای ما، علمای ما چه ادبی داشتند! چه تواضعی داشتند! مجتهد جامع‌الشرایط بود ولی یک رشته‌های علمی را خواجه بلد بود که ایشان بلد نبود، بلند شد و آمد در درس خواجه شش سال شرکت کرد.

علامه می‌فرماید: من یک روزی کنار خواجه نصیر نشسته بودم که یک غیر شیعه آمد خدمت خواجه، آن وقت هم اکثریت مردم ایران غیر شیعه بود، بیشتر شیعیان قم بودند و کاشان بودند و یک مقدار هم در طبرستان، منطقه شمالی ایران بودند، به خواجه نصیر گفت که حق با کیست در این دنیا؟ با چه گروهی است؟ چه جمعیتی در این دنیا حق هستند؟ جواب یک عالم را ببینید، عالم متخصص، عالم نورانی، عالم بیدار، عالم بینا.

خواجه به او گفت؛ این روایت در کتاب‌های شما غیر شیعه هست؟ گفت: کدام روایت؟ فرمود: روایتی که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «ستفروق أمتي من بعدي علي ثلاث و سبعين فرقة»^۱ بعد از من امت من به هفتاد و سه فرقه تکه تکه می‌شوند. گفت: بله، این روایت، روایت درستی است، خبر غیبی پیغمبر ﷺ است و در عمده‌ترین کتاب‌های ما هست که پیغمبر ﷺ خبر دادند که بعد از مرگ من، امت من به هفتاد و سه فرقه قطعه قطعه می‌شوند؛ «حنبلی» می‌شوند، «شافعی» می‌شوند، «حنفی» می‌شوند، «مالکی» می‌شوند، «زیدی» می‌شوند، «واقفیه» می‌شوند، «درویش» می‌شوند و... تا هفتاد و سه فرقه. گفت: این روایت در کتاب‌های ما هم هست، پس این روایت را هم شما نقل کرده‌اید و درست می‌دانید و روایت را راست می‌دانید و هم ما نقل کرده‌ایم، بعد فرمود: این روایت در کتاب‌های شما هست که پیغمبر ﷺ فرموده: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ»^۲.

۱. «ستفروق أمتي من بعدي علي ثلاث و سبعين فرقة. فرقة منها ناجية. و الباقي في النار. و الفرقة التاجية

هي الأمة الواحدة و هم آل محمد و شيعتهم» تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۹، ص ۱۹۲

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۷۸

ماجرای طوفان نوح علیه السلام

در آیات سوره هود مفصل داستانش بیان شده که کشتی نوح علیه السلام چیزی بوده که قبل از آمدن طوفان، خدا به نوح علیه السلام گفت: خودت و اهل ایمان همراه با خودت سوار این کشتی شوید و از هر حیوانی هم جفتی را با خودت ببر داخل کشتی. از اینکه خدا می گوید از هر حیوانی جفتی را با خودت ببر داخل کشتی معلوم می شود طوفان عمومی بوده و حداقل تمام قاره آسیا را گرفته چون اگر در همان یک قطعه زمین بود، دیگر لازم نبود که نوح علیه السلام از هر حیوانی جفتی را ببرد داخل آن کشتی، جفت های اینجا نبود می شدند و بقیشان در جاهای دیگر فراوان بودند. پس معلوم می شود که همه حیوانات هم حتی در آن طوفان نابود شدند و طوفان مربوط به کل زمین بوده و فقط در شهر نوح علیه السلام نبوده است.

چرا اینها را ببرد داخل کشتی؟ چون اگر طوفان بیاید، یک نفر زنده نمی ماند و دستگیره نجات وجود ندارد، لذا وقتی آب از زمین جوشید و از آسمان بارید و کشتی کم کم روی آب بالا آمد، نوح علیه السلام دید پسرش یک کناری ایستاده است، پسر در ظاهر مسلمان بود ولی در باطن کافر بود و نوح علیه السلام از جانب خدا از کفر باطنی پسر با خبر نشده بود که دعا کرد؛ خدایا تو به من وعده داده ای که اهل من را نجات دهی و این بچه من اهل من است، خطاب رسید **﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾**، اگر ظاهر مسلمانی را دیده ای و فکر می کنی که از اهلت است و من باید به وعده عمل کنم و نجاتش دهم؛ نه! این اهل تو نیست؛ **﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾**^۱

نوح علیه السلام گفت: پسر من! بیا، همه نابود می شوند، گفت: **﴿قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾**^۲، می روم بالای یک کوه که من را از غرق شدن در طوفان نجات می دهد، نوح علیه السلام به او

۱. **﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنْ مَائِسَ لِكَ بِعَيْلِهِ إِنِّي أَخِظُّكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾** هود: ۴۶.

۲. هود: ۴۶.

۳. **﴿قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾** هود: ۴۳.



گفت: «قَالَ لَا عَصِمَ الْكَافِرُونَ أَمْرًا لِلَّهِ»^۱ امروز حافظی جز خدا برای حفظ کسی از طوفان وجود ندارد، کشتی نوح علیه السلام یعنی نجات دهنده آنهایی که متمسک به این کشتی و متوسل به این کشتی شدند.

ادامه حکایت

خواجه نصیر به این غیر شیعه گفت: این روایت در کتاب‌های شما هست؟ «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» گفت: هست، گفت: فهمیدی تنها گروه نجات چه کسانی هستند؟ از این هفتاد و سه فرقه که خدا می‌گوید یک فرقه فقط اهل نجات هستند فهمیدی آن فرقه چه کسانی هستند؟ گفت: بله، فهمیدم. گفت: معلوم می‌شود از این هفتاد و سه فرقه‌ای که در آن روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «كلهم في النار الی فرقة» همه این هفتاد و سه فرقه در جهنم هستند الا یک فرقه، آن یک فرقه چه کسانی هستند؟ خود پیغمبر صلی الله علیه و آله توضیح داده است. «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من تمسک به نجات» گفت: از کتاب‌های خودتان به تو ثابت شد که هفتاد و دو فرقه حتماً جهنمی هستند و فقط یک فرقه اهل نجات هستند.

بازگشت به ابتدای بحث

یک منبع برای شناخت اهل بیت علیهم السلام قرآن کریم است، یک آیه از قرآن کریم برای عظمت و شخصیت اهل بیت علیهم السلام را برایتان بگویم که بسیار مهم است.

اجر رسالت پیامبران علیهم السلام

ما چند پیغمبر داشته‌ایم؟ طبق روایات است صد و بیست و چهار هزار که حدود بیست و هفت نفر را خدا در قرآن اسم برده است. پنج پیغمبر اولوالعزم علیهم السلام را که اسم برده است.

این پیامبران از نهصد و پنجاه سال با مقام نبوت بین مردم بودند تا سی-سی و سه سال مثل حضرت مسیح علیه السلام خداوند به کل این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام امر واجب کرده است - این را دقت بفرمایید، خیلی مهم است. - که به امت‌هایتان بگویید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾^۱ ما برای نهصد و پنجاه سال زحمت تبلیغ دین و هدایت شما تا حتی آن کسی که سنش از همه کمتر بود و از پیش مردم رفت مثل عیسی علیه السلام بگویید؛ ما برای زحمات نهصد و پنجاه سال تا سی سال هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهیم ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲، پاداش ما بر عهده خداست.

اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

اما نوبت نبوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که شد، خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای بیست و سه سال زحمت واجب است - این که می‌گویم واجب است از آیه در می‌آید. - از امت پاداش بخواهی، این امتیاز پیغمبر صلی الله علیه و آله است، بقیه صد و بیست و چهار هزارتا را پروردگار نهی کرد از پاداش خواستن و حرام کرد ولی به پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب کرد که از امت پاداش بگیرد و فرمود که پاداشت را هم خودم باید تعیین کنم که چه باید در برابر زحمات بیست و سه سالهات به تو بدهند؛ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳.

توضیح "قربى"

من دیگر لازم نیست که اسم ببرم اما اگر دلتان می‌خواهد فردا صورت صد تا کتاب بالادستی غیر شیعه را برایتان بیاورم، خودمان هم که نیازی به کتاب‌ها نداریم و برای ما روشن است که «قربى» یعنی اهل بیت یعنی امیر المومنین، یعنی فاطمه زهرا، یعنی حضرت حسن، یعنی حضرت حسین علیهما السلام.

۱. شعراء: ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰.

۲. همان.

۳. شوری: ۲۳.



آنها در مهم‌ترین کتاب‌هایشان گفتند که مصداق قربی اهل بیت علیهم‌السلام هستند. ما هم که نیازی به این مباحث نداریم؛ ما از بچگی می‌دانیم که قربی اهل بیت علیهم‌السلام هستند، در کتاب‌هایمان و در تفاسیرمان این مطالب فراوان است.

توضیح «مودت»

در عبارت «المَوَدَّةُ فِي الْقُرْبِيِّ» "مودت" یعنی چه؟ ما در قرآن یک محبت داریم، یک مودت، این دو تا لغت با هم فرق می‌کند، معنی‌اش یکی نیست. مودت یعنی محبت توام با اقتدا کردن. خداوند می‌فرماید: به امت بگو که مزد رسالت من این چنین چیزی است که قیامت مدیون به من نشوید و هر کس مدیون به من شود باید برود جهنم چون قیامت نمی‌تواند دینش را ادا کند، همین جا باید دین من را ادا کنید. ادای دین من مودت فی القرباست، مودت یعنی محبت‌ورزی به امیر المومنین، صدیقه کبری، حضرت مجتبی، ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام و اقتدای در دین به آنها. این پاداش رسالت من است.

ثمره «مودت فی القربی»

رسالت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چقدر مهم بوده که خدا عشق به اهل بیت علیهم‌السلام و اقتدای به اهل بیت علیهم‌السلام را پاداش رسالت او قرار داده است. و خداوند در ادامه می‌فرماید که به مردم بگو: -اینجا دیگر کرم خدا را ببینید که چقدر است!- «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» این پاداشی که از شما خواستم که مدیون زحمات من نشوید و آن محبت و اقتدای به اهل بیت من علیهم‌السلام است، این پاداش در جیب من نمی‌رود «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»، کل این پاداش هم خدا به شما برمی‌گرداند، برای خودتان است، یعنی قیامت شما را می‌آورد برابر علی و زهرا و امام مجتبی و ابی عبدالله علیهم‌السلام و می‌گوید تو طبق خواسته من در قرآن اینها را دوست داشتی و به آنها اقتدا کردی، حالا هم تا ابد با همین‌ها باش، هر جا هم اینها را می‌برم، دنبال اینها برو، این پاداشی است در جیب من نمی‌رود.

شناخت عظمت حضرت زهراء علیها السلام با استفاده از قرآن

همین کافی است در عظمت حضرت زهراء علیها السلام که محبت به او و اقتدای به او پاداش محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است، کدام زنی به این مقام است میلیاردها زن در دنیا آمده و مرده و الآن هم هست و می‌میرند، بعداً هم می‌آیند و می‌میرند، کدام زن مقامش هم‌وزن مقام صدیقه کبری علیها السلام است که خدا محبت به او و اقتدای به او را اجر رسالت قرار داده است. این را بعد از منبر باید خودتان رویش خیلی فکر کنید در ذهنتان خطور کند که این چه عظمتی است؟! این چه بزرگی است؟!

دعای پایانی

خدایا! به حقیقت صدیقه کبری علیها السلام اهل بیت علیهم السلام را از ما نگیر، خدایا! به حق اهل بیت علیهم السلام عربستان و داعش را ریشه کن کن، خدایا! به حق اهل بیت علیهم السلام مردم یمن را که فقط به جرم شیعه بودن زیر این همه بمباران هستند از این سگ‌های هار عربی-امریکایی-اسرائیلی نجات بده، خدایا! قیامت یک لحظه ما را از اهل بیت علیهم السلام جدا نکن، امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



جلسہ چہارم

توبہ، تجارتی پرسود با پروردگار

فقط دنیا تجارتخانه است نه عوامل دیگر مثل برزخ و قیامت

در سوره مبارکه تحریم آیه‌ای را می‌خوانیم که پروردگار مهربان عالم در این آیه ما را به یک کار هدایت و دلالت کرده که این یک کار تجارتي است در این دنیایی که خدا آن را تجارتخانه آفریده که سود این تجارت ابدی و دائمی است و سود این کار و سود این تجارت چند رشته هم دارد.

این تجارتي است که نه در عالم برزخ زمینه انجامش برای کسی فراهم است و نه در قیامت، جای این کار، جای این کاسبی و جای این تجارت مثل بقیه موارد تجارت در این دنیاست. اگر وقت آدم تمام شود و این تجارتخانه را از انسان بگیرند که یک روزی می‌گیرند چون هیچ چیز این خانه و هر چه که در آن هست بقاء ندارد، تمام شدنی است، از دست رفتنی است.

تجارت با خداوند ماندگار است

آن چیزی که قرآن مجید می‌فرماید که بقاء دارد، تجارت در این تجارتخانه است که البته با راهنمایی خدا، با دلالت خدا صورت بگیرد. تمام صالحاتی که انسان انجام می‌دهد بقاء دارد، دوام دارد، همیشگی است، ﴿الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا﴾، اما وقتی این تجارتخانه را به روی انسان درش را بستند و گفتند که نوبت تمام است و باید از این تجارتخانه بروی بیرون، این کار را و دیگر کارها را که قرآن بیان کرده که تجارت

۱. کهف: ۴۶.



است بیرون از این تجارت‌خانه مطلقاً نمی‌شود انجام داد، چون جهان دیگری که انسان می‌رود یعنی جهان برزخ، آنجا تجارت‌خانه نیست، قیامت هم تجارت‌خانه نیست.

فرصت دنیا تکرار نشدنی است

هر کسی که در این دنیا تجارت کرد، اگر برود از این دنیا بیرون، فقط با محصولات دوره عمرش چه خیر چه شر روبرو خواهد بود و چیز عجیبی است! کسی را که از این تجارت‌خانه بیرون ببرند دیگر برش نمی‌گردانند این برعکس بهشت است که پروردگار می‌فرماید که هر کس قدمش به آنجا برسد دیگر بیرونش نمی‌کنند. این دنیا یک مدت محدودی است این مغازه یک مدت محدودی در اختیار ماست، وقتی گرفتند دیگر بر نمی‌گردد.

توبه فرصتی برای تجارت با پروردگار

این کاری که پروردگار در دو آیه مانده به پایان سوره تحریم می‌فرماید متوجه کل مردم است، یه وقت یک مسائلی هست در قرآن که می‌بینیم متوجه کل مردم نیست اما یک مسائلی را می‌بینیم که متوجه کل مرد و زن است بی‌استثناء. آیه را بخوانیم که با خواندن این آیه و با شنیدن این آیه شروع هفته ما نورانی و متبرک شود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾^۱ خطاب به مردم مومن است، یعنی ای مردمی که حرف‌های خدا و را دعوت خدا را گوش می‌دهید! به پیشگاه پروردگار توبه کنید، یک توبه خالص پاک جدی.

فرمایش امیرالمومنین علیه السلام درباره توبه

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید بین شما و بین پروردگار هیچ واسطه‌ای یا به تعبیر همین بحث هیچ تجارتی پرسودتر از این کار نیست و این هم لطف خاص خدا به بندگانش بوده، خداوند اگر کاری را به نام توبه برای بندگانش تدارک نمی‌دید و اصلاً توبه‌ای را پیشنهاد

نمی‌کرد می‌دانید، چه می‌شد؟ هر گناهی که از اول عمر هر انسانی مرتکب می‌شد در پرونده‌اش می‌ماند و دیگر پاک نمی‌شد، آن کسی که گناه را از پرونده پاک می‌کند توبه عبد است و این توبه را پروردگار عالم مقرر کرده.

توبه در صحیفه سجادیه

در دعاهای زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم: «أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتُ تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً^۱. خدایا! این تو هستی که یک دری باز کردی به روی بندگانت، خودت هم اسم آن درب را گذاشتی توبه، «فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ» و بعد هم به تمام بندگانت فرمان واجب دادی و امر کردی که از این درب وارد شوید.

چگونگی توبه

توبه چه هست؟ اولاً اینکه هم از قرآن استفاده می‌شود و هم از روایاتمان که کل گناهی که اهل گناه مرتکب می‌شوند، این کل گناهان یک توبه ندارد، هر گناهی توبه به تناسب خودش را دارد.

در ارتباط با مردم یمن

مردم یمن خیلی علاقه‌مند به پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و بعد هم عاشق امیر المومنین علیه السلام بودند، شخصیت‌های فوق‌العاده‌ای هم در صدر اول اسلام در مردم یمن تربیت شد، مثل «حذیفه بن یمان»^۲، مثل «مالک اشتر»^۳، مثل «کمیل ابن زیاد نخعی»^۴، مثل «عابث ابن شیبیر شاکری».

۱. دعای ۴۵ صحیفه سجادیه.

۲. ابوعبدالله حذیفه بن یمان (متوفای ۳۶ق)، ملقب به صاحب سر (رازدار)، از صحابه مشهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و از اصحاب و شیعیان خاص حضرت علی علیه السلام بود. او از نخستین اسلام‌آوردگان بوده و در جنگ‌های بدر، احد، خندق و غزوات پیامبر شرکت داشت. وی با عمار پیمان برادری داشته و در زمان خلافت خلیفه دوم حاکم بر مدائن بود.

۳. مالک بن حارث، معروف به اشتر متوفای ۳۹ق. از یاران ویژه امیر مؤمنان علیه السلام و از رؤسای نیرومند عراق و امیران لشکر امیر مؤمنان علیه السلام که در سیاست مردی دوراندیش و در جنگ فرماندهی توانمند

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

این افراد همه اهل یمن بودند عابث از برجسته‌ترین چهره‌های هفتاد و دو نفر کربلاست. مالک اشتر که اهل یمن بود کسی است که امیر المومنین علیه السلام بعد از شهادتش فرمود جایگاه مالک پیش من مانند جایگاه من بود پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. کمیل هم که از اصحاب سرّ امیر المومنین علیه السلام بود یعنی آن دانشی را که همه تحملش را نداشتند که امیر المومنین علیه السلام به آنها تعلیم دهد کمیل جزو آنهايي بود که تحمل داشت.

هر گناهی توبه مربوط به خود را دارد

مردم یمن یک نامه نوشتند به پیغمبر صلی الله علیه و آله که یک مبلغ برای ما بفرست اینجا تا دین یاد ما دهد، قرآن یاد ما دهد، حلال و حرام یاد ما دهد، اهل عمل هم بودند، یعنی هم اهل محبت بودند و هم اهل عمل، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از افراد را انتخاب کردند و فرمودند که شما برو یمن و تا بیرون شهر مدینه بدرقه‌اش کردند، بیرون شهر حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک پنجاه شصت تا سفارش به او کرد. یکی از سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود، «لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ»^۱، برای هر گناهی یک توبه مخصوصی است، همان را انجام بده، یعنی فکر نکنی که گناهان مالی، گناهان بدنی، گناهان اخلاقی، گناهان خانوادگی، گناهان اجتماعی، ظلم‌ها، ستم‌ها، بدکاری‌ها و... اینها را یک شب جمعه کلش را در ذهنت بیاوری و بگویی که خدایا! من برای همه این گناهانم توبه می‌کنم و دیگر مرتکب نمی‌شوم تو هم من را ببامرز، خداوند همه اش را می‌آمرزد و تمام است، این طور نیست.

عذاب شخص غاصب زمین دیگری

به عنوان مثال درباره بردن حق مردم، برای نمونه من یک روایتش را می‌خوانم که مرحوم «صدوق» در کتاب «خصال» نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر کسی یک وجب

→ بود. او در جنگهایی از جمله جمل و صفین شرکت داشت و سرانجام از طرف امام علی علیه السلام به استانداری مصر منصوب شد ولی قبل از رسیدن به مصر به شهادت رسید.

۱. وی از اصحاب معروف علی علیه السلام و مرد شریف و با نفوذی در بین قومش و از عباد کوفه بود. او از عمر، عثمان، علی علیه السلام و عبدالله بن مسعود و جماعت بسیاری از تابعین حدیث نقل کرده است.

۲. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۴۳۳

زمینی را که مالک دارد و مالکش هم محترم است و ملکیتش هم درست است، یک وجب زمین کسی را حالا از باغش، از مزرعه‌اش، از منزلش یا... ببرد، خداوند متعال در قیامت از روی این یک وجب تا درون زمین یک حلقه درست می‌کند و می‌اندازد گردن غاصب زمین. شما ممکن است بفرمایید که گردن یک غاصب زمین در قیامت چقدر است؟! که از وجب روی زمین به قول روایت، تا «تخوم العرض»، تا آن درون داخل زمین که به مواد مذاب برسد، به اندازه آن که حدود چند هزار متر می‌شود! این کجای گردنش جا می‌گیرد؟ شما می‌دانید که همه چیز را در این عالم می‌شود فشرده کرد؟!

مطلبی علمی درباره فشرده‌سازی مواد

الآن ثابت شده در علم و این را دیگر کسی انکار ندارد، اگر بتواند کره زمین را فشرده کنند، -این یک بحث علمی است-، یعنی تمام خلاءهای بین الکترون‌ها و نوترون‌های تمام اتم‌هایی که کره زمین را تشکیل داده‌اند، آن خلاء را بردارند و الکترون‌ها را فشار دهند تا بیاید به نوترون بچسبید که دیگر بین این دو فضای خالی نباشد، -این را من چند وقت پیش در یک کتاب علمی خواندم که ترجمه شده بود از کتاب‌های علمی خارجی- اگر کره زمین را فشرده کنند، فقط فضاهای باز بین الکترون‌ها و نوترون‌ها و پروتون‌ها از بین می‌رود چیز دیگری اتفاق نمی‌افتد، کره زمین می‌ماند ولی به اندازه یک نارنج می‌شود، ولی از وزن فعلی‌اش کم نمی‌شود، یعنی به اندازه یک نارنج است اما چندین میلیون تن همین یک نارنج وزن دارد.

توبه از گناه غصب زمین

خدا به اندازه یک وجبی که از زمین مردم کسی غصب کرده تا آنجایی که مرکز زمین به مواد مذاب می‌رسد، مثلاً یک چیزی می‌شود به طول چند هزار متر، اگر این را فشرده بکنند می‌شود یک حلقه که در سینه می‌اندازند به گردنشان، بدون این که سنگینی‌اش کم شود! این یک گناه که من زمین مردم را به ناحق بُردم، توبه‌اش چیست؟ طبق سفارشی که پیغمبر ﷺ به این آقا فرمود، برگرداندن زمین به صاحبش است، دیگر توبه‌ای دیگری

ندارد. اگر آدم واقعاً بخواهد در کنار پروردگار تجارت کند و از این تجارتش سود ابدی ببرد و یک تجارت هم طبق قرآن توبه است، توبه غصب زمین می‌شود برگرداندن زمین.

در ارتباط با ربا

یک گناهی که در قرآن بیان شده رباست، یعنی یا پول دادن یا جنس به جنس که بیشتر هم الآن به صورت پول است. ولی قدیم جنس به جنس هم بود که مثلاً من ده مثقال طلای کهنه دارم و آن را می‌دهم، آن طرف هم می‌گوید که من نه مثقال به تو می‌دهم، یعنی یک مثقالش را کم می‌کنم، این ربای جنس به جنس است، یا مثلاً می‌گوید که صد کیلو برنج ایرانی می‌گیرم صد و ده کیلو برنج خارجی به تو می‌دهم. این ربای جنس به جنس است. ربای در پول مثال زدنش راحت‌تر است، مثلاً یک کسی از پنجاه سال پیش شروع کرده به ربا دادن پول، پنجاه سال پیش هم ده میلیون تومن داشت صد تومن پنجاه تومن پنجاه تومن ربا داد و اضافه گرفت و الآن آن ده میلیون تومن شده یک میلیارد تومن آن یک میلیارد تومن هم رباست، توبه این چیست؟

قرآن مجید می‌گوید «فَلِكُلِّ رُؤْسٍ أَمْوَالِكُمْ»^۱ آن ده میلیون تومن پنجاه سال پیشت را بگذار کنار، برای باقیمانده که الآن پیشت است، دفترت را باز می‌کنی و می‌بینی از چه کسانی ربا گرفته‌ای، تا دینار آخر هر کسی که از او ربا گرفتی را به او برگردان، این می‌شود توبه.

توبه نمازهای ترک شده

اگر بنا باشد آدم تاجر خوبی باشد راهش این است، طبق قرآن اگر بیست سال نماز نخوانده توبه‌اش به این است که شروع کند به قضا کردن، اگر روزه نگرفته توبه‌اش به این است که شروع کند روزه‌هایش را گرفتن. «لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ» برای هر گناهی یک توبه معین دارد، آن را باید انجام دهی.



حکایتی درباره توبه عامل دستگاه غاصب بنی امیه

یک کسی پیغام داد به حضرت صادق علیه السلام به وسیله «ابوبصیر» که من سالها کارمند «بنی امیه» بودم، پول حسابی جمع کردم، زمین خریدم، مغازه خریدم، پس انداز کردم، حالا دلم می‌خواهد آخر عمری توبه کنم. ابوبصیر گفت: من پیغامت را می‌رسانم، وقتی آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام و پیغام این مرد را رساند، ببینید امام صادق علیه السلام چه فرمودند؟ برای توبه این آدم فرمودند: از وضع الآن به کل بیا بیرون! این توبه توست! آن مرد هم آدم فهمیده‌ای بود و وقتی ابوبصیر از مدینه برگشت به شهر خودشان و آمدند دیدنش و یکی از آنها هم همین آدم بود، مهمان‌ها که بلند شدند که بروند، ابوبصیر به او اشاره کرد که تو بمان، او ماند، تنها که شدند گفت: من پیغام تو را به حضرت صادق علیه السلام رساندم، امام علیه السلام هم این را فرمود از این وضعی که فعلاً داری به کل بیا بیرون، گفت: چشم، گفت: بعد هم امام صادق علیه السلام به من فرمود که به رفیقت بگو اگر از این وضعی که داری بیایی بیرون من بهشت پروردگار را برایت ضمانت می‌کنم.

ائمہ علیہم السلام وعده‌شان حق بود، ضمانتشان حق بود، ائمہ علیہم السلام سر کسی کلاه نمی‌گذاشتند، ناحق نمی‌گفتند، ناروا نمی‌فرمودند، همه حقایق را به مردم می‌گفتند.

روایتی از اصول کافی

در اصول کافی است که یک کسی به حضرت رضا علیه السلام نوشت که اجازه بدهید من خمس مالم را ندهم، یعنی آن درآمد سالانه‌ام که حساب می‌کنم می‌شود یک میلیون دینار یا ده میلیون دینار یا هزار دینار، ندهم خمسش را، حضرت علیه السلام فرمودند: من یک چنین اجازه‌ای را به تو نمی‌دهم! خمس واجب الهی است، ما امامان که به مردم دستور ترک واجب نمی‌دهیم، ما دستور عمل به واجب می‌دهیم و وای به حال کسی که قیامت یک مرتبه ببیند دو سه هزار نفر جلوی او را گرفتند و گفتند تو از چهل سالگی که خمس به تو واجب شد تا هشتاد سالت شد و مردی، خمس را ندادی، طبق آیه قرآن این خمس هم حق ما



دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

ائمہ علیہم السلام بوده حق ذوی القربای^۱ پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، حق مسکینان بوده، حق تهی‌دستان بوده، طلب ما را به ما بده و آزاد شو. قیامت هم که جای پاک کردن طلب و دین نیست. توبه آن کسی که چهل سال است که خمس نداده این است که الآن بنشیند و خانه‌اش را استثناء کند، اثاث خانه‌اش را استثناء کند، بقیه‌اش را هر چه هست، پاساژ است، مغازه است، کارخانه است، جنس است، بیاورد روی کاغذ و محاسبه کند و ببیند چقدر می‌شود و خمسش را ببرد و بدهد به مرجع تقلید. این می‌شود توبه.

ادامه حکایت

آن شخص گفت فهمیدم امام صادق علیه السلام چه گفته است، ابوبصیر می‌گوید که یک روز من از محلشان رد می‌شدم، دیدم با یک پیرهن در کوچه ایستاده، به او گفتم حالت چطور است؟ گفت: من حرف امام صادق علیه السلام را عمل کردم، حتی یک لباس بدرد بخور برای پوشیدن دیگر برابم نمانده! گفت: من لباس برایت می‌آورم، آمد پیش شیعه‌ها و هم لباس گرفت، هم پول گرفت و برد به او داد، اما خیلی زنده نماند، مریض شد و یک گوشه افتاد و ابوبصیر آمد عیادتش و گفت: برایت دکتر بیاورم؟ گفت: کار از دکتر گذشته و یک مرتبه بی‌حال شد، ابوبصیر می‌گوید: من نشستم تا حالش کمی جا آمد، چشمش را باز کرد و گفت: ابوبصیر! امام صادق علیه السلام به ضمانتش عمل کرد، ابوبصیر می‌گوید: من سال بعد که رفتم مدینه، رفتم به خدمت امام صادق علیه السلام که برسم، درب را زدم، خود حضرت علیه السلام آمد پشت درب، قبل از اینکه درب را باز کند فرمود: ابوبصیر! من ضمانتی که برای دوستت کرده بودم را عمل کردم، سند بهشت را هنگام مردنش گذاشتم در دستش، این تجارت است، این خیلی تجارت پرسودی است.

خداوند توبه کنندگان را دوست دارد

ما در قرآن مجید می‌بینیم که هیچ کجای قرآن خدا به مغازه‌داری، به کارخانه‌داری، به ثروتمندی، به عطاری، به داروخانه‌ای، به لبنیاتی یا... اعلام محبت نکرده، فقط به مردم

۱. خویشاوندان نزدیک.

گفته که کسبتان حلال باشد، خوش به حال آن کسی که کسبش حلال است! اما می‌بینیم به این کاسب یعنی به تائب، به توبه کننده، به آن کسی که در این تجارت‌خانه با توبه تجارت کرده است، اعلام کرده: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾^۱ من عاشق این کاسب هستم، من توبه کننده را دوست دارم.

عنایت خداوند به توبه‌کنندگان

ائمه ما علیهم‌السلام هم می‌فرمایند: سه چیز خدا در قرآن مجید وعده داده که به توبه‌کنندگان عنایت کند، که اگر از آن سه چیز یکی‌اش را به تمام فرشتگانی که آفریده شده بدهد، جیب همه‌شان را پر می‌کند، کجا سراغ داریم تجارتی به این پرسودی به این پرمفعتی؟! آدم تا نمرده باید پاک کند گناهان را از پرونده‌اش چون از این مغازه ببرند ما را بیرون برزخ دیگر برای ما مغازه تجارت نیست، اگر گناهی را با خودمان ببریم، گردنمان می‌ماند. ممکن است بگوییم اگر گناهی گردنمان بماند و بیرم شفاعت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام برایم کاری صورت می‌دهد، خب ما باید ببینیم شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام که قطعی و حتمی است و قرآن هم می‌گوید که در قیامت شفاعت هست، شامل حال چه کسانی می‌شود؟

روایتی درباره حق الناس

حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید، -روایت بسیار مهمی است، در کتاب کافی هم هست.- می‌فرماید: یک ظلمی داشتی به خودت، اینقدر بی‌خوابی به خودت دادی که بدنت لطمه خورد، اینقدر پرخوری کردی که چربی خون و قند گرفتی، اگر به خودت ظلم کردی این در پیشگاه خداوند متعال قابل بخشش است. یک ظلمی هم هست که به دینت کردی آن نگاه کردن حرام بوده، آن حرف حرام بوده، آن کار حرام بوده و مرتکب شدی، این هم قابل بخشش است. اما یک ظلمی بوده بین خودت و مردم، پول مردم را بُردی و شش تا خانواده به خاک سیاه نشستند و دیگر هم برنگشتی، سندسازی کردی و ملکی را به نام

۱. بقره: ۲۲۲.

خودت کردی که این ملک برای چند نفر یتیم بود، اگر یک روزی ده میلیون می‌ارزید، الآن افتاده مثلاً بحر خیابان پیروزی و شده سی میلیارد و حاضر هم نیستی که پس بدهی، چون سی میلیارد پول کمی نیست! اینها را امام باقر علیه السلام می‌فرماید چه کسی می‌خواهد ببخشد؟!

حضرت علیه السلام می‌فرماید این ظلم به مردم ربطی به خدا ندارد، خودت می‌دانی و آن مظلوم که در روز قیامت راضی‌اش کنی، سخت هم هست، این ظلم در دنیا که جای جبران است مظلوم مالی حاضر نیست آدم را ببخشد، وای به حال قیامت که خود مظلوم هم گرفتار است و دارد زمینه‌سازی می‌کند که گرفتاری‌اش را برطرف کند و یک راهش این است که خدا به مظلوم می‌گوید: حالا این ظالمی که تو را به خاک نشانده و در دنیا توبه نکرده و جبران نکرده، من گناهانت را منتقل به پرونده او می‌کنم، ثواب‌های او را هم منتقل به پرونده تو، تو پاک شو و برو بهشت و او نجس‌تر شود و برود به جهنم.

باید آدم فکرهايش را با یک عالم در میان بگذارد که آقا! من اگر برای کل گناهانم یک توبه کنم کافی است؟ که آن عالم طبق قرآن و روایات بگوید: نه! گناهت اگر مادی است این توبه‌اش است، اگر بدنی است این توبه‌اش است، اگر حقوقی است این توبه‌اش است.

برخی گناهان حقوقی هست

البته هیچ چیز را هم یک طرفه نداریم، من اگر این روایت را خواندم عزیزانم فکر نکنند که مساله یک طرفه است، نه! دو طرفه است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خانمی، نمازگزار، روزه بگیر، باحجاب، باعفت و... در قیامت کنار پل صراط نگهش می‌دارند، او می‌گوید: خدایا! من یک رکعت نماز قضا ندارم! یک روزه‌ام را نخوردم! حجم را رفته‌ام! کربلایم را رفته‌ام! مشهدم را رفته‌ام! قرآن هم خوانده‌ام! چرا من را نگه داشته‌اند؟! خطاب می‌رسد که حقوق شوهرت را پایمال کرده‌ای و او ناراضی است و هر زنی که شوهر از او به حق ناراضی باشد حق عبور از صراط به طرف بهشت را ندارد. یک وقت گناه حقوقی است، زن حق شوهر را



پایمال کرده، شوهر حق زن را، هر دو حق بچه‌ها را، بچه‌ها حق پدر و مادر را پایمال کرده‌اند و عاق^۱ شده‌اند و... این طور است.

حکایت مردی که حق مادرش را پایمال کرده بود

پیغمبر ﷺ بالای سر جوانی که در حال احتضار بود، فرمود: بگو «لا اله الا الله»، اما او زبانش را نتوانست به حرکت بیاورد و گیر افتاد، دوباره گفتند، نتوانست. پیغمبر ﷺ مثل دکتر است و می‌داند گرفتاری این جوان چیست! به اصحاب فرمودند: مادر دارد؟ گفتند: بله، گفت: بگویند که بیاید، فرمودند: از این بچه‌ها ناراحتی؟ گفت: ناراحتیم، با من درگیر می‌شد، کتک می‌زد من را و من دلم سوخته است! فرمود: این حقی که از تو این پسرت پایمال کرده حالا جلوی زبانش را گرفته و نمی‌تواند «لا اله الا الله» بگوید، بی‌دین دارد می‌میرد، از او گذشت کن! گفت: من حرف شما را که نمی‌توانم رد کنم، گذشت کرد. حضرت ﷺ فرمود: جوان! بگو «لا اله الا الله»، او هم راحت گفت، حضرت ﷺ فرمود: چرا آن وقت که بهت می‌گفتم بگو نمی‌گفتی؟! گفت: آقا! یک هیولای عجیبی به من حمله می‌کرد و زبانه بند می‌آمد! آن هیولا همان پایمال کردن حق مادر بود.

بازگشت به ابتدای بحث

دنیا تجارت‌خانه است، ما هم تاجریم و یکی از تجارت‌هایی که برای ما خداوند از باب لطف و محبتش مقرر کرده توبه است و چه سودی دارد خدا می‌داند! -البته کیفیت سودش را می‌گوییم-، در این آیه‌ای که برایتان قرائت کردم چهار سود برای این توبه واقعی بیان کرده، هر چهارتا سودش هم دائمی است، در متن خود آیه است -فرصت الآن نیست بقیه آیه را من بخوانم، انشالله خداوند توفیق دهد فردا کل متن آیه را برایتان بخوانم.-

۱. عاق والدین یا عقوق والدین از گناهان کبیره و رذایل اخلاقی به معنای هر نوع آزرده و رنجاندن پدر و مادر یا یکی از آن دو با زبان و رفتار است.

همین یک دانه کار که اگر آدم بخواهد انجام دهد مشکلی هم ندارد، یعنی مثلاً مال مردم را آدم ببرد پس دهد، جایی که باید رضایت بگیرد برود رضایت بگیرد، جایی که عبادت واجبی را ترک کرده جایش را پر کند، این مشکل نیست، یک روزه ماه رمضان که خورده شد جبرانمش مشکل نیست.

من یک رفیق داشتم که غیر از روز عید فطر و روز عید قربان سالها تمام یک سال را روزه بود، به او گفتم که چرا این کار را می‌کنی؟! گفت: دوست دارم! عاشق این عبادت هستم! خیلی هم شاد بود!

وقتی بدن من طاقت دارد که یک سال را روزه بگیرد، یک ماهی را که عمداً نگرفته‌ام را طاقت ندارم که آن یک ماه را بگیرم که بشود توبه من؟!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَلُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾، عجب لطفی کرده خدا به ما که در این تجارت را به روی ما باز کرده اگر باز نمی‌کرد هر چه گناه می‌کردیم می‌ماند در پرونده‌مان، بعد ضررش را باید می‌دادیم.

روضة غم پیغمبر ﷺ نسبت به مصائب اهل بیت ﷺ

روز شنبه متعلق به رسول خدا ﷺ است، لحظات اول هفته‌تان را به علم، به آمدن به مسجد، به گوش دادن به مسائل الهی قرآن شروع کردید، حالا این باغی که برای خودتان امروز درست کردید، این باغ را هم با اشک چشمتان آبیاری کنید.

پیغمبر ﷺ به صدیقه کبری ﷺ فرمود: دخترم! من امروز نهار می‌خواهم بیایم به خانه شما، خیلی خوشحال شد صدیقه کبری ﷺ. - صدیقه کبری ﷺ این داستان را نقل می‌کنند. -

حضرت ﷺ می‌فرمایند: وقتی پدرم آمد من و امیر المومنین و حسن و حسین ﷺ روبرویش نشستیم، برخلاف روزهای دیگر که خیلی شاد بود دیدم چهره علی و من و حسن و حسین ﷺ را که نگاه می‌کند انگار غم روی غمش می‌آید! ما هم ادب کردیم و حرف نزدیم

و نپرسیدیم.



بعد چند لحظه که نشست، بلند شد و رفت در گوشه اتاق دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز زار زار شروع کرد گریه کردن مثل آدمی که داغ دیده باشد.

ما پیش خود گفتیم: خدایا! چه شده است به پیغمبر ما؟! چرا اینقدر ناراحت است؟! چرا اینطور گریه می‌کرد؟! آن وقت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام که چهار-پنج سالش بود، بلند شد و آمد پشت شانه راست پیغمبر ایستاد و آن هم شروع کرد گریه کردن. خب بچه عاطفی است و وقتی که می‌بیند که مادرش یا پدرش گریه می‌کنند، بی‌خبر هم که باشد آن هم شروع می‌کند به گریه کردن، پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشتند و بغلش کردند و آوردند روی زانو نشانند او را و گفتند حسین جان! چرا گریه می‌کنی؟! من درباره کس دیگری هنوز ندیدم و نمی‌دانم آیا چنین چیزی هست یا نه؟! اما «علامه امینی»^۱ صاحب این کتاب باعظمت جهانی «الغدیر» نقل می‌کند که یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله از داخل کوچه داشت می‌رفت و حسین علیه السلام که شیرخواره بود و داشت گریه می‌کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله درب را زد و صدا زد: فاطمه جان! من طاقت شنیدن گریه حسین را ندارم، ساکتش کن! حالا جلوی روی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد گریه می‌کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به گریه شما دارم گریه می‌کنم، شما چرا امروز گریه می‌کنید؟ امروز شما مهمان ما هستید، فرمود حسین جان! نشسته بودم و داشتم چهره هر چهارتایتان را زیارت می‌کردم و بعد از خودم را نگاه می‌کردم و می‌دیدم بعد از مرگ من شما را پراکنده می‌کنند و نمی‌گذارند قبر یک نفرتان کنار قبر من باشد.

من توضیح می‌دهم روایت را؛ به بیان من حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: دارم نگاه می‌کنم که بین در و دیوار صدای ناله مادرت می‌آید! واقعاً ما خبر نداریم داغ زهراء علیه السلام با قلب امیر المومنین علیه السلام چه کرد؟! نمی‌شود هم فهمید، این روایت را نمی‌دانم شنیدید یا نه؟! شاید بیشترتان نشنیده باشید، «ابن عباس» می‌گوید: بیست و هشت سال از مرگ فاطمه زهراء علیه السلام گذشته بود، بیست و هشت سال! ما خودمان شب هفت پدر یا مادر یا همسرمان

۱. عبدالحسین امینی (۱۳۲۰-۱۳۹۰ق)، معروف به علامه امینی نویسنده کتاب الغدیر، فقیه، محدث، مورخ، متکلم و از علمای بزرگ شیعه در قرن چهاردهم هجری قمری بود.

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

دیگر آرام می‌شویم، طبیعتاً کسی هم حرفشان را بزند گریه نمی‌کنیم، ناله نمی‌کنیم، می‌گوید بیست و هشت سال گذشته بود! من یک ظرفی را از رنگ مو درست کردم که رنگ خیلی خوبی بود و آوردم پیش امیر المومنین علیه السلام و گفتم سر و صورتت دارد سفید می‌شود، این رنگ خوبی است، بزن به محاسنت و به سرت. جوان نشانت می‌دهد. حضرت علیه السلام فرمود: ابن عباس! من هنوز عزادار فاطمه‌ام، رنگ بزخم به موهایم؟! دارم می‌بینم که تو، ای حسین جان! میان محراب فرق پدرت را می‌شکافند، دارم می‌بینم جنازه برادرت را نمی‌گذارند بیاورند وارد حرم من شود، اما «لا یومک یومک یا ابا عبدالله».

جلسه پنجم

قواعد تجارت مادی و کسب

روزی حلال و اثر آن

تقسیم تجارت به مادی و معنوی

قرآن مجید تجارت را در دو رشته تقسیم کرده است؛ تجارت مادی و تجارت معنوی.

تجارت مادی و دنیایی

یک تجارت، تجارت ظاهری و مادی است که مایه این تجارت جنس و پول است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾، در داد و ستد حق یکدیگر را پایمال نکنید، وارد تجارت نامشروع نشوید، داد و ستدتان ربا و رشوه و غصب و سرقت و کمفروشی نباشد.

تجارت‌های دنیایی و ناصحیح منجر به پشیمانی می‌تواند بشود

یک داد و ستدی داشته باشید که دلپسند باشد، شما را دچار تازیانه وجدان نکند. امروز ممکن است ناراحت نشویم اما تجربه زندگی بشر نشان داده که خیلی بدکاران نزدیک پایان عمرشان به شدت پشیمان شده‌اند، گاهی هم کار از کار گذشته بود و فرصت جبران کردن نداشتند، اموال به حرام همه از دست رفته بود و نابود شده بود و حالا که می‌خواستند به ده‌تا، بیست‌تا، صدتا یا بیشتر و یا کمتر پول‌هایی را که به ناحق برده بودند را برگردانند، سرمایه‌ها همه نابود شده و هیچ چیز نمانده است.



در این موقع پول نمانده ولی قرآن مجید می‌گوید گناهایش که مانده است، آدم بمیرد یک چند نفری، چند صد نفری، چند هزار نفری از او ناراضی باشند، ناله کنند، لعنتش کنند و... چیز کمی نیست!

تحسین قرآن برای مومنان

برای این تجارت مادی پروردگار عالم و اهل بیت علیهم‌السلام حلال و حرامی قرار داده‌اند، واقعاً به قول قرآن مجید خوش به حال آنهایی که مسیر زندگی را در جاده ایمان و عمل صالح طی کرده‌اند ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ﴾^۱، به حرف پروردگار خوش به حالشان، خود ما وقتی از کسی برایمان حرف‌های مثبت می‌زنند و مثلاً می‌گویند فلان کس امسال بیست‌تا جهیزیه کامل به عروس داده، پنج‌تا خانه ساخته و مجانی واگذار کرده به مستحق یا... می‌گوییم خوش به حالش! خوش به حالش یعنی این حال یک حالی است که پشت سر این حال بهشت است، «طوبی له»^۲.

حال اگر پروردگار به انسان بگوید: خوش به حالش! معلوم است که پشت پرده این خوش به حالش خیلی چیزها قرار دارد که بعضی‌هایش را خود پروردگار می‌فرماید که نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده! این یک تجارت است، خوب هم هست، امر هم شده به این تجارت.

پیامبران علیهم‌السلام هم اهل تجارت دنیایی بودند

شغل حضرت داوود علیه‌السلام

ما در احوالات انبیاء علیهم‌السلام که می‌خوانیم، می‌بینیم بعضی از انبیاء علیهم‌السلام برای درآمد زندگیشان صنعت‌کار بودند، مثل حضرت داوود علیه‌السلام که شغلش با آهن بود، خیلی هم هنرمند بود تا جایی که خدا می‌فرماید با آهن زره جنگی می‌بافت، حال ببینید آن زمان حضرت داوود علیه‌السلام آهن را به صورت چه مفتول نازکی در می‌آورد که می‌توانسته با آن زره بیافد!

۱. رعد: ۲۹.

۲. یعنی: خوشا به حالش!



برخی از انبیاء علیهم السلام هنر سد سازی داشتند

در متن آیات قرآن هم هست بعضی از انبیاء علیهم السلام را پروردگار بزرگ عالم طیب معرفی می‌کند غیر از نبوتشان، مثل حضرت مسیح علیه السلام. بعضی‌هایشان هنر سدسازی داشتند، سدهای بسیار قوی که حتی به مردمی که در آن منطقه بودند می‌گفتند خیالتان راحت باشد که تا قیامت از خطر به خاطر این سد در امان هستید! الآن سدها را که می‌سازند بتن خاصی را به آن تزریق می‌کنند تا محکم شود. قرآن مجید وقت سدسازی پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیان می‌کند، می‌فرماید: مس گداخته شده، مس آب کرده را تزریق این سد کرد، پس حتماً سد خاکی نبوده، چون اگه سد خاکی بود، مس گداخته شده را می‌ریختند، خاک و سنگ و هر چه داشت را می‌برد! چه قالب بندی کرده بوده که مس گداخته شده را پشتوانه استحکام این سد قرار داده است؟! داستانش هم در سوره مبارکه کهف است.

شغل حضرت شعیب علیه السلام

بعضی از انبیاء علیهم السلام را هم دامدار معرفی کرده، مثل وجود مبارک حضرت شعیب علیه السلام.

شغل پیغمبر صلی الله علیه و آله

بعضی‌هایشان هم تاجر بودند، مثل پیغمبر خود ما صلی الله علیه و آله که یک بخشی از جوانیشان را تجارت می‌کردند.

داد و ستد باید حلال باشد

بنابراین داد و ستد خوب است، شغل انبیاء علیهم السلام هم بوده، اما داد و ستدی که بر مبنای حلال و حرام خدا نظام داده شود که موجب پشیمانی تأسف نشود، یک روزگاری پیش نیاید که انسان فرصت جبران از دستش رفته باشد، آن وقت در اینجا آدم مومن باید در مقابل درآمدهای کلان حرام که او هم بلد است به دست آورد به حلال خدا قناعت کند.

درخواست حلال از خداوند

در دعاها به ما یاد داده‌اند که یکی از حقایقی که از خداوند متعال بطلبید این است: «اللهم اغنني بحلالك عن حرامك»^۱، خدایا! به من روح قناعت بده که من در همکارهایم که حالا میلیاردری دارند به چنگ می‌زنند، یا با سندسازی دارند این وام‌های کلان را می‌گیرند و... من دارای روح قناعت باشم یعنی نسبت به حلال آرام باشم، با حرام هم قهر باشم و راحت هم باشم.

یک وقت آدم حرام نمی‌خورد و حرام هم آماده است ولی همش نگران است و دغدغه دارد و ناراحت است و گاهی وسوسه می‌شود، این جور حال آدم را می‌لرزاند اما این دعا خیلی دعای فوق‌العاده‌ای است: «اقتنی به حلالک من حرامک»، خدایا! درون ما را با همین مقدار حلالی که روزی ما کردی نسبت به حرمت آرامش بده که ما نخواهیم حرام را و دلمان متوجه آنجا نشود.

تجارت مادی عبادت است

بعد هم اسلام آمد و گفت که این تجارت مادی عبادت است، چرا عبادت است؟ چون پروردگار عالم چند بار در قرآن فرموده ﴿وَابْتَغُوا مِّن فَضْلِ اللَّهِ﴾^۲، دنبال روزی خدا باشید، امر است، امر واجب است و اگر این داد و ستدها و این تجارت‌ها و کاسی‌ها نبود کار همه دنیا لنگ بودند. بالاخره باید یکی در ایران زندگی کند! مردم نیاز به جنسی دارند که هنوز ایران ندارد، برود بیرون و بخرد و با کشتی یا با هواپیما یا با قطار وارد کند و بگذارد جلوی درب مغازه‌اش و آنهایی که نیاز به این جنس دارند، بیایند و بخرند، اما اینجا گفته حلال من را رعایت کن کاری هم ندارد رعایت کردن حلال.

۱. الأُمالی (للصّدوق) / ترجمه کمره‌ای: ج ۱، ص ۳۸۸.

۲. جمعه: ۱۰.

داستانی از درآمد حرام برخی افراد

من در بعضی صنف‌ها برای منبر دعوت می‌شدم، قبلاً رسم بود که در صنف‌های تهران روزه می‌خواندم، حالا در مسجد نزدیک ساختمان صنفشان یا مرکز دیگری. پیرمردهای مجلس یادشان است، روزه‌ها صنفی هم بود، صنف عطار اینها در مسجد «سید عزیز الله» سال‌ها روزه می‌خواندند، صنف بزاز در مسجد «میرزا موسی»، اصناف دیگر هم همینطور، دوخته فروش‌ها، خیاط‌ها، لباس‌فروش‌ها، عطارها و... البته این‌ها خیلی‌هایش دیگر جمع شده.

پروردگار می‌فرماید: آن جنس‌هایی که می‌خواهید به مردم بفروشید جنس سالم باشد، اگر هم یک وقت جنستان یک گوشه‌اش عیب داشت، مثلاً پارچه نخ در رفته بود، یا پارچه‌ای است که با شستن رنگش کم می‌شود، به مشتری بگویید که این ده متر پارچه‌ای که دارید می‌خرید، در متر هشتمش چون وسط توپ است یک جا نخ در رفتگی دارد، می‌خواهی ببین دقیق. من هم حاضرم به خاطر آن یک ذره نخ در رفتگی از قیمت کم کنم، این حلال به دست آوردن کار مشکلی نیست.

چرا آدم عیب را بپوشاند و نگوید که اگر به مشتری می‌گفت، او هم می‌گفت که عیبی ندارد، من می‌خرم و تو هم ده تومن بابت این نخ‌زدگی کم کن. آدمی کم می‌کند و حق هم هست که کم کند.

آن صنفی که من را دعوت کردند، -حالا من نمی‌گویم چه صنفی بوده- آن آقای که من را دعوت کرد گفت: در صنف ما اگر بشود شما در این ده روز راجع به حلال و حرام خدا و حرام و حلال مالی صحبت کن. گفت: برای اینکه ما جنس‌هایمان صد جور جنس ریز تا درشت است، ژاپنی دارد، آلمانی دارد، چینی هم دارد و بیشتر خریداران واقعاً دنبال جنس آلمانی هستند و اگر نباشد ژاپنی، چینی نمی‌خرند. گفت: یک عده‌ای در صنف ما هستند که می‌آیند پای منبر، اینها در حد یک کشتی جنس می‌آورند و بعد آدم‌های وارد را استخدام می‌کنند که بیایند به انبار و روی خود جنس که فلزی است با آن هنری که دارند بزنند ساخت آلمان! جعبه‌هایش را هم عوض می‌کنند و جعبه می‌دهند چاپ می‌کنند و

روی کلش هم خارجی می نویسند! در حالی که جنس های بی کیفیت چینی است و دوبار یا سه بار که ببرند و مصرف کنند خراب می شود و اینها روزی چند میلیون به جیب می زنند! مشتری ها که می آیند، می گویند: آلمانی می خواهیم، فروشنده ها هم می گویند: این هم آلمانی! ببین جعبه اش را، اگر هم می خواهی باز کن و ببین رویش مارک آلمان خورده، یعنی در کارخانه این مارک با خود فلز روی جنس خورده!

وقتی دین نباشد چطور یک ملت به همدیگر اعتماد کنند. در این بازار آشفته جهان آدم می رود جنس می خرد ولی صد درصد برایش اطمینان نمی آید که واقعاً این آلمانی است یا ژاپنی است یا نه، بلکه سرم کلاه گذاشته اند! بخوهد آدم مال حلال بدست بیاورد راهش سخت نیست، عقبه نیست، سر بالایی نیست، پیچ و خم نیست، کوه و کمر نیست.

در قیامت فرصت توبه و جبران نیست

لذا ما در قرآن مجید می بینیم هر کسی در هر شغلی یا در هر خلقی یا در هر عملی انحراف داشته اعم از انحراف در امور مادی، تقلب در جنس و... مثلاً جنس جای دیگر را به نام جای دیگر فروختن، کم فروشی، تقلب یا انحراف در اخلاق داشته یا انحراف در عمل خداوند صریحاً در قرآن در روز قیامت به کل اینها می گوید ﴿لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾^۱ حق عذرخواهی از من را امروز ندارید، این متن قرآن است؛ ﴿لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲، کيفرتان مطابق كل کارهایی است که تا آخر عمرتان انجام دادید بنابراین جای عذر ندارد. من همان جنس ساخت کشوری که مشتری می خواهد به او بدهم ده تومن در آن سود می کنم در هر یک دانه اش اما ژاپنی را مارک بز نم به جای آلمانی بدهم پنجاه هزار تومن سود می کنم، این واقعاً چه جای عذرخواهی است از پروردگار؟! خداوند که فرموده فقط دنبال حلال باشید، ائمه ما علیهم السلام هم که گفتند دعایتان این باشد: خدایا ما را به وسیله حالالت از حرامت بی نیاز کن! چه جای عذری است.

۱. ﴿لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ تحریم: ۷.

۲. تحریم: ۷.



لذا قبل از اینکه زبان عذرخواهان در قیامت باز شود خدا اعلام می‌کند: «لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ» در مقام عذرخواهی از من در نیابید چون من بنای قبول کردن یک عذر را در این قیامت ندارم چون عذرهای درستی نیست و جا ندارد ﴿إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱، شما الآن باید نتیجه کارهایی که کرده‌اید را درو کنید.

این یک تجارت است که البته انجامش عبادت است چون آدمی که می‌رود دنبال کسب، دنبال کار و نیتش هم حلال خوردن است آن آدم دارد امر خدا را اطاعت می‌کند نه اینکه خود اصل داد و ستد عبادت باشد که من در مغازه دو کیلو شکر بفروشم و پولش را بگیرم این شد عبادت؟ نه! خودش عبادت نیست، اینکه امر وجود مقدس او را اطاعت کردم و آدمم برای رزق حلال و برای تأمین معاش زن و بچهم، آن اطاعت امر عبادت است.

گستره روایات درباره کسب و کار

در زمینه این داد و ستد شما اگر بخواهید روایات را ببینید حداقل روایاتی که در باب کسب و تجارت من خودم شماره کرده‌ام که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام چندتا روایت درباره کاسبی رسیده که یک بار هم تلویزیون آمد منزل ما و درباره قوانین اسلام از من یک مصاحبه گرفت، من به آنها گفتم بگذارید شماره روایات را برایتان بگویم؛ مثلاً در طهارت و نجاست حداقل پنج هزار روایت داریم، درباره نماز حدود چهارهزار روایت داریم، اما درباره کسب و تجارت و داد و ستد و تولید و خرید و فروش حدود هزار روایت داریم. چه روایاتی که آدم متن این روایات را که می‌خواند حظ می‌کند و از این دینی که خدا نصیبش کرده لذت می‌برد.

روایتی درباره دقت در پارچه فروشی

اهل بیت علیهم السلام تمام زوایای کسب را برای مردم بیان کرده‌اند، مثلاً نسبت به پارچه فروشی؛ قدیم‌ها پارچه‌ها دستی بود، حریر می‌بافتند، چیت می‌بافتند، ابریشم می‌بافتند، آدم‌های

۱. تحریریم: ۷.

هنرمندی هم بودند بخصوص در ایران در منطقه کاشان و یزد و این جنس‌های دستبافت خیلی زیبا بافته می‌شد و رنگ‌های خیلی زیبایی گیاهی هم در آن بکار گرفته می‌شد. در بازار مدینه پارچه‌فروش پارچه را پهن کرده بود جلوی مشتری، یک مقدار هم آفتاب می‌تابد در مغازه که شعاع نرم آفتاب روی این پارچه رنگی حریر بافت دل آدم را می‌برد، موسی بن جعفر علیه السلام آمدند در مغازه و سلام کردند و به پارچه‌فروش گفتند: این پارچه را اگر در سایه پهن کنی در برابر چشم مشتری، جلوه الآن را که در آفتاب جلوی پهن کردی دارد؟ عرض کرد: نه، فرمود: کار خلافی داری می‌کنی در این فروش، چرا؟ چون مشتری رنگ واقعی را نمی‌بیند، این رنگ الآن با نور آفتاب ترکیب شده و زیباتر به نظر می‌رسد، تو داری کلاه می‌گذاری سر مشتری.

تا اینجایش را دین دقت کرده که سفره مردم نجس نشود، چرا که ائمه علیهم السلام می‌فرمایند که حرام‌خوری انسان را نسبت به خدا کیسل می‌کند، بی‌میل می‌کند، زمین‌گیر می‌کند، تاریک می‌کند و آثار بد حرام‌خوری در نسل هم ظاهر خواهد شد.

اثر لقمه حرام در بنی عباس

یک وقت صحبت از «بنی عباس» شد به ذهن آمده بود که بنی عباسی‌ها همه پسرعموهای ائمه علیهم السلام بودند، پسرعموهای تنی هم بودند، «عباس» عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، اما نسلی که از او بوجود آمد حدود ششصد سال در این منطقه خاورمیانه و ایران و یک مقدار دیگر از آسیا جنایتی نبود که مرتکب نشدند و هفت نفر از امام‌های ما علیهم السلام را هم آنها کشتند.

واقعاً امام صادق علیه السلام معجزه فرمودند که فرمودند «كَسَبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الدُّرِّيَّةِ»^۱ حرام‌خوری آثارش در نسل‌های بعد آن شخص حرام‌خور هم آشکار می‌شود، عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله سیزده سالی که حضرت صلی الله علیه و آله در مکه بودند ایمان نیاورد، بت‌پرست بود و بعد هم در جنگ بدر برای کشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد ولی در جنگ بدر مکه‌ای‌ها شکست

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج ۵، ص ۱۲۵.



خوردند و هفتادتايشان کشته شدند و هفتادتايشان هم اسير شدند، بين اين هفتادتا اسير يکيشان عباس عموی پيغمبر ﷺ بود که آوردند او را به مدينه و زندانش کردند و بعد از مدتی مسلمان شد، اين آقا شغلش چه بود؟ از زمان جوانی که شايد پيغمبر ﷺ آن وقت دنيا نيامده بود، ايشان رئيس رباخوارهای مکه بود و تا زمانی که آيه ربا نازل شد ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ﴾^۱ و حرام کرد ربا را هنوز حرام خوار حرفه‌ای بود و رباخوار حرفه‌ای بود، در فتح مکه پيغمبر عظيم الشان اسلام ﷺ در مسجد الحرام کنار درب کعبه فرمود: مردم از جمله برنامه‌هایی را که به شما اعلام قطعی می‌کنم ربای عمویم عباس را باطل اعلام می‌کنم، هر کس به او بدهکار است اضافه‌ها را به او ندهد، فقط اصل بدهکاری را بدهد.

خب اين آدم پنجاه سال ربا می‌خورده، آیا نبايد یک چنين نسل کثيفی را پيدا کند؟ اين بنده خدا که من را دعوت کرده بود خیلی جدی بود که راجع به حلال و حرام مالی صحبت کنیم که البته پيشنهاد خیلی خوبی بود، خیلی خوب من هم در آن ده روز با بررسی قرآن و روايات تحت عنوان حلال و حرام مالی در اسلام صحبت کردم که بعداً نوارهايش پياده شد و تبديل به یک کتاب هفتصد صفحه‌ای شد به نام «حلال و حرام مالی» دو سه بار هم چاپ شده و تمام شده و باز درخواست بوده که در بازار چاپش کردند و اين کار هفتصد صفحه‌ای من شايد حدود صدتا از آن نهصدتا روايت را داشته باشد والا اگر نهصدتا روايت را می‌خواستيم در منبر بحث کنم و تفسير کنم توضيح دهم یک کتاب قطور پنج-شش جلدی می‌شد.

ثمره داد و ستد صحيح

آن کسی که وارد اين کسب و اين تجارت مادی می‌شود و دارد امر خدا را اطاعت می‌کند و به حلال قناعت می‌کند و دارد دينش را رعایت می‌کند و با مردم صادقانه معامله می‌کند، راست می‌گويد، حقيقت می‌گويد و... پروردگار در قيامت با او صادقانه معامله می‌کند. اگر به

۱. بقره: ۲۷۶.

بدهکار مهلت می‌دهد، پروردگار عالم به خاطر مهلتش در قیامت معطلش نمی‌کند و آسان می‌گیرد. اگر در خرید و فروش آسان می‌گیرد پروردگار هم در قیامت به او آسان می‌گیرد، اگر او شخص بدهکاری را می‌بخشد، پروردگار هم در قیامت بعضی از گناهانش را به خاطر کاری که در دنیا کرده می‌بخشد، یعنی شما اگر روایات باب تجارت و انعکاس کل مسائلش در قیامت را ببینید، می‌بینید دین در این زمینه هیچ چیز را فروگذار نکرده. اینقدر دین کامل است ای برادران و خواهران! البته در خواهران هستند کسانی که درآمد دارند؛ حالا یا خیاط هستند یا معلم هستند یا دبیر هستند یا استاد دانشگاه هستند یا افرادی هستند که شغل‌های دیگری دارند خواهران و ما مردها باید بدانیم که حلال، والاترین نعمت باارزش مادی پروردگار عالم در زندگی‌مان است.

ویژگی فوق‌العاده لقمه حلال

یک کتابی «شیخ بهایی» دارد که عربی است، شیخ بهایی که می‌دانید خیلی آدم مُلایی بوده، آدم فوق‌العاده‌ای بوده، این کتاب اسمش «مِخْلَاط» است، این چند سال اخیر من دیدم که در «مصر» این کتاب را چاپ کرده‌اند، خیلی هم خوب چاپ کرده‌اند، یک دوستی داشتیم که خدا خیرش بدهد! این شخص کتاب‌هایی که در کشورهای عربی چاپ می‌شد، نخبه‌هایش را می‌آورد و به من می‌گفت: اینها را برای خریدم. این کتاب مخلاط خیلی کتاب بدرد بخوری است، این کتاب را من خریدم و یک وقت نشستم و گفتم همه این کتاب را بخوانم و ببینم هر چه بدرد بخور دارد را بکشم بیرون و جداگانه یادداشت کنم و ببرم برای مردم بگویم چون خیلی سودمند است. یک مطلبی که مرحوم شیخ بهایی در این کتاب مخلاط نوشته این است و می‌گوید قال الحسن و توضیح هم نمی‌دهد که حرف برای چه کسی است؟ و من حالا نمی‌دانم که حرف برای امام عسگری علیه السلام است؟ برای امام مجتبی علیه السلام است؟ برای «حسن مثنی» است؟ برای «حسن بصری» است؟ یا... چون ما چندتا حسن معروف داریم در روایات، ولی ایشان فرموده‌اند که کدام حسن منظور است؟ ولی بالاخره مطلب به نظر خودشان خیلی مهم بوده



و می‌گوید، من یک عدد نان حلال واقعی به دستم بیاید این را خشک می‌کنم که قابل کوبیدن داخل هاونگ باشد، این نان خشک را داخل هاونگ می‌کوبیم، اینقدر می‌کوبیم که به صورت گرد نرم در بیاید، این گرد را می‌ریزم در شیشه و درش را می‌بندم و یک جا پنهان می‌کنم و هر کسی به من مراجعه کرد و گفت: مریض هستم، دکتر هم رفته‌ام و خوب نشده‌ام! یک ذره از آن گرد حلال را به او می‌دهم و می‌گویم: این را ببر و بخور که حتماً خوب می‌شوی، مثل اینکه در تربت ابی عبدالله علیه السلام خدا شفا قرار داده است، در مال حلال هم شفا قرار داده. حرام‌خوارها اشتباه می‌کنند؛ هم به خودشان ضرر می‌زنند و هم مثل عباس عمومی پیغمبر صلی الله علیه و آله که رباخوار حرفه‌ای بود آن نسل کثیف را بوجود می‌آورند.

آیه را یکبار دیگر بخوانم؛ خیلی آیه سنگینی است: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾، ای بدکاران حرفه‌ای که حالا هر چه بدی داشتید، امروز که روز قیامت است از من خدا عذرخواهی نکنید، عذر احدی را قبول نمی‌کنم و همان کارهایی که کرده‌اید الآن به صورت جهنم به شما پاداش داده می‌شود، «اللهم اغنی بحلالک عن حرامک» خیلی جاده، جاده باریکی است جاده دقیقی است.

روضه غربت امیرالمومنین علیه السلام بعد از شهادت حضرت زهراء علیها السلام

امروز یکشنبه است روز امیرالمومنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام است، در سن ایشان اختلاف دارند، ما هم که اهل کتاب و اهل روایت و اهل تحقیقیم به صورت قطعی به نتیجه نرسیدیم که صدیقه کبری علیها السلام زمان شهادت هجده سالشان بوده یا بیست و پنج سال چون در خود تاریخ ولادتشان هم اختلاف است، در روایات بعضی‌ها می‌گویند پنج سال قبل از بعثت دنیا آمدند، بعضی‌ها می‌گویند پنج سال بعد از بعثت دنیا آمدند، رسم هم که نبوده در قدیم که این مسائل را یادداشت کنند، کتاب هم در عربستان در خانه‌ها نبوده که بردارند تاریخ ولادت فرزندشان را بنویسند، بعد که نوشتن روایات و تاریخ‌نویسی معمول

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

شد، اینها را شروع کردند به نوشتن و علت اختلاف هم به خاطر این است که از اول روشن نبوده است، حالا هجده سالشان بوده یا بیست و پنج سال، معمولاً در مجالس ذکر مصیبت ایران بیشتر از سن هجده سالگی ایشان نام می‌برند و تنها حرفی که می‌توانم بزنم این بوده که زهراء علیها السلام زهراء علیها السلام بود همین. اصلاً کل وجود ایشان قابل شناخت نیست. ائمه ما علیهم السلام می‌گویند: زهراء علیها السلام لیلۃ القدر ما اهل بیت است، چنانچه شب قدر قابل شناختن نیست که کدام شب است، زهراء علیها السلام هم گناهش قابل شناختن نیست، آنی که می‌شناختش مرگ زهراء علیها السلام برایش از کوه‌های عالم سنگین‌تر بود، صحبت این نبود که یک آقای همسرش از دنیا رفت، اگر مسأله فقط همسر تنها بود که دو روز گریه می‌کرد و بعد هم زود می‌رفت و ازدواج می‌کرد و بعد هم همسر اولی که از دنیا رفته بود را فراموش می‌کرد، اما امیر المومنین علیه السلام برخلاف همسران تاریخ عالم جور دیگر بود، برای اینکه زهراء علیها السلام که از دست علی علیه السلام رفت یعنی همه ارزش‌ها، همه قیمت‌ها، همه علم، همه فضائل و... از دستش رفت.

لذا حضرت علیه السلام شب دفن او آمد کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دست مبارکش را گذاشت روی قبر، درد دلش را با پیغمبر بینید:

«نفسی علی الزفرتها محبوسة» یا رسول الله! نفس در سینه‌ام ایستاده بالا نمی‌آید، نفس گیر شدم یا رسول الله! «یا لیتها خرجت مع الزفرتی» ای کاش این نفس حبس شده من که می‌خواهد بیرون بیاید جانم هم با آن بیرون بیاید، خیلی سنگین است، شما تا حدودی امیر المومنین علیه السلام را می‌شناسید، علی علیه السلام که طلب مرگ کند خیلی حرف است!

زین العابدین علیه السلام خیلی در این عالم مصیبت دید اما به پروردگار می‌گفت که مرگ من را نرسان «عَمْرِنِی مَا كَانَ عُمْرِی بِذِلَّةٍ فِی طَاعَتِكَ»^۱، عمر من را طولانی کن، تا وقتی که بنده تو هستم، تا لباس عبادت دارم، من را نبر اما امیر المومنین علیه السلام سی و سه سالش بود که



۱. صحیفه سجادیه، دعای بیستم.

کنار قبر پیغمبر ﷺ می‌گوید: ای کاش این نفس من با جانم بیرون بیاید، من دیگر نمی‌ماندم، یعنی من تحمل مرگ زهراء ﷺ را تا آخر عمرم ندارم.

بر احوالم بیار ای ابر اشک از آسمان امشب

که من با دست خود کردم گلم در گل نهان امشب

حسن گریان حسین نالان پریشان زینین در غم

چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب

من یک دوست خیلی خوب متدینی دارم که خیلی بزرگووار است، آدم صبور و با حوصله بود، پنج-شش ماه پیش یک ساعت خانمش مریض شد و از دنیا رفت، خیلی خانم بزرگواری بود، من خانوادگی اینها را می‌شناختم، تا الآن در این پنج-شش ماهه اغلب می‌گوید: ای کاش شوهر قبل از زنش بمیرد! خیلی سخت است! «یا لیتها خرجت من الزفرا تی»

چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب / زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن / که این پهلوی شکسته بر تو باشد میهمان امشب. /

اما ظاهر قضیه؛ علی جان! شما در پهلوی زهراء ﷺ، بازوی زهراء ﷺ زخم دیدید و ناله می‌زدید، پسرت چه کار کرد کنار بدن علی اکبر که زار می‌زد و می‌گفت: پسرم! بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا.

جلسه هشتم

مباحثی پیرامون کسب حلال و

جمع کردن ثواب در معامله با خداوند

مومنین دائماً در حال تجارت با خداوند هستند.

رحمت واسعه الهیه اقتضا کرده که هر کار مثبتی را چه کم باشد و چه زیاد، برای مردم مومن تجارت حساب کند. تجارتی که هم سود دنیایی دارد و هم سود دائم و همیشگی و آخرتی.

خواب مومن روزه‌دار عبادت است.

آنقدر مومن در پیشگاه خداوند متعال با ارزش است که خواب او و خوراک او را هم تجارت حساب کرده‌اند، ما زیاد شنیده‌ایم که درباره ماه مبارک رمضان پیغمبر ﷺ فرمودند که خواب مومن عبادت است، «نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ»^۱، عبادت بهترین تجارت است، با اینکه خواب انسان را از فضای تکلیف خارج می‌کند و انسان که در خواب آرام است کاری نمی‌کند ولی وقتی که انسان مومن باشد خوابش را هم به پای تجارت با او حساب می‌کنند.

خواب مومن غیر روزه‌دار

البته در غیر ماه مبارک رمضان هم روایاتی داریم که خواب را عبادت می‌داند، یک کسی وقتی در بستر خواب می‌رود و نیت می‌کند و پیش خود می‌گوید: خدایا! امروزی که گذشت از کارهایی که داشتم خسته شدم، مغازه بودم، مسجد رفتم، عبادت کردم، عیادت مریض رفتم، تشییع جنازه مومن رفتم، دنبال حل مشکل یک مشکل‌دار رفتم و... حالا باید بخوابم،

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶.



برای رفع خستگی، برای نشاط پیدا کردن و... من می‌خواهم به خاطر اینکه فردا هم دوباره سرحال باشم و دنبال همین کارها بروم، خواب به این نیت عبادت است.

خواب عالم هم عبادت است

همچنین در روایاتی داریم «نَوْمُ الْعَالَمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ»^۱، آن انسان عالمی که واجد شرایط است، عالم ربانی است و دوازده ساعت یا سیزده ساعت درس می‌دهد، امر به معروف می‌کند، می‌نویسد، مردم را به خدا دعوت می‌کند و... این هم وقتی بخواهد خوابش عبادت است، تجارت است.

لفظ تجارت در قرآن

ما کلمه تجارت را در آیات قرآن در سوره‌های مختلف می‌بینیم، حالا تا جایی که یاد من هست در سوره مبارکه بقره آمده، احتمالاً در سوره انعام آمده، در سوره فاطر آمده، در سوره صف آمده و در سوره جمعه هم آمده. این کلمه گاهی به عنوان یک کار مادی ذکر شده؛ مثل همین خرید و فروش‌هایی که مردم دارند که خود این خرید و فروش مادی باید سالم باشد، درست باشد و فروشنده به مشتری ضرر نزند، کم‌فروشی نکند، تقلب نکند، در معاملاتش ربا وارد نشود و پاک باشد.

ویژگی مومنین در کلام امیرالمومنین علیه السلام

یک روایت مهمی امیرالمومنین علیه السلام دارند که در هفت بخش است که مومن را معرفی می‌کند، می‌فرمایند که مومن چه کسی است؟ این که ما می‌گوییم مومن، مومن بر غیر مومن چه امتیازی دارد؟ چه خصوصیات خاصی دارد که به او می‌گویند مومن؟ برخی از روایات شامل مثلاً دو مطلب، سه مطلب، چهار مطلب یا بیشتر است، خود امیرالمومنین علیه السلام یک روایتی دارند که کتاب شریف «تحف العقول»^۲ که حدود یازده قرن قبل

۱. الوافی، ج ۲۶، ص ۱۶۸.

۲. مولف: حسن بن علی بن حسین شعبه حرانی.



نوشته شده آن را نقل می‌کند، آنجا اوصاف مومن را که بیان می‌کند چهارصد صفت بیان می‌کند، یا در خطبه «مُتَّقِین»^۱ صد و ده صفت بیان می‌کند، روایاتی هم که چهارتا، پنج‌تا، هفت‌تا بیان می‌کنند از باب نمونه بیان می‌کنند، نه اینکه همه خصال^۲ مومن این باشد.

مومنین ویژگی‌های مثبت دارد حتی اگر به آنها توجه نداشته باشد.

البته انسان وقتی متشرع و متدین باشد، خود به خود همه این خصلت‌ها ظهور می‌کند از انسان. حالا کاری که پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ کرده‌اند این است که اینها را برشمرده‌اند، این طور نیست که حالا ما بعضی روایات را ببینیم و غصه خودمان را بخوریم که ما بخشی از این خصلت‌ها را نداریم، نه اینطور نیست، بلکه داریم و توجهی به آن نداریم، والا اگر توجه کنیم می‌بینیم ما با خیلی از روایات وضعمان، اخلاقمان، روحیه‌مان، اعمالمان و... هماهنگ است.

خوشرویی صدقه است.

تمام این خصلت‌ها وقتی به کار گرفته می‌شود تجارت است، مثلاً در روایاتمان دارد که شما اولین لحظه‌ای که با یک مومن دیگری که برخورد می‌کنید مثلاً با هم هم‌مسجدی هستید، هم‌هیئتی هستید، همسایه هستید، همسفر بودید یا... اولین برخوردی که می‌کنید وقتی با چهره شاد و با تبسم و لبخند برخورد می‌کنید، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این برخورد شما صدقه است، و صدقه یک نوع تجارت است.

یک وقت آدم دست می‌کند در جیبش و یک پولی را می‌اندازد در صندوق «کمیتة امداد» یا یک مستحقی را می‌شناسد و می‌رود به درب خانه‌اش و با حفظ شخصیتش یک پولی به او می‌دهد، این صدقه است که در قرآن هم آیاتی دارد، یک وقت هم انسان با اخلاقی

۱. خطبه متقین. خطبه متقین که به خطبه همّام نیز شناخته شده، خطابه‌ای است که علی بن ابیطالب به درخواست شخصی به نام «همّام بن شریح» مبنی بر توصیف صفات و ویژگی‌های متقین و پرهیزگاران بیان کرد. خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه.

۲. جمع خصلت، ویژگی‌ها.

صدقه می‌دهد، با برخوردش صدقه می‌دهد، مثلاً یک الان کاری می‌کند که با همسرش، با بچه‌اش، با قوم و خویشش یا با مردم برخورد می‌کند، شاد می‌شوند آنها، خود شاد کردن دل مردم عبادت است تجارت است.

ادامه بحث ویژگی مومنین در کلام امیرالمومنین علیه السلام

در روایت در هفت قسمت امیر المومنین علیه السلام برای مومن به عنوان خصلت‌های مومن بیان کرده‌اند، این رده‌بندی‌هایی که در روایت هست هم حکمت دارد که چرا اول این را فرمود و دوم این مساله و سوم این مساله و... وقتی آدم دقت می‌کند می‌بیند که قرآن در رده‌بندی مطالبش، یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، یا ائمه علیهم السلام ارزش‌ها را مورد توجه قرار داده‌اند که کدام یکی‌اش در زندگی مومن نقش بیشتری دارد؟

در این هفت خصلت امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید، «الْمُؤْمِنُ مَنْ طَابَ مَكْسَبُهُ»، یک خصلت مومن این است که کاسبی‌اش پاک است، «طَابَ مَكْسَبُهُ»، مغازه‌داری‌اش یا کارخانه‌داری‌اش پاک است.

حکایت کسی که برای بدست آوردن روزی دقت و ویژگی‌های داشت.

حال بعضی‌ها همه چیزشان در کسب هم پاک است، و به آن پاکی اضافه هم می‌کنند. من یک وقتی مشهود بودم، ده شب منبر می‌رفتم، یک معلمی که در مشهود اتفاقی آمده بود پای منبر من، این بعد از منبر آمد و احوال پرسید کرد با من، حدود چهل و سه یا چهار سالش بود، خیلی انسان باادب و وزین و با تربیت و شیرینی بود، یعنی یک برخورد عاطفی داشت، برخورد محبت‌آمیز داشت، بعد یک چند باری که من با او آشنا شدم، دیدم که این با این شغلش که معلم است، صبح می‌رود سر کلاس سه بعد از ظهر هم برمی‌گردد منزلشان، از سه به بعد هم به قرآن کریم می‌پرداخته و از بچه هفت-هشت ساله را جمع کرده تا آدم پنجاه-شصت ساله، به تناسب هر سنی از آیات قرآن تابلو درست کرده، خیلی



تابلوهای زیبا به مناسبت مطلب آیه، مثلاً آیه نماز را داده بود با خط خیلی زیبا نوشته بودند: ﴿أَقْرِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَرَانَ الْفَجْرِ﴾، این آیه بیان اوقات نماز است، صبح، ظهر، مغرب و عشاء و ترجمه‌اش را هم نوشته بود، بعد یک بچه را عکسش را روی این تابلو انداخته بود، تابلوها هم سبک و قابل حمل و نقل بود و روی ورقه مقوایی بود، عکس روی تابلو این بود که بچه دستش در گوشش بود و زیرش نوشته بود؛ در حال تکبیرة الاحرام، بعد این طرف‌تر دستش به دو پهلویش بود و نوشته بود؛ در حال حمد، حمد را هم نوشته بود تا تشهد نماز.

یکی از دوستان مشهدمان می‌گفت: این معلم غیر از این که دین را سر کلاس‌های درس انتقال به بچه‌ها داده، بیش از ده هزار نفر را قرآن‌خوان کرده، او آمار داشت. اما متأسفانه کلیه‌اش از کار افتاد و آوردنش تهران و رفتم دیدنش اما نشد که معالجه‌اش کنند و از دنیا رفت، خیلی هم تشییع جنازه مفصلی برایش شد.

یک روز ایشان به من گفت: یک ناهار دلم می‌خواهد بیایی پیش من، گفتم: مانعی ندارد، گفت: پس من ماشینم را می‌آورم و شما را سوار می‌کنم و می‌برم، بعد آمدیم و من دیدم کنار تابلوی یک چلوکبابی ترمز کرد، گفتم: ناهار منزلتان نیست؟ گفت: نه، دوتایی با هم برویم اینجا، زیرزمین هم بود، گفت: می‌دانید که چرا آوردمتان اینجا؟ خیلی این چلوکبابی شهرتی ندارد، مثل اینهایی که زوارها را هم حتی جذب و جلب خودشان می‌کنند نیست. گفت: من شما را آوردم اینجا برای اینکه صاحب این چلوکبابی آدم پاکی است، مالش هم حلال است، گوشتش هم صد در صد حلال است، و همین ناهار را هم دارد و شام ندارد، بعد هم اول صبح که می‌آید آشپز و سرآشپز و کارمندهای دیگر را صدا می‌کند و حقوق هم خوب به اینها می‌دهد. به آنها می‌گوید: مردم می‌آیند در چلوکبابی من، غذا می‌خورند و بعد از این غذا انرژی که می‌گیرند، یا می‌خواهند بروند زیارت حضرت رضاء علیه السلام یا بروند نماز جماعت یا... اینها لقمه‌شان خیلی باید پاک باشد، من حقوق اضافه هم به شما می‌دهم که همگی شما وضو بگیرید. بی‌وضو برنج پاک نکنید، لپه پاک نکنید، سیب‌زمینی

پوست نکنید، پیاز خُرد نکنید، آب نیاورید تا داخل دیگ بریزید و... که مردمی که می‌آیند اینجا این غذایی که می‌خورند نور شود در وجودشان.

حکایت کاسب مومن و بااخلاق که با خدا معامله می‌کرد.

به فرموده امیر المومنین علیه السلام گاهی کسب مردم بسیار حلال است، پاک است، پاکیزه است، ولی یک پاکی هم خودشان به آن اضافه می‌کنند. نمی‌دانم شما قدیمی‌های تهران یادتان است یا یادتان نیست؟ آنجا گذر کرده بودید یا نکرده بودید؟ در بازار یک کوچهای هست معروف است به کوچه مسجد جامع که این کوچه بین بازار غریبانِ کوچه غریبان و خود مسجد جامع است. یک چلوکبابی آنجا بود که فقط نهار داشت و از دوازده هم پر بود و جا نداشت واقعاً، من دوستش داشتم و آن هم به من محبت داشت، ایشان خودش دور تمام میزها می‌چرخید و با مردم محبت می‌کرد. برخی سر میز نشسته بودند و غذا می‌خوردند و می‌رفتند و شاید بین چهارصدتا پانصدتا شاگردهای مغازه‌ها با قابلمه می‌آمدند برای اوستاهایشان غذا بگیرند و ببرند، اغلب هم یا چلوکباب برگ می‌گرفتند یا چلوکباب کوبیده می‌گرفتند. صاحب مغازه خودش قابلمه را می‌گرفت و غذا را می‌ریخت و درش را می‌بست، وقتی شاگرد پول می‌داد و قابلمه را می‌خواست بلند کند، اگر چلوکباب برگ خریده بود یک لقمه پهن چلوکباب برگ می‌گذاشت در دهان شاگرد، اگر کوبیده خریده بود یک لقمه خیلی مناسب از کباب کوبیده می‌گذاشت در دهان شاگرد، اگر چلوخورشت می‌خرید یک قاشق بزرگ پلو با خورشت می‌گذاشت در دهان شاگرد و...

یک بار یک کسی به او گفت: این چه کاری است که می‌کنی؟ گفت: این هم یک کاری است، چه میدانی که خدا این کار را حساب نکند؟! این تاجری که شاگردش را فرستاده احتمال می‌دهم که شاگردش را با خودش هم غذا نکند، شاگرد برود بیرون و نان و حلوا ارده نهار بخورد یا نان و تخم مرغ بخورد یا نان و ماست بخورد یا... این چشمش که به این چلوکباب اوستایش می‌افتد و این بوی روغن کرمانشاهی و گوشت کباب شده را احساس کند، اگر دلش بخواهد من این نیاز دلش را برطرف می‌کنم و نمی‌دانم که حالا اربابش به او می‌دهد یا



نمی‌دهد، حداقل این است که خدا در قیامت جلوی من را نمی‌گیرد که یک کسی در مغازه تو هوس کباب کرد و حسرتش به دلش ماند، حالا می‌خواهی حسرت بهشت را به دلت بگذارم؟! این هم یک نوع تجارت است، یعنی هر کار مثبتی که عبد خدا انجام دهد وجود مقدس او از باب لطف و رحمتش آن را تجارت حساب کرده، آزاد هم هست خدا، امیر المومنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «فإِنَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا تَشَاءُ»، تو هر کاری که بخواهی بکنی می‌توانی بکنی، هیچ کس هم نیست که از تو حساب بکشد، چه کاره هستند مردم که از تو حساب بکشند؟! کارت عالمانه است، حکیمانه است، رحیمانه است، کارت کار احسان‌گرایانه است، هیچ کس از تو حساب نمی‌تواند بکشد اما با این آزادی در کارت و در اراده‌ات، خیلی راحت می‌توانستی بگویی: ای بندگان من! تجارتتان در بخش معنوی فقط عباداتتان است، من هیچ چیز دیگر را به شما مزد نمی‌دهم، فقط عبادت اما این کار را نکردی و آمدی و اعلام کردی که در هر کار مثبتی که قدم بگذارید به شما پاداش می‌دهم، یک کار مثبت هم خواب برای مومن است، یک کار مثبت هم این است که در برخورد با مردم تبسم داشته باشید، در چلوکبابیتان یک لقمه کباب در دهان شاگردهای مردم بگذارید و... من این را پایتان تجارت حساب می‌کنم که سود دارد برایتان، آن هم نه سود قطع شدنی، بلکه سود دائم ﴿تِجَارَةٌ لَّنْ تَبُورَ﴾^۱، تجارتی که کسادی ندارد، سودش قطع نمی‌شود، دائمی و همیشگی است.

مومن زرنگ است.

آنهایی که مومن هستند پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید زرنگ هستند، «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ»^۲، آنهایی که مومن هستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید که با کمک نور خدا مسائل را نگاه می‌کنند و حالیشان است که چه کار کنند، «الْمُؤْمِنُ مَنْ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۳.

۱. فاطر: ۲۹.

۲. شرح فارسی شهاب الأخبار، ج ۱، ص ۴۶.

۳. كشف المحجة لثمره المهجة، ج ۱، ص ۱۹۳.

حکایت مردی که با کمک به دیگران در کسب ثواب می‌کوشید.

یک شهری داریم در ایران که مسافر خیلی از آنجا رد می‌شود، یک شهر به اصطلاح چهارراهی است، از همه طرف مسافر می‌آید و مسافر می‌رود، از همه شهرها هم در آنجا رفت و آمد هست، هوای زمستانش هم خیلی سرد است.

یک آقای در تهران به من گفت که ما یک قوم و خویشی در این شهر داریم که علاقه دارد شما ده شب برایش منبر بروی، در خانه‌اش هم می‌خواهد مجلس بگیرد، خانه‌اش هم گفت که نزدیک هزار متر است، بچه هم ندارد. ده شب من آنجا منبر رفتم، شب‌ها هم همانجا هم بودم، اما این خانه هزار متری بود با یک زن و شوهر! دوازده تا اتاق داشت! خب یک زن و شوهر یک اتاق می‌خواهند، بیشتر که نمی‌خواهند برای خودشان! یک دانه هم می‌خواهند برای مهمانی، اما ده‌تای دیگر برای چه کسی است؟! آن شخص آدم خیلی خوبی بود و آدم به نظرش ممکن بود بیاید این خانه ده‌تا اتاقش اسراف است.

سوءظن حرام است.

البته ما اجازه نداریم در حق مردم اصلاً سوءظن داشته باشیم، این را به ما اجازه نداده‌اند، وقتی آدم خبر ندارد که این ده‌تا اتاق اضافی برای چیست؟ اگر سوءظن ببرد جهل به خرج داده و گناه کرده.

این آقای که واسطه دعوت بود یکی دو شب آمد در آن شهر و به روضه قوم و خویشش شرکت کرد. شب نشسته بودیم کنار هم و صاحب‌خانه هم رفته بود که بخوابد، به من گفت راجع به این خانه فکری نکردی؟ گفتیم: نه، چه فکری کنم؟! پیغمبر اکرم ﷺ فرموده: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ ... وَ الْمَسْكَنِ الْوَاسِعِ»، خانه بزرگ خوشبختی انسان است.

۱. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، ج ۲، ص ۱۹۵.



روایت پیغمبر ﷺ درباره خانه بزرگ

اگر پیغمبر اکرم ﷺ الآن در بین ما بودند یقین بدانید که به آپارتمان نشینی رضایت نمی‌دادند، برای اینکه نباید مردم آزادانه خودشان را حبس کنند و بچه‌هایشان حیاطی نبینند و حوضی نبینند و دوتا گل هم حتی نبینند، این که پیغمبر ﷺ فرموده را الآن روانشناسان می‌گویند که یکی از عوامل سلامت روان خانه خوب است. البته قدیمی‌ها هم همینطور بودند و سلامت روان داشتند، خانه‌هایشان هم بزرگ بود و حوض داشتند و بعد از ظهرها یک قالیچه می‌انداختند کنار حوض و چایی می‌خوردند و قرآن می‌خواندند و حرفی می‌زدند و همسایه‌ها خانه همدیگر می‌رفتند.

ادامه حکایت

خلاصه این که به او گفتم: نه، این که فکری ندارد! پیغمبر ﷺ فرموده که خانه وسیع خوشبختی مرد است، گفت: پس من داستان این خانه را بگویم برایت. این قوم و خویش ما وضعش خوب است، -حالا نه به این خوبی که الان می‌گوییم، بلکه خوب زمان خودش، این داستانی که من می‌گویم شاید برای چهل سال پیش باشد. - گفت: این وضعش خوب است، این شهر هم زمستان سنگینی دارد، راست هم می‌گفت، من زمستان آن شهر را دیده بودم، پا در کفش و جوراب یخ می‌زد، گفت: این شخص در اول زمستان، یعنی دی، بهمن و اسفند، سه ماه که اینجا گرما ندارد، در اول زمستان در شب اول، چون شهر هم شهر مسافرتی است با خانمش که شام می‌خورد، به خانمش می‌گوید: شما برو بخواب! چون خانمش هم می‌داند که شغل شب این مرد چیست، خانمش می‌رفت و می‌خوابید.

آن شخص گفت: این شخص حدود هشت شب یا نه شب که دیگر شهر همه خوابیده‌اند و شهر خلوت است، همین عبابی که شب‌ها می‌اندازد روی دوشش و می‌آید پای منبر نه، بلکه یک عبا کلفتتر از این که زمستانی است را می‌اندازد روی دوشش و می‌رود به گاراژها که ماشین مسافر پیاده می‌کند، یک گوشه می‌ایستد و مسافره‌ای اتوبوس که پیاده می‌شوند را می‌بیند، مثلاً یک عده‌شان رفته‌اند، خب آنها یا دارند می‌روند مسافرخانه



بگیرند، یا قوم و خویش دارند یا... چون دارند می‌روند، اما یک عده‌ای که خودش است، زنش است، دوتا بچه است، یا خودش تنها است، یا خودش است و زنش است و... و اینها بچه بدست از ماشین پیاده شده‌اند و معلوم است که زن و شوهر با بچه‌ها یا بی‌بچه‌ها با همدیگر دارند حرف می‌زنند که کجا برویم؟ اینجا اصلاً جا کجا هست؟ آیا پولمان می‌رسد؟ و...

این شخص هم یک گوشه ایستاده و دارد گوش می‌کند که اینها دارند چه می‌گویند. پنج‌تا خانواده از اتوبوس پیاده شدند و معطل جا هستند، می‌رود جلو و سلام می‌کند و می‌گوید مسافرخانه می‌خواهید؟ ارزان است، اندازه پولتان است، بلند شوید و بیایید. پنج‌تا را می‌برد در پنج‌تا اتاق جداگانه و در همه اتاق‌ها هم کرسی‌ها داغ است، از آنها می‌پرسد که شام خورده‌اید؟ این مسافرخانه من شام هم دارد، می‌گفتند که شام نخورده‌ایم، شام آماده بود، شام را می‌آورد، شام همه را می‌داد و می‌گفت: بخوابید زیر کرسی.

آن شخص به آنها می‌گفت که کجا می‌خواهید بروید؟ آنها می‌گفتند که مثلاً پیاده شده‌ایم و یک روز اینجا کار داریم و بعد می‌خواهیم برویم، می‌گفت: خیلی خب، شما صبح نمازتان را که خواندید بروید و کارتتان را بکنید و برگردید برای ناهار همین‌جا، می‌گفت: تمام سه ماه زمستان این ده‌تا اتاق پر از مسافر ندار و فقیر بود، آن هم مجانی. این تجارت است، یعنی مومن زرنگ است و می‌فهمد چه کار کند یا به فرموده پیغمبر ﷺ «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»، مومن با کمک نور خدا نگاه می‌کند، از حریم مقدس پروردگار عالم دریافت می‌کند.

حکایتی از یک نمونه خدمت‌رسانی به دیگران و کسب ثواب

یکی از اقوام ما می‌گفت که -قضیه برای بیست سال پیش است که آنوقت خیلی‌ها تلفن همراه نداشتند- بیست سال پیش یا بیست و پنج سال پیش من با یک کاروانی رفتم عمره، گفتم که یک آقای هم در کاروان ما بود و وقتی پیاده شدیم در آن هتلی که ما را



در مدینه جا دادند، شاید دو یا سه ساعت بعد وقتی جمع شدند که روحانی کاروان سخنرانی کند این آقایی که در کاروان ما بود - کاروانمان صد و پنجاه نفر بود- این آقا به این روحانی گفت که دو-سه دقیقه بلندگو را بده به من، گفت: بلندگو را گرفت و گفت که هر کدامتان، چه ندارتان، چه دارایتان و چه متوسطتان برای من فرقی نمی‌کنید، من تلفن این هتل را گرفته‌ام، بیست و چهار ساعته باز است و هر کدام هر وقت و هر چندتا تلفن می‌خواهید به زن و بچه‌تان بزنید، من این شماره را انداختم روی تهرام که کل پول تلفن‌ها برای خودم بیاید.

این یک تجارت است، وقتی یک کسی تلفن می‌کند به زن و بچه‌اش و حالا ندارد که ده ریال پول تلفن بدهد چون خیلی‌ها هستند که اینقدر زحمت می‌کشند تا یک پولی جور کنند و مثلاً یک عمره بروند و برگردند و... ولی این شخص می‌گفت: من کاری ندارم به اینکه پول تلفنتان گران شود یا ارزان شود، این شماره را من انداختم روی دستگاه خودم از طریق تلفن خانه این شهر تا شما تلفن بزنید.

این قوم و خویش ما می‌گفت: این یک کارش بود و یک کارش هم این بود که شب‌ها می‌آمد و روی پله‌هایی که وارد مسجد الحرام می‌شد آنجایی که بیشتر ایرانی‌ها از آن درب می‌آمدند، می‌نشست و همینطور قیافه این حاجی‌ها را نگاه می‌کرد و اگر می‌دید که یک مردی پله‌ها را که پنج-شش تا است تا فضای مسجد الحرام را به زحمت می‌آید پایین یا یک زن بد راه می‌رود صدایشان می‌کرد و می‌گفت: آیا شما سفر اولتان است؟ آنها می‌گفتند: نه، یک بار دیگر هم آمده‌ایم، می‌گفت: با این کمر و با این زانو خیلی زحمت می‌شود برایتان که بخواید بروید و طواف کنید بعد هم سعی صفا و مروه را انجام بدهید، هر شب ده-بیست نفر از این عرب‌هایی که ویلچر داشتند را اجاره می‌کرد و پیرزن یا پیرمردهایی که زحمت داشت برایشان را طواف می‌داد و به اینها می‌گفت که طوافشان بده سعی صفا و مروه‌اش را هم ببر و این هم پولش است. این تجارت است که آدم بفهمد چگونه زندگی کند و از طریق اسلام بفهمد که هر کار مثبتی چه کم چه زیاد یک تجارت الهی است.

مناجات

خوشا آنانکه بر این صحنه خاک چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنانکه بذر آدمیت در این ویرانه پاشیدند و رفتند
خوشا آنانکه در میزان وجدان حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنانکه پا در وادی حق نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنانکه بار دوستی را کشیدند و نرنجیدند و رفتند

روضه حضرت علی اکبر

از زمانی که ازدواج کرد و از خانه ابی عبد الله علیه السلام بیرون آمد و خانه جدا گرفت، به خادمش گفت که تمام هفته را بدون تعطیلی شبها برو روی پشت بام آتش کن و این آتش تا صبح روشن باشد و هر مسافر و غریبه‌ای که می‌آید متوجه آن بشود تا بیاید و ببیند که چه خبر است؟! وقتی آمد به او جا بدهید، این آتش روی پشت بام روشن بود تا سحر ۲۷ ماه رجب که ابی عبد الله علیه السلام فرمود: ای پسر! بارت را ببند که داریم می‌رویم کربلا، علی اکبر وقتی از مدینه بیرون آمد دیگر آن آتش را روشن نکردند، خانه دیگر صاحب ندارد، به ایمانش، به اخلاقش، به رفتارش حضرت ابی عبد الله علیه السلام عشق می‌ورزید، حالا در میدان آمده و با بدن قطعه قطعه شده‌ای روبرو شده که با هیچ بدنی این گونه روبرو نشده بود،

ای نگارین آهوی مشکین من با تو روشن چشم عالم بین من
این بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیاد تیر انداز نیست
خیز تا بیرون از این صحرا رویم اینک به سوی خیمه ی لیلا رویم
بیش از این بابادللم را خون مکن زاده ی لیلا مرامجنون مکن

مادر در خیمه دارد می‌گوید: خدایی که اسماعیل را به ابراهیم برگرداندی، یک بار دیگر عزیزم را به من برگردان، داشت دعا می‌کرد که از لابلای پرده دید بدن قطعه قطعه عزیزش را دارند جوانان بنی هاشم دارند می‌آورند.



جلسه، مقتم

اثر مال حرام و مستی و غرور از

روزی خداوند

تقسیم تجارت به مادی و معنوی در قرآن

قرآن کریم تجارت انسان را به دو بخش تقسیم کرده است

یک تجارت، تجارت مادی است که به این تجارت مردم را تشویق کرده و این تجارت را راه رسیدن به فضل خدا می‌داند. در آیات مربوط به تجارت مادی کلمه فضل یعنی رزق خدا ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾.

تلاش در بدست آوردن روزی

آیه می‌گوید ننشینید برای رزق خدا، بلکه حرکت لازم است «وابتغوا»، طلب کردن لازم است، از روزگاران قدیم انسان در این کره زمین به تناسب نیازهایی که داشته است، کسب‌ها و تجارت‌های زیادی را پایه‌گذاری کرده است. آنچه که در این زمینه کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن مجید بر آن اصرار دارد، این است که مردم خودشان را به مال حرام آلوده نکنند، ضمانتی هم ندارد که هر کس که دنبال کار برود میلیاردر شود، این ضمانت نه در قرآن است نه در روایات.



روزی مادی بندگان دو نوع است

قرآن مجید می‌گوید ما روزی بندگانمان را دو نوع قرار دادیم، در آیه شریفه از یک روزی تعبیر به "بسط" و می‌گوید یک گروهی زحمت می‌کشند و ما گسترده به آنها روزی عنایت می‌کنیم و از یک روزی هم تعبیر به "قدر" می‌کند.

قدر ضد بسط است یعنی محدود، ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾^۱.

یک نکته مهم در ارتباط با روزی انسان است که نباید منجر به مستی و غرور انسان بشود

آدمی زحمت می‌کشد، رنج می‌برد، درس هم خوانده ولی آنچه که دلش می‌خواهد گیرش نمی‌آید، خداوند نظام رسیدن روزی را او به گونه‌ای رقم زده که محدود گیرش می‌آید. اما یک مطلبی هست در رزقی که بسط دارد و رزقی که قدر دارد که خیلی مهم است، هم در روایات است و هم در آیات قرآن، مضمونش این است؛ و این مطلب را خیلی از مردم نمی‌دانند، فقط ماهایی که خدا توفیق بهمان داده که آشنای با مسجد هستیم، آشنای با منبر هستیم و بخشی از این نکات را می‌دانیم، این است که خداوند به آنهايي که گسترده بهشان عنایت می‌کند می‌گوید: کنار این ثروت مست نشوید، دچار فساد و تباهی نشوید.

در همه امت‌ها افراد مومن بودند

همه امت‌ها افراد مومن داشتند، خدا از مومنان واقعی پیوسته به عیسی بن مریم و موسی بن عمران علیهم‌السلام در آیات قرآن تعریف می‌کند، مثلاً در سوره مائده سه آیه پشت سر هم است درباره ده-دوازده‌تا مسیحی زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پروردگار مطالب معنوی بسیار مهمی را در باره آنها مطرح کرده؛ از جمله این که اینها به خاطر آن دل پاکشان، عقلشان و وقارشان آمدند و به پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قرآن مجید ایمان آوردند، ایمانشان ایمان



صادقانه بود، ایمان درستی بود و جزء مومنین رده اول شدند. البته یک تعداد از یهودیان هم همینطور که درباره آنها در آیه احتمالاً صد و چهل و یکم سوره آل عمران مطالبی را مطرح می‌کند - بسیار مهم است - که تا قبل از پیغمبر اسلام ﷺ اینها در مدینه هم مسیحی‌هایشان و هم یهودی‌هایشان از این گروه، آدم‌های متدینی بودند، آدم‌های درستی بودند و بر اساس اخباری که در تورات و انجیل بوده منتظر آمدن پیغمبر ﷺ بودند و با آمدن پیغمبر ﷺ هیچ درگیری با رسول خدا ﷺ برخلاف بقیه هم‌کیشان‌شان پیدا نکردند و آمدند و مومن شدند، مومن واقعی و مومن حقیقی! که پروردگار از آنها تعریف می‌کند.

ادامه بحث منع غرور و مستی از روزی خداوند

در هر صورت در این تجارت مادی، این مساله "بسط" و "قدر" هم مطرح است که خداوند می‌فرماید: چون ثروت کلانی به شما دادم، مواظب باشید که کنار این ثروت مست نکنید، این نصیحت را مومنان واقعی زمان موسی ﷺ به قارون داشتند.

حکایت قارون

نه در قرآن و نه در روایات هیچ دلیلی نداریم که قارون ثروتش را از راه نامشروع به دست آورده باشد چون خودش هم قبلاً مومن بود، از مومنان خوب بنی اسرائیل بود! اما وقتی ثروت فراوان شد از مدار خارج شد و از چهارچوب دین آمد بیرون، البته چندتا نصیحت به او کردند که بسیار نصایح فوق‌العاده‌ای است، که در هر روزگاری این نصیحت‌ها متوجه همه ثروتمندان است. البته آنهایی که ثروت مشروع دارند، در ثروت نامشروع یک نصیحت بیشتر نیست و آن اینکه مال مردم را به مردم برگردانید.

یک حرف مومنان زمان موسی ﷺ به قارون این بود «وَاتَّقِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ التَّارَ الْآخِرَةَ»، این یک نصیحت که به قارون گفتند این ثروت کلانی که پروردگار به تو داده است، با این ثروت دنبال به دست آوردن آخرت برخیز.



خریدن آخرت با ثروت‌های دنیایی

چه طور آدم با ثروتش می‌تواند آخرت را بخرد که در سوره توبه هم مطرح است؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾، من مشتری ثروت شما هستم با این که این ثروت را خودش عنایت کرده و ما مالک واقعی نیستیم، دلیل مالک واقعی نبودنمان هم این است که ثروتمان جابجا می‌شود، می‌فروشیم از دستمان می‌رود، دزد می‌برد از دست ما می‌رود، می‌رود زیر زلزله از دست ما می‌رود، آتش‌سوزی می‌شود از دست ما می‌رود، در نهایت هم ما می‌میریم و دیگر مالک نیستیم، اما ملک پروردگار نه، جابجا نمی‌شوند و همیشه برای خدا مملوک است و هست.

اموال ما با اینکه ملک ما نیست ولی خدا می‌گوید: «اموالهم» یعنی ثروت آنها، خداوند می‌فرماید: من ثروت شما را می‌خرم! در مقابلش چه پرداخت می‌کنم؟ «بِأَنْ لَّهِمُ الْجَنَّةُ» بهشت، حالا چه طور این بهشت را می‌شود خرید؟ با همین کارهای ثروتمندهای متدین روشن‌بین ما که دارند انجام می‌دهند و من خیلی‌هایشان را می‌شناسم و از اعضا کارهایشان هستم. حال یک کار آنها را بگویم.

حکایت گروهی از مومنین خیر مدرسه‌ساز

این مومنین سالی یک بار در شب دوم ماه مبارک رمضان دور همدیگر جمع می‌شوند، حدود صد نفری هستند، وضع همگی هم خوب است، تاجرند و کارخانه‌دار هستند و... گاهی از ماه رمضان‌ها هم من در این جلسه صحبت می‌کنم. تا الآن اینها در کمر بند ایران (مناطق حاشیه‌ای و نزدیک به مرز) که شیعه خیلی کم است و در داخل ایران در مناطقی که شیعه کم است، تا الآن نزدیک به دویست و پنجاه‌تا دبستان، راهنمایی، دبیرستان، حوزه علمیه پسران و حوزه علمیه خواهران ساخته‌اند که دارد کار می‌کند، حالا چقدر محصل در این مدارس است؟ خدا می‌داند!



آن وقت غیرشبعه‌ها گاهی در این مدارس می‌آیند و دست بچه‌شان را گرفتند آوردند و می‌گویند اسم بچه ما را بنویسید، به آنها گزارش داده می‌شود که این مدارس این طور است، اینگونه است که بر اساس فقه شما در کلاس‌های دینی درس نمی‌دهند، مبدا بچه‌ات یک وقت شیعه شود و باعث رنجش شما شود. می‌گوید مگر نمی‌گویید بچه‌ام شیعه می‌شود، اما شما بنویسید و هر چقدر پول هم که می‌خواهید می‌دهم.

در تمام این دویست مدرسه از کلاس اول تا کلاس دوازدهم، از بچه‌های آنها هم هستند و در اردوهای مشهد شرکت می‌کنند، در زیارت وارث، در گریه، در عزاداری برای ابی عبدالله علیه السلام و...

این راه بهشت خریدن است. آن وقت حالا شما حساب کنید که این دویست تا مدرسه - که حالا من آمار محصلینش را اینجا ندارم تا برایتان بگویم، در خانه دارم. - چند هزار دختر و پسر در رشته علوم جدید و رشته‌های حوزوی اینها درس می‌خوانند و برابر با مسائل اسلامی تربیت می‌شوند.

ثواب هدایت دیگران

امیر المومنین علیه السلام می‌خواست برای تبلیغ برود یمن، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»، - مثل این که در روایت قسم هم آمده است. - علی جان! به والله قسم، در این سفر اگر یک نفر را خدا به دست تو هدایت کند، راهنمایی کند، برای تو در پرونده‌ات بهتر است از آنچه که در این عالم آفتاب بر او می‌تابد و غروب می‌کند.

ادامه حکایت خیرین مدرسه ساز

حالا حساب کنید که صدتا یا دویست تا پولدار بیایند و حدود دویست تا مدرسه - البته بیشتر است - هم مدارس درس امروز و هم درس اسلامی را به پا کنند و چقدر دختر و پسر متدین بار بیایند؟! آن هم متدین‌های ثابت قدم.



من خودم گاهی در شهرهایی که می‌روم، برای بچه‌های این مدارس یا حوزه‌ها می‌روم و سخنرانی می‌کنم، حالا ما می‌توانیم که ارزیابی کنیم که این صد و بیست-سی تا ثروتمند با پولشان چه چیزی گیرشان آمده؟ نه، ما نمی‌توانیم ارزیابی کنیم، خدا می‌داند که اینها با این مقدار محدود پولی که دادند، چه پاداش نامحدودی را از پروردگار عالم دریافت می‌کنند؟

اثر رفتن به دنبال مال حرام

این تجارت مادی است که سفارش پروردگار در این تجارت مادی این است که وارد حرام نشوید، چون من حرام را روزی یک نفر نکرده‌ام، آنهایی که حرام می‌خورند از سفره من نمی‌خورند، از سفره شیطان می‌خورند که نجس است! آلوده است! نخورید! این خیلی عجیب است که وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌فرماید، کسی که عجله کند و به جای به دست آوردن حلال، از حرام به دست بیاورد، به مقدار آن حرام خدا از رزق حلالش تقاص می‌کند. یعنی یکی بنا بوده یک میلیون از راه حلال گیرش بیاید اما رفت دنبال راه حرام و از راه حرام یک میلیون گیر آورد آن یک میلیونی که از حرام گیر آورد جلوی آمدن آن یک میلیون حلال را می‌گیرد، آن دیگر از زندگی‌اش حذف می‌شود. پس چیز اضافه‌ای گیر حرام‌خوارها از رقمی که پروردگار تا آخر عمرشان برایشان لحاظ کرده گیرشان نمی‌آید، مقدارش همان است، همانی که خدا مقدر کرده ولی خودشان بخشی از حلال را کنار زدند و جایش را با حرام پر کردند، سودی که نصیبشان شده از این عجله و بی‌فکری و نادانی این است که با این مال حرام قیامت باید بروند جهنم.

مال حرام آتش است

مال حرام در صریح قرآن مجید است که آتش است، «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»^۱ این یک نوع مال حرام است، بقیه حرام‌ها هم در قرآن همین است،

۱. نساء: ۱۰.



حرام‌خوار دارد آتش جهنم را می‌خورد و حالا چیزی که هست مربوط به دنیا است و نمی‌بیند که آتش است، احساس نمی‌کند که دارد می‌سوزد، اما به محض اینکه پرده دنیا را کنار زدند و اینها وارد عالم بعد شدند، در برزخ روحشان آتش است در قیامت هم روح و بدنشان آتش است. این آیه مربوط به برزخ است در سوره مومن ﴿الْأَنْزَالُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾، هم روز برزخ روح اینها در آتش است و هم شب برزخ روحشان در آتش است.

ادامه بحث اثر رفتن به دنبال مال حرام

بحث قرآن و روایات درباره تجارت مادی زیباترین بحثی است که تا حالا در دنیا مطرح شده، چه قوانین متین نورانی وضع شده! البته یک عده‌ای که رعایت می‌کند، اگر آنهایی که رعایت نمی‌کنند هم رعایت کنند، یک مال و لقمه و پول حلال و نورانی نصیبشان می‌شود که این لقمه حلال کمک عباداتشان هم می‌شود.

امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید: حرام‌خوارها زبانشان در مقابل حجت پروردگار لال است، به نظر من معنی این جمله این است که حرام‌خوار حاضر نیست که یک قدم بیاید به مسجد و در پای منبر از عالم واجد شرایط درباره حلال و حرام بپرسد، می‌گوید: وقتی حرام می‌خورد، آن حرام زبانش را می‌بندد که بلند نشود که برود و بپرسد و خودش را اصلاح کند و قیامتش را به آتش نکشد و خراب نکند.

حکایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مال حرام

یک مطلبی را من برایتان بگویم که شاید بعضی‌هایتان نشنیده باشید، خیلی عجیب است مساله! مساله حلال و حرام خیلی عجیب است!

فتح قلعه‌های خیبر شش یا هفت ماه طول کشید، حدود صد و پنجاه کیلومتری مدینه هم بود و مردم دیگر داشتند خسته می‌شدند و به قول ما تهرانی‌ها "وا می‌دادند"، شش ماه از زن و بچه دور بودند، از کسب و کار دور بودند و... پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نگهشان داشته تا قلعه‌ها فتح شود.

یک روزی رسول خدا ﷺ در خیمه مخصوص به خودشان نشستند، به او عرض کردند که یک یهودی از یهودیان خیبر با شما کار دارد، فرمودند: بگویید که بیاید داخل، آمد، خیلی هم احترام کرد، به پیغمبر اکرم ﷺ اظهار علاقه کرد، ظاهراً در مرز مسلمان شدن قرار گرفته بود والا اگر در این مرز نبود که نمی‌آمد! اظهار علاقه هم نمی‌کرد! گفت: یا رسول الله! فتح این هفت قلعه بسیار کار آسانی است و راهش را من می‌دانم، فرمودند: راهش را بگو، گفت: این هفت تا قلعه خیلی پر آب است، منشا آب چند کیلومتری بیرون قلعه است، رویش را هم پوشانده‌اند، از قدیم آن آب را کانال کشی کرده‌اند که می‌آید و در قلعه در می‌آید، من محل شروع آب را، مبدأ را می‌دانم، یک چندتا را با من بفرستید که برویم تا نشانشان دهم تا راه آب را برگردانند، وقتی راه آب برگشت قلعه‌ها به کل بی‌آب می‌ماند، یک ده روزی که اینها آبی که دارند را مصرف کنند، آب تمام می‌شود و از پا در می‌آیند. وقتی که ببینند از تشنگی قلعه‌ها دارد از بین می‌رود، می‌آیند و تسلیم می‌شوند، آیا می‌فرستید چندتا را با من؟

پیغمبر ﷺ فرمودند: نه! گفت: چرا آقا؟! فرمودند: جنگ ما با نظامیان خیبر است، اما در قلعه‌ها پیرمرد هست، مریض هست، پیرزن هست، مادر شیردهنده هست، بچه شیرخواره هست و... ما جلوی آب را ببندیم به تمام اینها ضربه می‌خورد، خدا آن را به ما نمی‌پسندد، آن وقت خود ما هم از آن آب، -من این را می‌گویم- خود ما هم از آن آب برداریم حق دیگران است، خوردنش حرام است، نه، نمی‌خواهشان.

نمونه‌هایی از کسب حرام و ضرر زدن به دیگران

در تجارت مادی خیلی قوانین زیبایی برای ما بیان شده که اگر کارخانه می‌رویم، سر زمین کشاورزی می‌رویم یا... همه جا برای ما قانون دارند که به مردم ضرر نزن؛ نه با بدفروشی، نه با کم‌فروشی، نه با "غش"، نه با تقلب و...

حالا که اول بهار است، این را باید واقعاً تلویزیون و رادیو خیلی رویش سرمایه‌گذاری کنند که به کشاورزان بگویند برای اینکه میوه‌ها و سیفی‌جات و هندوانه و خربزه و گرمک و طالبی و...

۱. غش در معامله یعنی گول زدن یا فریب مشتری به این معنا که صاحب کالا جنس معیوب خود را به‌عنوان سالم عرضه کند.



زودتر برسد، کود شیمیایی اضافه به آن ندهید، اینها به درون این میوه‌ها و سبزیجات می‌رود و باعث انواع سرطان‌ها در مردم می‌شود، شما مگر چه قدر می‌خواهی خیار بفروشی که در کنارش چهل تا را می‌خواهی بکشی؟! چه قدر طالبی می‌خواهی بفروشی؟! چه قدر؟! شما شاید خبر نداشته باشید، الان بیمارستان‌های کودکان را بروید، اینقدر بچه چهارساله، شش‌ساله، هفت‌ساله، پنج‌ساله، سه‌ساله یا... دچار سرطان خون، استخوان، معده، کبد یا... هستند و زنده هم نمی‌مانند، برای این شیرهایی است که پر از مواد شیمیایی است که می‌دهند به بچه‌ها. مادر بیچاره شیر می‌دهد ولی مادر این چیزها را که خورده است بیش از حد معمول کود شیمیایی به آن داده‌اند و این باعث ضرر به بچه می‌شود. بچه مگر چه قدر طاقت دارد؟! نیروی دفاعی بدنش و تمام گلبول‌های سفیدش از بین می‌رود و دیگر نیروی دفاعی ندارد و سرطان می‌کشد او را.

یا مثلاً جنس‌های تقلبی؛ زعفران علف است، علف ناجوری هم هست اما نشستند و اینقدر زیبا آن را بریده‌اند و رنگش کردند و نخ به آن بسته‌اند که زعفران فروش‌های هفتاد-هشتاد سال کاسبی کرده سخت می‌توانند بفهمند که این زعفران نیست. یا مثلاً شیرخشک‌های خارجی را شیرش می‌کنند، دوغش می‌کنند، ماستش می‌کنند و انواع بیماری‌ها را هم برای مردم به ارمغان می‌آورند. یا این افزودنی‌هایی که به اجناس می‌زنند برای ماندگاری‌اش، یا بعضی از این مواد غذایی که این جوان‌ها چه زن و چه مرد می‌روند و صف می‌کشند برای خوردنش، البته یکی دوبار من دیدم که تلویزیون گفت نخورید اینها را چون سرطان‌زا است. عجیب است که پیغمبر ﷺ می‌فرمود خوردن غذای بیرون مکروه است، منفور است، نخورید، خودتان در خانه‌تان خیلی بهتر غذای سالم می‌توانید برای خودتان و برای زن و بچه‌تان تامین کنید.

اگر درباره حرام مته لای خشخاش بگذاریم^۱، خدا می‌داند چه خبر است؟! در قیامت چه بازار عجیبی است؟! چه بازار عجیبی است که یک کشاورز را بیاورند و بگویند که جناب

۱. کنایه از موشکافی بسیار کردن؛ چیزی را بی‌اندازه پیگیری کردن.

عالی، قاتل هشت هزار زن و مرد و بچه هستی! او بگوید من یک مورچه را هم نکشتم! پرونده دروغ است! برای من نیست! اما به او بگویند: این سم‌هایی که اضافه دادی به درخت، این کودهای شیمیایی که بیشتر دادی که جنس‌هایت بزرگ بشود و بیشتر بفروشی، اینها باعث این شد که این هشت هزار بنده من نابود شوند و تو قاتل هستی.

هر کسبی یک جور حرام دارد، این را من دیده‌ام! کی دیده‌ام؟ فکر کنم کلاس سوم مدرسه بودم، کنار منزل ما یک منزل خیلی بزرگی بود که صاحب این منزل گوسفند فروش بود، حالا آن وقت‌ها من نمی‌فهمیدم این کاری که دارد می‌کند، برای چه دارد این کار را می‌کند؟ مثلاً صدتا گوسفند را در یک روز می‌آوردند و این صدتا گوسفند را دو روز گرسنه نگه می‌داشت، روز سوم که روز فروشش بود، گونی گونی نمک می‌آوردند و در سینی خالی می‌کردند، این گوسفندهای گرسنه نمک زیادی می‌خوردند، بعد هم تشنه‌شان می‌شد و آب می‌خوردند و همان وقتی که نمک می‌خوردند و آب می‌خوردند هفت-هشت کیلو به آنها اضافه می‌شد، اینها را به عنوان گوشت گوسفند می‌فروختند، یعنی گوسفند زنده را در ترازو می‌گذاشتند در حالی که ده کیلویش آب بود و نمک! خب این پول حرام است، مردم دارند گوشت می‌خرند نه آب و نمک! و این کار را الآن هم دارند می‌کنند.

آنچه که پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام و قرآن در باب کسب مادی برای ما تقریر کردند و رقم زدند، از روی محبتشان به ما بوده که ما دچار لقمه حرام نشویم، همین.

حکایتی از آیت‌الله‌العظمی «آخوند همدانی» در اجتناب از حرام

مرحوم آیت‌الله‌العظمی «آخوند همدانی» -واقعاً آیت‌الله‌العظمی بود.- که من زیاد می‌رفتم همدان خدمتشان، خیلی محبت داشت به من، لطف داشت ایشان، می‌فرمودند: من یک شب خواب دیدم که یک نفر از در اتاق وارد شد-در عالم خواب شناختمش-، نشست و به من گفت که سهم امام را آوردم، قبول کن، در یک بقچه پر بود، گفت: گره بقچه را که باز کرد، من دیدم یک تعدادی مار و عقرب هیولا و هولناک از بقچه ریختند بیرون، من از ترس پریدم از خواب.



بعد نماز صبحم را خواندم و صبحانه‌ام را خوردم و رفتم به مدرسه و درس دادم و ساعت ده برگشتم به خانه و دیدم درب اتاق باز شد، همان شخصی که دیشب دیده بودمش با بقچه آمد داخل، تا نشست به او گفتم: آقا! من در همدان خرجی ندارم، طلبه‌های من هم آدم‌های قانعی هستند، آن مقدار حقوقی که باید به آنها بدهم هم می‌رسد، من به این پول شما احتیاج ندارم و وادارش کردم که آن را بردارد و ببرد.

پول حرام آتش است، مار است، عقرب است، ای کاش همه این کارخانه‌دارها، کاسب‌ها، کشاورزها، می‌فهمیدند. اما نمی‌آیند گوش بدهند! اگر بیایند عوض می‌شوند، خوب می‌شوند و از بار عظیم قیامت راحت می‌شوند.

جلسه هشتم

خداوند نتیجه عمل مومنان را

زیاد می‌کند

اعمال انسان در کارنامه او ثبت می‌شود

از دیدگاه اسلام که مجموعه‌ای از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است هر کار مثبتی، هر کار محبوبی و هر کار مشروعی در پیشگاه مقدس پروردگار تجارت حساب میشود و این تجارت تجارته‌ای است که خسارت ندارد و سودش محدود نیست؛ چرا که طبق آیات قرآن در آیات مختلفی در پرونده انسان ثبت می‌شود و این عمل ثبت شده در قیامت در برابر انسان عمل‌کننده حاضر می‌شود. ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا﴾^۱.

برخی از وعده‌های خداوند به مومنین

ما در قرآن مجید می‌بینیم که پروردگار عالم در بسیاری از سوره‌ها وعده داده که عمل بندگان مومنین را پاداش دهد، پاداش عمل بندگان مومن یک دانه‌اش نه کلس، بهشت است، یک پاداش ﴿رضوان﴾^۲ است فرق می‌کند با بهشت، یک پاداش «اضافه فضل» است که در چند سوره به این اضافه فضل اشاره شده است و... این پاداش در یک مکانی به انسان عنایت می‌شود، در محلی که اسم آن خانه و محل به تعبیر خود قرآن مجید «جنت» است، این محل دائمی است و کل پذیرایی از انسان در

۱. آل عمران: ۳۰.

۲. آل عمران: ۱۵ و ۱۶۲ و ۱۷۴، مائده: ۲ و ۱۶ و...



این محل هم دائمی است، یعنی هم خانه دائمی است و هم نعمتهایی که در آن خانه قرار داده شده. این که گفته می‌شود عمل معقول عمل مثبت ضایع نمی‌شود تباه نمی‌شود همین است؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

خداوند اعمال مومنان را زیاد می‌کند

وجود مقدس او اهل تباه کردن زحمات بندگانش نیست، این زحمات مثبتی که بندگانش می‌کشند را هم حفظ می‌کند و نابود نمی‌شود در این عالم و هم این عمل انجام گرفته را خودش رشد می‌دهد، ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾^۲، این جمله نزد ادیبان عرب، «متکلم مع الغير»^۳ است و «مضارع» است و ریشه لغوی‌اش هم «زَادَ-يَزِيدُ» است به معنی زیاد کردن.

ما در بیست و چهار ساعت هفده رکعت نماز می‌خوانیم، در یک ماه مبارک رمضان سی روز را روزه می‌گیریم یا مثلاً صد تومن یا پانصد تومن یا یک میلیون تومن یا... در راه پروردگار عالم هزینه می‌کنیم، اما در قیامت وقتی که با عملمان روبرو می‌شویم، طبق این آیه شریفه می‌بینیم که آن عمل اضافه شده، ما هفده رکعت نماز خوانده‌ایم اما نتیجه این هفده رکعت دائمی شده «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ» مردمی که در این دنیا هر کاری می‌کنند و هر قدمی برمی‌دارند به نیت آباد شدن آخرتشان برمی‌دارند، حتی به اندازه یک آب خوردن، یک غذا خوردن، یک لباس پوشیدن، یک خوابیدن برای استراحت یا... تمام را گره می‌زنند به نیت پاک و می‌گویند که این کارها را ما انجام می‌دهیم اما نه برای لذت خودمان، بلکه ما می‌خواهیم رضایت مولایمان را جلب کنیم و آخرتمان را آباد کنیم، با این نیت وقتی وارد عمل می‌شوند من عمل آنها را اضافه می‌کنم.

۱. توبه: ۱۲۰.

۲. شوری: ۲۰.

۳. یعنی زیاد می‌کنیم.



نمونه‌ای از زیاد شدن نتیجه عمل انسان در دنیا

حتماً از این مطلب تعجب هم نمی‌کنید، چون جای تعجب ندارد، یعنی حرفم این نیست که تعجب نمی‌کنید چون پروردگار در آیه سوره شورا می‌فرماید من اضافه می‌کنم پس حرف خدا را گوش بدهیم، قبول کنیم و باور کنیم؛ چون در قرآن هست و ما اهل ایمان هم که تردیدی در قرآن نداریم، نه! از این طریق نمی‌خواهم بگویم یعنی نمی‌خواهم بگویم شما اضافه شدن اعمال خوبتان را باور می‌کنید چون فرموده پروردگار است! بلکه ما همیشه اضافه کردن را که فقط هم کار خداست کار هیچ کس دیگری نیست با دو چشم سرمان می‌بینیم، یعنی می‌بینیم که مثلاً در دهان، در شهرمان، در منطقه آباواجدادیمان یا... یک کشاورزی که ممکن است پدرمان بوده، پدربزرگمان بوده، همسایه دهان بوده یا... می‌آید و یک عدد دانه سیاه رنگ دستش است به اندازه یک بند انگشت، خاک زمین را کنار می‌زند و این دانه سیاه را می‌اندازد داخل خاک و رویش خاک می‌ریزد و چهار سال بعد ما می‌بینیم که همین دانه سیاه تبدیل به یک درخت زیبای سیب شده و بعد از چهار پنج سال سیصد-چهارصدتا سیب می‌دهد. یک خورده جلوتر که می‌رود می‌شود چهارصد-پانصدتا سیب. همینطور دانه بسته پرتقال را، نارنگی را، یک عدد گردو را می‌دهد به خاک و بعد از بیست سال یک درختی می‌شود با ده هزار گردو، چند هزار برگ، تنه به آن با عظمتی، شاخه‌های فراوان و...

این همان اضافه کردنی است که خدا در قرآن می‌فرماید، یعنی کل اعمال خوب بنده‌اش را تشبیه به زراعت کرده است. «حرث» با «ث» یعنی کاشتن و با «سین» یعنی نگهبان، آیه می‌فرماید و البته این حقیقت آیه جلوی چشممان است، تمام نباتات، گیاهان، درختان، گل‌ها و... ابتدای کار یا حبه بوده یا دانه که در قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾^۱، شما این دانه در بسته بسیار کوچک در پنهان زمین می‌کارید و کسی هم نمی‌داند، شما هیچ کار دیگری از دستتان بر نمی‌آید، فقط می‌کارید و یک مقدار آب هم پایش می‌دهید،



چه کار دیگر می‌کنید؟ کدام‌هایتان زیر زمین این دانه را می‌شکافید که از یک طرفش ریشه برود پایین از یک طرف ساقه بیاید بالا؟

شگفتی خلقت خداوند در آفرینش گیاهان

دو کار می‌کند این دانه غیر از اینکه دارد اضافه می‌شود، دو کار مختلف هم می‌کند؛ از یک طرف ریشه می‌رویاند به سمت پایین با اینکه طبیعتاً هر چه را که می‌کارند، جاذبه زمین کل‌اش را باید بکشد به طرف عمق اما خداوند اینقدر قدرت به این دانه در بسته داده که جاذبه زمین را دفع می‌کند و می‌گوید اینیک قسمت من را که آزاد می‌گذارم تا ببری به سمت پایین ریشه‌ام است، یک قسمت دیگرم را که تنه و ساقه‌ام است، برخلاف قدرت جاذبه تو که همه چیز را به طرف خودت می‌کشی، من می‌برم به طرف آسمان. چه قدر این ریشه قدرت دارد؟! شما به هر شکلی که می‌خواهی بپر به سمت بالا اما زمین می‌کشدت پایین، شما هر چه را می‌خواهی بینداز بالا اما زمین می‌کشد به طرف خودش. اما در مقابل دانه نباتی وقتی که می‌خواهد ساقه‌اش را بدهد بالا کره به این با عظمتی با جاذبه‌اش مغلوب آن است، محکوم است و ساقه می‌آید به سمت بالا، حالا جاذبه هر چه قدر می‌خواهد باشد.

شگفتی آفرینش خداوند در چشم انسان

البته از این تضادها در عالم فراوان است که ما توجه به آن نداریم، ما خبر نداریم، ما دقت نمی‌کنیم، ما نگاه نمی‌کنیم، شما همه می‌دانید، آنهایی که مدرسه درس خوانده‌اند می‌دانند، آنهایی هم که مدرسه نبودند بالاخره از بچه‌هایشان شنیده‌اند که آب در همه جای کره زمین در دمای نود و هشت درجه می‌جوشد، دمای پنجاه درجه نصف جوش است ولی باز هم نمی‌شود بدون قاطی کردن آب سرد آدم زیر آبی که پنجاه درجه داغ شده شیر را باز کند و دوش بگیرد. پنجاه درجه هم در طاقت ما نیست.



در خیلی از مراکز ایران در تابستان گرمای هوا از پنجاه درجه بالاتر است، مثل «شهاداد»^۱ کرمان که من با امام جمعه‌اش صحبت می‌کردم، او می‌گفت که در کره زمین برای کل دانشمندان ثابت شده که گرمترین نقطه زمین در تابستان ایران شهرداد کرمان است، از پنجاه درجه هم بالاتر می‌رود. اگر کاسه آب را بگذارند روی زمین، نزدیک به بخار شدن می‌شود و اگر نیابند سراغش در پنجاه دو و سه و چهار درجه یواش یواش بخار می‌شود و کاسه خشک می‌شود.

و هر آبی در کره زمین در نقطه صفر یخ می‌زند، شما همه در خانه‌هایتان یخچال دارید، بیشتر یخچال‌ها را در دمای زیر صفر درجه تنظیم می‌کنند و در آن آب یخ می‌زند. حال مگر آب‌های کره زمین در جوش آمدن و در یخ زدن فرق دارند؟! آب آب است، تمام آب‌های کره زمین ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، یعنی ما آبی در عالم نداریم که ترکیبش غیر از این باشد، همه جای زمین آب از پنجاه به بالا چنان داغ می‌شود که بخار می‌شود و در نقطه صفر هم یخ می‌بندد.

آنهایی که در شهرداد زندگی می‌کنند در اول خرداد تا آخر مرداد که گرمترین نقطه کره زمین است و آنهایی که در همدان و اراک زندگی می‌کنند که زمستان گاهی سرما بیست درجه زیر صفر است و در مناطق روسیه گاهی سرما چهل درجه زیر صفر هم می‌رسد ولی مردم در آنجاها زندگی می‌کنند! چه شده که چشم همه مردم که آب دارد در شهرداد آب چشمشان بخار نمی‌شود که تمام شود و در همدان و اراک آب چشم یخ نمی‌زند؟! آب که آب است! چه کسی دارد در این عالم کارگردانی می‌کند؟ چه کسی پشت کارهای جهان است؟ یعنی قانون، قانون است! قانون یخ زدن آب در صفر درجه در همه جا حاکم است و قانون بخار شدن آب در پنجاه درجه به بالا هم در همه جا حاکم است، چه کسی به این قانون گفته به چشم بندگان من کار نداشته باشید؟! حالا در این بندگان چه قدر عرق‌خوار و زناکار و رباخوار و ظالم و امثال او باما و آل صعود و پستتر از سگ و خوک هست؟! ولی خداوند به این قانون می‌گوید که سراغ آب چشم بندگان من نرو! نه در سرما نه در گرما.

۱. شهاداد با نام تاریخی خبیص و جمعیت ۲۴۰۰۰ نفری، در ۷۰ کیلومتری شمال شرق کرمان، در حاشیه باختری لوت مرکزی قرار گرفته‌است و بزرگ‌ترین بخش استان کرمان به‌شمار می‌رود.

این خدا که جلوی چشم همه ما همه چیز را دارد نشان می‌دهد، خب اگر نمونه یک چیزی از این همه چیز را در قرآن بگویید که ما با چشم خودمان هم دیده‌ایم، چرا باور نکنیم؟! وقتی ما یک دانه گردو را می‌دهیم به زمین و ده سال بعد تبدیل به یک درخت می‌شود و سالی بیست هزار گردو به ما می‌دهد، چرا باور نکنیم که در سوره شوری می‌گوید اگر شما هفده رکعت نماز بکارید، سی روز روزه بکارید، دوتا قطره اشک چشم بکارید یا... من از همان وقتی که انجام دادید شروع می‌کنم به زیاد کردن؟ ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾^۱.

ادامه بحث؛ خداوند اعمال مومنان را زیاد می‌کند

خداوند می‌فرماید وقتی وارد قیامت می‌شوید می‌بینید که اعمال چهل - پنجاه ساله‌تان را که هم عمرتان محدود بوده و هم اعمالتان محدود بوده را تبدیل کرده‌ام به یک محصول دائم تمام نشدنی و ابدی و «خالدین فیها». قبول کردن این حرف که تعجب ندارد! جلوی چشم ما که دائم دارد یک چیز را دو برابر می‌کند، دو برابر را سه برابر، سه برابر را چهار برابر، چهار برابر را پنج برابر و... مثلاً یک دانه گردو را می‌رساند به ده هزارتا، یک دانه داخل سیب را که می‌کارند جلو چشم ما تبدیلش می‌کند به دوهزارتا سیب، یک دانه آلبالو را تبدیل می‌کند به پنج هزار آلبالو و... اینها که اول کار یک دانه بوده! چه تعجبی دارد؟! من از هیچ آیه قرآن تعجب نمی‌کنم، یعنی اصلاً برایم شگفت‌آور نیست، چون نمونه‌های این مسائل معنوی را در مسائل مادی می‌بینم.

خداوند می‌فرماید عمل بنده‌ام را تباه نمی‌کنم، ضایع نمی‌کنم، محدود هم نگهش نمی‌دارم، بلکه عمل معقول و مشروع بنده من مانند دانه گیاهی است که در فضای قبولی من و رضایت من پاشیده و من این عمل را برای او دائم اضافه می‌کنم.

این آیه چه آیه فوق العاده‌ای است! ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾^۲، برای پروردگار هم فرقی نمی‌کند که عمل من اندک باشد یا عمل من بسیار باشد، من پنج



۱. شوری: ۲۰.

۲. شوری: ۲۰.

تومن امشب که شب جمعه است در راه خدا بدهم - یعنی مثلاً به تناسب درآمد که بیشتر هم ندارم. - یا یک میلیون تومن یا ده میلیون تومن یا... در پیشگاه خداوند هیچ کدامش گم نمی‌شود. خداوند متعال اینطور نیست که اعمال کوچک ما را از چشم بیاندازد و روز قیامت بگوید بنده من چهل-پنجاه هزار بار در راه من صدقه دادی ولی قابل ملاحظه نبود و چیزی نبود! اصلاً در قاموس رحمت پروردگار این مساله وجود ندارد که چیزی نبود! نه برای او چیزی هست، این هم مدرک قرآنیش؛ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۱، خداوند می‌فرماید که ای بنده من! اگر عملت به وزن دانه ارزن باشد و عملت خوب هم باشد من در قیامت این عمل به وزن دانه ارزن را به صورت اضافه شده و به شکل بهشت به تو برمی‌گردانم.

حتی اعمال کم انسان هم در نزد خدا حساب می‌شوند

آیه‌ای در آخر سوره مبارکه مزمل است که خیلی آیه عجیبی است و خواندن دارد، بعد از منبر اگر اینجا وقت شد بخوانید و اگر نه، در منزلتان یا در مغازه‌تان این آیه را بخوانید. یکی از آیات مفصل قرآن است ﴿وَمَا تَقْدُمُوا إِلَّا أَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَحِدُّوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲، هر چیزی که قبل از خودتان به آن عالم بفرستید، هر چیزی چه کم، کوچک، زیاد، بزرگ، عمل روزانه، عمل در دل خلوت شب یا... مثلاً بیدار شدی یا حتی از رختخواب بلند هم نشدی، مثلاً یاد شش تا گناه در شصت سال پیش افتادی و از دو گوشه چشمت دو قطره اشک از ناراحتی بیرون آمد و خوابت برد، این قطره اشکت در این نظام عالم نه گم می‌شود، نه نابود می‌شو و نه تباه می‌شود. من این کار خیرت را در روز قیامت نزدت حاضر می‌کنم، به صورت یک طرف از بهشت که ابدی است و می‌گوییم این همان یک قطره اشکی بود که آن نیمه شب بیدار شدی و به یاد من و برای عذرخواهی از من از چشمت جاری شد.

۱. زلزله: ۷.

۲. مزمل: ۲۰.

یک نگاه با محبت که آدم بکند نزد خدا محفوظ است، یک کلمه با محبت هم محفوظ است، یک عمل خیر که کم باشد، حتی خیلی کم هم محفوظ است، مثلاً یک نخ را دادی به دست یک کسی که یک چیزی را می‌خواست ببندد و نداشت، نخ هم نخ قرقره بود، پیش تو ده سانت نخ بود و گفتی: آقا! این پیش من مانده، آن را بگیر و آن چیزی را که می‌خواهی گره بزنی را گره بزنی، این نزد خدا محفوظ است.

هیچ چیز نزد خدا از بین نمی‌رود و کم نمی‌شود، بلکه خداوند می‌فرماید که من عمل تو را حفظ می‌کنم و غیر از حفظ کردن آن را اضافه هم می‌کنم. ما هم سه خودش قسم. این لطفش را اصلاً نمی‌توانیم عمیقاً درک کنیم، نمی‌توانیم عمیقاً بفهمیم، بعد هم خودمان را محاسبه می‌کنیم، همه‌مان را می‌گوید، چه من و چه شما فرقی ندارد، نگاه به من و به امثال من نکنید که یکی دو روزی در قم درس خوانده‌ایم، نه، من و همه شما در برابر عظمت پروردگار هیچ هیچ هیچیم اما با ما چه می‌کند؟!

لطف و محبت خداوند به بندگانش

گاهی من شنیده‌ام که اولیاء خدا می‌گویند که محبت و لطف خدا دارد ما را می‌کشد، آنهایی که یک خورده می‌فهمند و یک خورده درک می‌کنند می‌گویند که ما نسبت به او چه کسی هستیم که اینقدر در قرآن به ما احترام می‌گذارد؟! اینقدر برای عمل ما گرچه به وزن دانه ارزن باشد ارزش می‌دهد؟!

خداوند خودش باغبانی اعمال ما را بر عهده می‌گیرد چون کسی دیگر نمی‌تواند این کار را بکند، خودش عمل را اضافه می‌کند. در این گیر و دار هم یک وقت آدم خودش است و او، و می‌گوید: ای محسن! ای لطیف! ای رحیم! ای کریم! اگر من چهارتا کار خوب کردم آن را حساب نمی‌کنم، در برابر گناهانم از تو خجالت‌زده‌ام، -روایات و آیات را ببینید، این چیزی که من می‌گویم متکی به آیات و روایات است. - خداوند در برابر گفته این شخص می‌گوید: تو خجالت‌زده‌ای؟! همین که آمدی گفتی خجالت‌زده‌ام و اقرار کردی به این که بد کردم، از تمامش گذشتم، بخاطر اقرار تو گذشت می‌کنم!



چرا با ما اینگونه معامله می‌کند؟ برای اینکه می‌گوید که بنده من ضعیف است، بنده من بی‌قدرت است، من که نمی‌توانم با بنده‌ام وارد جنگ شوم، او توانی ندارد، بنده من توانی ندارد، البته حرف‌های دیگری هم در اینجا وارد شده که بدتر آدم را می‌کشد، در روایت آمده است؛ عبد بین خودش و خدا گناهش سنگین است، -کاری به گناهان مالی ندارم، آنها را باید آدم برود و با صاحب‌هایش تسویه حساب کند، گناهان بین خودش و خداوند منظور است که کاری به مردم نداشته- و می‌گوید که بد کردم و خجالت‌زده‌ام و در این بین ملائکه می‌بینند که خداوند عکس‌العملی نشان نداد و تعجب می‌کنند! خداوند فکر ملائکه را رد می‌کند و می‌گوید من اگر عکس‌العملی در مقابل ناله‌اش نشان ندادم چون بارش سنگین است، بار دوم که عبد به درگاه الهی می‌رود، خداوند به ملائکه می‌گوید که کاری به کارش ندارم، ولش کنید، یعنی نمی‌بخشمش. بار سوم که می‌رود -بار سوم ممکن است در یک ساعت یا حتی در نیم ساعت انجام بگیرد،- خطاب می‌رسد؛ «یا مَلَائِكَةُ! قَدْ اسْتَحْيَيْتُمْ مِنْ عَبْدِي» من دیگر از بنده‌ام حیا می‌کنم، سه بار آمده! جوابش را ندهم؟! رحمت خداوند این است، اقرار که کاری ندارد! زحمتی ندارد!

جلسہ نم

علاقہ معصومین علیہم السلام بہ توبہ و

معنی توبہ آنها

اشاره به مطالب گذشته

هر عمل مثبتی را که انجامش را چه واجب چه غیرواجب خداوند از بندگانش خواسته و هر عمل مثبتی را که همه انبیاء خدا ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ از مردم خواستند که انجام بدهند، خداوند متعال در قرآن مجید در سوره فاطر و در سوره صف این عمل را برای بندهاش تجارت به حساب آورده، تجارتی که ضرر در آن نیست، یعنی در این تجارت به روی خسارت، به روی ضرر برای ابد بسته است، تجارتی است که سود دارد، منفعت دارد و منفعتش هم ابدی و همیشگی است.

توبه از بهترین اعمال است

یکی از زیباترین و بهترین اعمالی که خود او به بندگانش پیشنهاد کرده و منافع دنیایی و آخرتی اش را کسی نمی تواند حساب کند و خیلی هم عمل نشاط آوری است، یعنی اگر کسی به حقیقت این عمل را انجام دهد انگار از بیماری شفا پیدا کرده و درمان شده، توبه است. اینقدر این عمل با منفعت و اینقدر خوب است که همه انبیاء خدا ﷺ، ائمه طاهرين ﷺ و اولیاء الهی به این عمل عشق می ورزیدند، این طایفه معصوم بودند، گناه نداشتند، خطا نداشتند، معصیت نداشتند، ولی اهل توبه بودند. امیر المومنین ﷺ به یک جوانی فرمود: توبه مرتبه بالاترین و والاترین بندگان پروردگار است.



توبه معصومین بخاطر چیست؟

ممکن است کسی بپرسد که آنها که کاملاً معصوم بودند، پاک بودند و خطا نداشتند، برای چه توبه می‌کردند؟ آنها گناه خودشان را تمام عبادات خودشان حساب می‌کردند که لایق حریم مقدس پروردگار عالم نیست، گرچه عبادت آنها کامل بود و جامع بود ولی می‌گفتند: این عبادت که از بنده‌ای مثل ما صادر شده چه نسبتی با عظمت پروردگار عالم و وجود بی‌نهایت او و حضرت او که صاحب همه کمالات است دارد؟! انگار در این زمینه تقصیر دارند، تقصیر یعنی کوتاهی، برای همین که عبادات خودشان را نسبت به وجود مقدس او اینگونه حساب می‌کردند، یعنی این که می‌گفتند: ما کوتاهی کرده‌ایم و برای این کوتاهی توبه می‌کردند، استغفار می‌کردند.

سیره پیامبر ﷺ در ارتباط با توبه

پیغمبر اکرم ﷺ اینقدر عاشق استغفار و درخواست آمرزش بود که در روایاتمان نوشته‌اند: حداقل روزی هفتاد بار با آن زبان الهی‌شان، با آن قلب ملکوتیشان، استغفار می‌کردند.^۱

حکایت درخواست امام حسین علیه السلام برای تعویق جنگ بدلیل

علاقه او به توبه

خیلی عجیب است که عصر تاسوعا عمر سعد به لشکرش گفت: ما زیاد نباید معطل شویم، ما سی هزار نفریم و اینها هفتاد نفر هستند! همین الآن جنگ را شروع کنید، این هفتادتا مرد را بکشید، زنانشان را هم به اسارت بگیرید، چادرهایشان را هم دیگر نمی‌خواهد جمع کنید، بار بردارید تا ببریم به کوفه بلکه آتش بزنید! به جارچی گفت جار بزن که لشکر آماده حمله شود.

۱. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ». مستدرک

الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۳۷۵.



این داستان را مرجع بزرگ شیعه و فقیه کم نظیر مکتب اهل بیت علیهم السلام «شیخ مفید»^۱ در کتاب «ارشاد»^۲ نقل می کند، می گوید: وقتی جارچی داد زد که آماده حمله باشید، زینب کبری علیها السلام صدا را که شنید، آمد که به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام خبر دهد، دید که امام علیه السلام بیرون خیمه خودش روی زمین نشسته اند و سر مبارکش را روی زانو گذاشته اند و خواب هستند.

زینب کبری علیها السلام پیش خودش گفت که چون کار خیلی کار سنگینی است و می خواهند یکپارچه به ما حمله کنند، من ایشان را بیدار کنم. بالای سر حضرت علیه السلام ایستاد و خیلی آرام حضرت علیه السلام را صدا زد.

خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی حضرت علیه السلام را می خواستند از بچگی اش صدا بزنند، با این جمله صدا می زدند؛ یا ابا عبدالله! وقتی زینب کبری علیها السلام آرام فرمودند یا ابا عبدالله! امام علیه السلام سر مبارکش را از روی زانو بلند کردند و قبل از اینکه زینب کبری علیها السلام به حضرت علیه السلام خبر بدهد، امام علیه السلام فرمودند: خواهر من! داشتم خواب می دیدم، یک خواب دوپرده ای را؛ در یک پرده خواب دیدم که تمام درهای عالم بالا باز است، -این را یقین بدانید که تمام درهای عالم بالا به روی مردم مومن همیشه باز است مگر اینکه خدایی ناکرده خود آدم باعث شود دری را یا درهایی را ببندد که این باز بودن تمام درها به صورت جهت معنوی اش هم در قیامت باز است ﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَاتَتْ أَبْوَابًا﴾^۳، - و دیدم که تمام ملکوتیان متوجه به من هستند و دارند به من می گویند که یا حسین! ما منتظریم، بشتاب.

۱. ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶ یا ۳۳۸-۴۱۳ ق) مشهور به شیخ مفید و ابن المعلم، متکلم و فقیه و از چهره های برجسته شیعه در جهان اسلام در قرن چهارم هجری قمری بود. گفته اند او فقیهی بود که روش جدیدی در اجتهاد ارائه نمود و متکلمی بود که در علم کلام بسیار متبحر بوده و مکتب کلامی شیعه را توسعه داد.

۲. این کتاب در تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام است که شیخ مفید با توجه به روایاتی که در اختیار داشته، آن را نگاشته است. شیخ مفید در این کتاب به فضایل اهل بیت علیهم السلام و یاران آنان نیز اشاره دارد.

۳. انبیاء: ۱۹.

این پرده‌ای از خواب که تمام شد پرده دوم شروع شد، دیدم در یک بیابانی تنها مانده‌ام، یک سگ قوی هیکل که دچار مرض «بَرَص» (بیماری پوستی) بود و دوتا دندان‌های جلوی دهانش هم از بقیه دندان‌ها بیرون زده بود، این سگ به شدت خیز برداشت برای حمله کردن به من که تو من را بیدار کردی.

ای خواهر! آن پرده اول که برایت معلوم است، ملکوتیان ملکوتیان را می‌خواهند:

ذره ذره کان در این عرض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهریاست
نوریان مر نوریان را طالبند ناریان مر ناریان را جاذبند

ملکوتیان ملکوتیان را می‌خواهند و جهنمیان هم جهنمیان را

معلوم است هر کسی از نظر دل، از نظر ایمان، اخلاق، عمل صالح و... در صف انبیاء علیهم‌السلام باشد، انبیاء علیهم‌السلام هم طالب او هستند، ائمه علیهم‌السلام هم طالب او هستند، براساس همین حقیقت که حاکم در همه عالم خلقت است که جنس مایل به جنس خودش است؛ هیچ وقت آهن‌ریا طلای بیست و چهار عیار را جذب نمی‌کند ولی یک میخ افتاده روی زمین را به شدت جذب می‌کند، چون بین آهن‌ریا و آهن در ذات خلقتشان تناسب هست ولی بین آهن‌ریا و طلای بیست و چهار عیار بیگانگی کامل است تناسبی نیست جذبش نمی‌کند.

آنهایی که در تاریخ امت اسلام، حسینی بار آمدند، فاطمی بار، آمدند علوی بار آمدند، در حد ظرفیت خودشان، ما را دعوت نکردند که زنان ما هم‌وزن صدیقه کبری علیها‌السلام شوند و مردان ما هم‌وزن امام صادق علیه‌السلام، نه، ما را دعوت کرده‌اند و گفته‌اند: انبیاء علیهم‌السلام و چهارده معصوم علیهم‌السلام امام شما هستند، به نفع شما و به آخرت شما هستند، شما را دعوت می‌کنیم در همه برنامه‌های زندگی ماموم این امامان باشید، به ما نگفته‌اند که بیا و امام، هیچ وقت محراب نبوت و محراب ولایت را نمی‌دهند دست ما، به ما می‌گویند که بیایید و به پیغمبران علیهم‌السلام و ائمه طاهرین علیهم‌السلام اقتدا کنید و در این اقتدا کردن در دنیا و آخرت نعمت خدا بر شما کامل می‌شود.



به هر حال معلوم است که ملکوتیان در زمین هم‌رنگ‌های خودشان را صدا می‌زنند و آنها را دعوت می‌کنند، در قیامت هم همینطور است، لذا ما در قرآن می‌خوانیم که پروردگار می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾^۱، در روز قیامت تمام انسان‌ها را ما به امامشان دعوت می‌کنیم و می‌گوییم هر کسی در این محشر امامش فرعون بوده، نمرود بوده، یزید بوده، معاویه بوده، مامون و هارون بوده یا... امامش هست، برود سراغش و هر کسی هم امامش امیر المومنین علیه السلام بوده، ابراهیم بوده، یوسف بوده، مسیح بوده، پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده یا... آنها هم اینجا حاضرند، جدا شوند صف‌ها، بروند سراغ آنها، مجرمین کل‌شان با امامانشان قرار می‌گیرند ﴿وَأَمَّا زُورُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ﴾^۲، و مومنین هم با امامانشان قرار می‌گیرند.

اگر کسی در دنیا با اهل بیت علیهم السلام باشد در آخرت هم با آنان است

یک پیرمردی عصا به دست وارد مجلس امام صادق علیه السلام شد، این روایت را مرحوم «فیض»^۳ در کتاب «شافی» و کتاب دیگرشان «وافی»^۴ و مرحوم «کلینی»^۵ هم در «کافی»^۶ نقل

۱. اسراء ۷۱

۲. یس ۵۹

۳. محمد مشهور به ملا محسن و ملقب به فیض در چهاردهم ماه صفر سال ۱۰۰۷ ق. در یکی از معروف‌ترین خاندان علم، عرفان و ادب، که سابقه درخشان آنان به حدود چهار قرن می‌رسد در کاشان به دنیا آمد.

۴. «الوافی»، به زبان عربی، اثر فیض کاشانی، اولین جامع حدیثی در دوره متاخران می‌باشد. مؤلف، برای نوشتن این اثر سترگ، نه سال و یک ماه وقت گذاشته و در سال ۱۰۶۸ ق، آن را به اتمام رسانده است.

۵. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، معروف به «کلینی» یا «شیخ کلینی» است. وی از مشهورترین دانشمندان فقیه و محدث نامی و بزرگان شیعه در زمان غیبت صغرا است و در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری از بزرگ‌ترین محدثین شیعه به شمار می‌رفت.

۶. کتاب کافی از قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های روایی شیعه می‌باشد که در عصر غیبت صغری نگاشته شده است. این کتاب توسط یکی از برجسته‌ترین روات و فقهای شیعه نگاشته شده است که تا کنون مانند آن نگاشته نشده و در طول بیش از هزار سال پیوسته مورد توجه و عنایت خاص علما و فقهای شیعه قرار داشته و بزرگان شیعه در منابع مهم روایی و تألیفات ارزشمند خود به آن استناد نموده‌اند.

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

می‌کند، جا نبود، پر بود مجلس، به ما دستور داده‌اند که وقتی وارد یک مجلس می‌شوید، هر کجا جا هست همان جا بنشینید، پیرمرد قد خمیده یک نگاهی به مجلس کرد و دید جا نیست، آمد بنشیند کنار کفش‌ها که امام صادق علیه السلام جا باز کردند و فرمودند: بیا پیش من، از راه دور آمده بود و کنار حضرت صادق علیه السلام نشست. حالا آن شخص چه کسی بود که امام صادق علیه السلام به احترام پیرمرد کلامشان را قطع کردند؟!

دیدند که این پیرمرد آرام آرام از پهنای صورتش دارد اشک می‌ریزد، امام صادق علیه السلام فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: یا ابن رسول الله! قدم خمیده شده، اعضا و جوارح سست شده، مرگ کنارم قرار گرفته، برای بعد از مردنم گریه می‌کنم که تکلیف من، وضع من چه خواهد شد؟!

امام علیه السلام جلوی همه مردمی که داخل جلسه بودند، فرمودند: آیا شیعه ما هستی؟ گفت: کاملاً، یا ابن رسول الله! من نود سال است از زمان پدرتان امام باقر علیه السلام، زین العابدین علیه السلام تا الان اصلاً از جاده شما منحرف نشده‌ام، فرمود: من به تو حق نمی‌دهم که گریه کنی! چون بعد از مردنت با مایی، آنجا نه غربت داری، نه فشار قبر داری، نه تاریکی داری، نه مشکل داری، نه رنج داری، نه غصه داری، برای چه گریه می‌کنی؟! گفت: یا ابن رسول الله! هر کسی در دنیا با شما باشد آنجا هم با شماست؟ فرمود: بله، هر کسی با ماست، آنجا هم با ماست، آرام شد، شاد شد و بلند شد و سر حضرت صادق علیه السلام را بوسید و گفت چه آرامشی به من دادی! چه طور خیال من را راحت کردی!

نمونه‌ای توبه حقیقی شخص گناه‌کار

یک دوستی داشتیم که من با یکی دیگر از دوستانم خیلی با او صمیمی بودیم، این شخص در جوانی هایش -اینجور تعبیر بکنم بهتر است- خیلی آدم شری بود، در حدود سن چهل و پنج یا پنجاه سالگی‌اش به طور اتفاقی در یکی از این جلسات ابی عبدالله علیه السلام شرکت کرد، یک عالمی در آن جلسه سخنرانی می‌کرد که از شاگردان مرحوم حاج «عبد الکریم



حائری^۱ بود و من وقتی منبری شدم با این عالم در چندتا جلسه محدود در تهران هم منبر بودم. او زیاد منبر نمی‌رفت که حالا دعوتش کنند، منبرهایش محرم و صفر یا مثلاً یک دهه عاشورا بود و یک صبح‌های جمعه بود و... یعنی تنها یک جلسات خاصی را منبر می‌رفت. آن روز این آدم با نفس این عالم، انقلاب شدیدی پیدا کرد و بسیار انسان آرام متدین و والا شد، پیش تمام کسانی که با آنها درگیر شده بود و به آنها شر زده بود رفت، حالا اگر خسارت پولی بود یا زبانی بود همه را راضی کرد، تمام اموالش را هم تبدیل به پول کرد و رفت خدمت آیت‌الله‌العظمی «بروجردی»^۲ و گفت: تمام این پول‌ها را من از راه شر بدست آورده‌ام، مثلاً تلکه^۳ قمار بوده یا کتک کاری بوده یا نمی‌دانم زورگیری بوده و... و حالا آورده‌ام پیشتان، من دلم می‌خواهد خیالم را از قیامتم راحت کنی، بالاخره تو اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله هستی و مرجع تقلیدی.

آقای بروجردی فرمودند: هیچ چیز دیگری نداری؟ گفت: نه، فقط همین چمدان پول است، فرمودند: این کت و شلوارت هم از این پول‌ها خریدی؟ گفت: بله، فرمودند: کت و شلوارت را هم در بیاور، گفت: چشم! دیگر وقتی آدم حالت تسلیم پیدا می‌کند او می‌شود بنده واقعی خدا، کتش را در آورد، شلوار کمر بندیش را در آورد و ماند یک پیراهن و زیرشلواری، - قضیه تقریباً برای هشتاد سال پیش است. - آقای بروجردی پنج هزار تومن، پنج هزار تومن هشتاد سال پیش به او دادند و فرمودند: این را ببر مایه کسب کن، این پول‌ها هم همینجا باشد، وقتی خواست برگردد، آقای بروجردی گریه‌اش گرفت و فرمود: من این کت و شلوارت را هم قبول کردم، ببوش و برو.

آن شخص با همان پنج هزار تومن وضعش خیلی خوب شد که نزدیک‌های مردنش هم تمام ثلثش را گذاشت در یک صندوق قرض الحسنه و گفت دیگر خانواده‌ام هم پس ندهید، ملک صندوق باشد، آنها سهم ارثشان را برده‌اند، به آن دوست من تلفن زد و گفت:

۱. عبدالکریم حائری یزدی، از مراجع تقلید شیعه و بنیان‌گذار حوزه علمیه قم می‌باشد.

۲. حاج آقا حسین طباطبایی، بزرگترین مرجع تقلید جهان تشیع در عصر خود است.

۳. باج گرفتن، رشوه گرفتن.

من مریضم، در حال رفتن هستم، با فلانی یعنی من بیایید یه سری به من بزیند، این دوست من به من خبر داد و گفتم که عیبی ندارد، روز جمعه با ماشینت بیا دنبال من تا با هم برویم به دیدنش.

دوستم روز جمعه که زنگ زد، گفت: دیشب دوازده شب از دنیا رفت، اگر می‌خواهی برویم تشییع جنازه‌اش، بعد از خانمش پرسید و گفت که دیشب بالای سرش بودی؟ گفت: بله، گفت: هوش و حافظه‌اش سر جایش بود؟ گفت: کاملاً، دردش هم زیاد بود و با من و سه‌تا دخترم هم دیگر خیلی حرف نزد، فقط می‌گفت: آقا! وقت رفتنم است، یک کاری بکن، تا ندیدمت من را نبرند!

نوریان مر نوریان را جاذبند/

یعنی شخص ملکوتی، شخص ملکوتی را می‌خواهد، آتشی، آتشی را می‌خواهد، بهشتی، بهشتی را می‌خواهد و جهنمی هم جهنمی را می‌خواهد. گفت: چهار-پنج بار این را گفت، به من هم گفت، گفت: خانم! یقین دارم، -خیلی عجیب است! بارک الله به این شخص!- تا نشانم ندهند من را نمی‌برند، خانمش گفت: که یک مرتبه حالش خیلی منقلب شد و گفت: آمدی؟! السلام علیک یا ابا عبدالله! و از دنیا رفت. این مطابق روایاتمان است، یعنی من کتابی دارم که هزار صفحه‌اش مربوط به همین حرف‌هاست؛ مردن مومن، حال مومن وقت مرگ، مناظری که مومن می‌بیند و...

بازگشت به بحث

امام حسین علیه السلام گرچه در عصر تاسوعا روی زمین زندگی می‌کند ولی ملکوتیان او را از خودشان می‌دانند و می‌گویند این شخص امانتاً در زمین است، موقتاً در زمین است، این از ماست، لذا پرده که می‌رود کنار، در خواب می‌بیند که تمام فرشتگان، ارواح انبیاء علیهم السلام، روح پیغمبر صلی الله علیه و آله، مادرش، برادرش، پدرش علیه السلام با یک اشتیاقی دارند می‌گویند: حسین! بیا.

این پرده تمام می‌شود و در پرده دوم آن سگ را می‌بیند که معلوم می‌شود این سگ یک ذره نشانه از ملکوت در آن نیست، این جزو حیوانات درنده است، به صورت سگ هم دیده



یعنی این جزو حیوانات نجس العین است، گوسفند هم نشد این بدبخت بیچاره که حداقل گوشتش حلال باشد، نجس العین است.

امام حسین علیه السلام بعد آرام فرمودند: خواهر! این سگ قوی هیکلی که با بیماری پوستی و برآمدگی دو دندان پیشینش دیدم در این سی هزار نفر است و من می شناسمش، می دانی کیست که فردا به من حمله می کند و من را می کشد؟ خواهر! اسمش «شمر» است.

ملکوتیان را می خواهند و جهنمیان هم جهنمیان را

زمینی محض، پولکی محض، شهوانی محض و... هیچ رنگی از ملکوت در آن نیست، لذا آنها نه نگاهش می کنند نه می خواهند او را و نه دعوتش می کنند. چه کسی شمر را می خواهد؟ «ابن زیاد»، چه کسی شمر را می خواهد؟ «یزید»، چه کسی شمر را می خواهد؟ «ابن زیاد»، «عمر سعد». یعنی این حیوانات درنده نجس العینی مثل خودش که هم گوشت و هم پوست و هم رنگ و هم صدا و همکارند می خواهند او را. حالا اگر یک آدم خوبی، یک آدم جوان مردی، یک آدم باکرامتی، یک آدم فهمیده‌ای یا... اتفاقاً در میان سی هزار سگ نجس العین گیر بیوفتد شود، ملکوتیان با جاذبه‌شان به خاطر بخشی از هم‌رنگی او جذبش می کنند و از میان این همه حیوان نجس العین بیرونش می کشند.

حتی در لحظه آخر هم می شود توبه کرد

لذا آفتاب که طلوع کرد، یک کسی کنارش ایستاده بود، به او گفت که من بروم و اسبم را نزدیک شریعه «فرات» آب بدهم و برگردم، به جای اینکه برود دم شریعه، آمد رو به خیمه‌ها و هفت-هشت قدمی و تا ابی عبدالله علیه السلام را دید، گفت: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟»، یعنی وارد یک تجارت عظیم شد، توبه یک تجارت عظیم است. امام جمله‌ای را که فرمودند که معنی‌اش این بود؛ تو همانجا که از درون آنها بیرون کشیدیم توبهات قبول شد، خودش که بیرون نیامد امام علیه السلام او را از ظلمت بیرون کشید.

۱. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، ج ۱۷، ص ۱۶۰.



اهل بیت علیهم السلام خودشان ما را به جلساتشان دعوت می‌کنند.

ما خودمان هم صبح بیرون نیامدیم از خانه، امام صادق علیه السلام می‌فرماید تمام جلساتی که به نام ما تشکیل می‌شود، ما اشاره می‌کنیم که بیا، لذا در صبح با آن خواب شیرین می‌بینی که خوابت نمی‌برد، این پا و آن پا می‌کنی،^۱ ولی آخرش می‌گویی که بلند شوم و بروم، این بلند شوم و بروم، بلند شو و بروی است که آنها تدارک دیده‌اند، آنها اشاره کرده‌اند، کار خود ما نیست، قوت جبرئیل از مطبخ نبود.^۲

بازگشت به بحث

به هر حال بیان خواب تمام شد، به زینب کبری علیها السلام فرمود: برادرم را بگو بیاید، «شیخ مفید» می‌گوید: زینب کبری علیها السلام آمد خدمت قمر بنی هاشم و گفت: حضرت ابا عبدالله علیه السلام شما را می‌خواهند و او آمد کنار ابی عبدالله علیه السلام.

این را داشتیم می‌گفتم که تمام انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام عاشق توبه بودند، عاشق استغفار و طلب آمرزش بودند، به قمر بنی هاشم فرمود: «ارجع علیه فان استطعت انت اخرهم الی قدرة»، برو پیش این لشگر و اگر زورت می‌رسد، با بیانت، با پیشنهادات و... جنگ را بیانداز به فردا، ای برادر! زیرا من دوست دارم امشب را زنده بمانم، یک شب هم یک شب است که آدم در این تجارت‌خانه باشد، یک شب هم یک شب است و با همین یک شب خیلی می‌شود تجارت کرد، عباسم! من امشب را می‌خواهم چهار قسمت کنم؛ یک قسمتش را دعا کنم بروم، به در خانه خدا گدایی کنم، یک قسمتش را نماز می‌خواهم بخوانم، یک قسمتش را می‌خواهم بنشینم و قرآن بخوانم، «والله يعلم انی احب التلاوت الکتاب» و یک قسمتش را می‌خواهم استغفار کنم، توبه کنم. این ارزش استغفار و توبه است.

۱. کنایه از بی‌تابی کردن و بی‌قراری کردن.

۲. قوت جبرئیل از مطبخ نبود/ بود از دیدار خلاق و دود. مولوی.

۳. کنایه از این که امورات زندگی ما به دست خداوند است.



سود توبه چیست؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»^۱، "نصوح" معنی اش این است که بندگان من! توبه کنید و دیگر توبه‌تان را نشکنید، امید با من آشتی کردید و من هم با شما آشتی کردم، دوباره قهر نکنید و بمانید، «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» این یک استفاده است؛ این یک تجارت است؛ وقتی توبه واقعی کردید، من تمام گناهان ثبت شده در پرونده‌تان را که بین شما و من است را محو می‌کنم، "یکفر" یعنی محو کردن. اگر معلم با گچ روی تخته بنویسد که؛ "قناعت توانگر کند مرد را" و بعد هم آن ابر را بردارد و کاملاً تخته را پاک کند و بعد محصل‌ها بیایند در کلاس و به سی‌تایشان بگویند: بچه‌ها! روی تخته چه نوشته؟ همه می‌گویند: هیچ چیز! خدا می‌گوید: با توبه شما من تخته پرونده‌تان را از گناهان ثبت شده محو می‌کنم، یعنی اگر پرونده‌تان را روز قیامت جلوی میلیاردها فرشته ببرند و بگویند چه چیزی نوشته است؟ می‌گویند: هیچ چیز! پاک است! این یک سود توبه است.

«وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» توبه مثل موتوری است که شما را وارد بهشتی می‌کند که زیر قصرها و درختانش آب جاری است و از آنجا هم بیرون‌تان نمی‌کنند، دائمی هست، ابدی هست. دنباله آیه جالب است که می‌گوید: این ورود شما به بهشت روزی است که «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ» من در آن روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و مومنان همراه او را از چشم نمی‌اندازم، با عزت کامل با پیغمبر صلی الله علیه و آله و مومنان روبرو می‌شوم «يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» و آن روز نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و نور مومنان پیشاپیششان و دست راستشان حرکت می‌کند، در حالیکه این نور دارد اینها را به طرف بهشت می‌برد می‌گویند: «يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ» خدایا! نور ما را کامل کن «وَإِغْفِرْ لَنَا» و در قیامت می‌گویند: خدایا! درست است که توبه دنیا پرونده ما را از نوشته‌ها

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ تَوْبَةً لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَإِغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

دنیا محل تجارت پر سود با خداوند

محو کرد اما یک چیزهایی ممکن است بین ما و تو باشد که ملائکهات هم خبر ندارند، آنها را هم در اینجا محوش کن ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ خدایا! تو بر هر کاری توانایی، این یک تجارت است که اسمش توبه است، این هم منافعش است که حالا در این یک آیه توضیح داده شده.

